

سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت؛ مُحمّدعلی همایون کاتوزیان؛ ترجمه کاظم فیروزمند؛ ج: ۱، تهران: نشر نامک، ۱۳۹۴ق، ۱۷۲ ص، زقعی.

سَفَرِ پُرْخَطَرِ سَعَدِي شيرازي، از آگسford تا پرينستون!

جويا جهانبخش

قَلَمِ از دَسْتِ مَنْ نَمِي افْتَد
بِوِي گُلِ از سَخْنِ نَمِي افْتَد
سَبْزِي از سَبْزِه پاك مِي نَشُود
شُرْخِي از نَسْتَرَنْ نَمِي افْتَد
تا كه روغْنِ درين چِراغِ بُوَد
خويشِ شَمِ از خويشِ شَنْ نَمِي افْتَد
نَفْسَمِ حَبْسِ شُدْ به سَيْنِه وَ باز
دَهْتَمِ از سَخْنِ نَمِي افْتَد ... [!]

(همایون کاتوزیان)

به فُتُوحِ فَالِي و فيروزمندی ...

دَمْدَمه‌های بهار ۱۳۹۵ هـ. ش.، بازار فرهنگ و کتاب، «به فُتُوحِ فَالِي و فيروزمندی»،^۳ - انتشارِ مجموعه تازه‌ای را درباره «سازندگان جهان ایرانی - اسلامی» و تحتِ همین عنوان، به نظاره نشست، و نخستین حلقه‌های این زنجیره جدید انتشار را خوشآمد گُفت. - از نخستین اجزای این سلسله که هر دفتراَن به یک شخص^۴ یا گروه^۵ مؤثر در تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران و اسلام اختصاص خواهد داشت، دفتري است در مُعَرَفِي شَيْخِ شيرينِ سُخْنِ شيراز، «سعدی» ي بی‌هنباز؛ کتابی زیر نام سعدی، شاعر زندگی، عشق و

چکیده:

از نخستین اجزای سلسله انتشارات «سازندگان جهان ایرانی اسلامی»، دفتري در معرفی سعدی شیرازی تحت عنوان «سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت» است. اثر مذکور، به قلم محمدعلی همایون کاتوزیان و ترجمه کاظم فیروزمند به رشته تحریر درآمده و توسط نشر نارمک منتشر شده است. این سلسله در اصل، ترجمه فارسی دفتري است از مجموعه سازندگان جهان اسلام که در فرهنگستان به سرپرستی پاتریشیا کرون انتشار یافت. نشر نارمک، بخش‌های مرتبط با فرهنگ ایرانی را از آن انتزاع کرده و پس از ترجمه به زبان فارسی، به عنوان مجموعه «سازندگان جهانی ایرانی اسلامی» انتشار می‌دهد. نویسنده در نوشتار حاضر، دفتري که مربوط به سعدی است را در بوته نقد و بررسی قرار داده است و کاستی‌های آن را در جنبه‌های مختلف محتوایی، ترجمه و نشر متذکر می‌شود.

کلیدواژه:

سعدی شیرازی، کتاب سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت، محمدعلی همایون کاتوزیان، کاظم فیروزمند، مجموعه سازندگان جهان ایرانی اسلامی، نقد کتاب.

۱. نمی‌خواهم اَوَّلِ بَسْمِ اللّهِ قَالِ كَرْدِه باشم؛ ولی برخلاف فرموده شاعر والامقام، «نسترن» سپید و صورتی و زرد هم شهرتی داشته و در آدب فارسی بویزه نَسْتَرَنْ سپید مورد تَوْجُّه سَرايَندگان بوده است. مُراجعه به همین لُغْتِ ناهمی دهخدا که مَعهودِ وَضیع و شریف است، در این باب، کُلِّي مَعْلومات دانش‌آموزانی چون داعی را ارتقا تواند داد.

۲. استاد همایون کاتوزیان این «سروده» را در «آگسford» «انشا» فرموده، و با افزایش آن برگنجینه آدب فارسی همگان را قرین‌امینان ساخته‌اند. شاید نَسْتَرَنْ‌های آنجا همه «سرخ» است و نَسْتَرَنْ غیرسرخ را به رَسْمِیت نمی‌شناسند. ما که نبوده‌ایم و تَرَفْتِه‌ایم و ندیده‌ایم!

۳. مَجَلَه کَلک، مُرداد ۱۳۷۲ هـ. ش.، ص ۴۱، ص ۱۰۳.

۴. «به فُتُوحِ فَالِي و فيروزمندی / سخن را دادم از دولتِ بُلندی ...» (نظامی‌گنجه‌ای).

۵. مثلاً: کریم‌خان زند، ابن عربی، ...

۵. مثلاً: - إخوان الصفا.

شفقت، که آقای «دکتر مُحَمَّد عَلِي هُمَايُون کاتوزیان» به زبان انگلیسی نوشته و آقای «کاظم فیروزمند» برای ما فارسی زبانان ترجمه کرده‌اند.

این سلسله، در اصل، ترجمه فارسی دَفاتری است از مَجْموعه «سازندگان جهان اسلام» که در فَرَنگستان «به سرپرستی اُستاد فقید خانم پاتریشیا کرون [اُستادِ درگذشته «مُؤَسَّسه مطالعات پیشرفته دانشگاه پرینستون»] انتشار یافت و «بعد از درگذشت ایشان، خانم زابین اشمیتکه و [آقای] مُحَمَّد الزَّهیب سرپرستی مَجْموعه را بر عهده گرفتند»؛ (ص ۵) اینک، نشر نامک، بخشهای «مرتبط با فرهنگ ایرانی» را از آن انتزاع کرده پس از ترجمه به زبان فارسی، به عنوان مَجْموعه «سازندگان جهان ایرانی - اسلامی» انتشار می‌دهد، تا من و امثال من قدری از این عوامی به درآییم و چشممان به دنیای علم و ادراک باز شود! ... شوخی و لاغ نمی‌کنم. ... اینکه گفتم، بی‌پرده و بی‌تعارف کلام آقای «مُرْتَضی هاشمی پور»، دبیر مَجْموعه «سازندگان جهان ایرانی - اسلامی»، است که در آغاز یادداشتی که به عنوان «دبیر مَجْموعه» نوشته‌اند، چنین آورده‌اند:

«هَدَف مَجْموعه سازندگان جهان ایرانی - اسلامی آشناساختن افراد غیرمتخصص و علاقه‌مند به پژوهش‌های مستند و دقیق درباره تاریخ و تمدن ایران و اسلام است». (ص ۵)

ایشان سپس ترتصیح کرده‌اند:

«درست است که این مَجْموعه به دست متخصص و صاحب نظر در هر موضوع فراهم آمده است ولی ... علاوه بر پژوهشگران علاقه‌مندان و غیرمتخصصان هم از آن بهره‌مند می‌شوند. روش درست و کاویدن منابع و اسناد از جمله ویژگی‌های کتاب‌های مَجْموعه سازندگان جهان ایرانی - اسلامی است». (ص ۵)

باز سپس توافر داده‌اند:

«امید است مَجْموعه حاضر هم اطلاعات و دانش خوانندگان علاقه‌مند را بیفزاید و هم دانشجویان را درسی در روش تحقیق باشد». (ص ۵ و ۶)^۶

باور بفرمایید این همه برشمردن مزایا و محاسن، اغواگرست، حتی برای این قلم‌زین مسکین - عَفَا اللهُ عَنْهُ! - که صابون مراتب سعدی‌شناسی اُستاد دکتر هُمَايُون کاتوزیان سابق بر این هم به تنش خورده است و تحریرات فارسی نامبرده را در باب شیخ شیراز خواننده و می‌داند مُشَاراً اِلَيْهِ، لأَقْل در این موضوع، به هیچ روی، «متخصص و صاحب نظر» نیست، و اگر چه پاره‌ای تَفْطُن‌های مفید و تَبْهَاتِ گهگاهی در باب سعدی دارد، و نه بیشتر، - راست چونان خورد مُخْلِص!! - از دُرُسْت خوانی و دُرُسْت فُهْمِي آثار شیخ سخت عاجز است! ... خود «شرح این هجران و این خون جگر» را در مکتوبی زیر نام سعدی خوانی در آکسفورد^۷ که عُمْدَةً به نقد تالیف فارسی دکتر مُحَمَّد عَلِي هُمَايُون کاتوزیان تحت عنوان سعدی: شاعر عشق و زندگی^۸ می‌پرداخت - به قلم آورده‌ام که پیش‌ترها انتشار یافته است و لابد خواهندگانش خواهند یافت. باری، از شما چه پنهان که با ملاحظه این دَفْتَرِ نوپدید و تُحْفَه نوسید، با خود گفتم: «نگند اینجا چون دکتر از برای اَجَانِب و به اَلْسِنَه اِفْرَنْجِيَه قلم فرسوده است، متاعی که عرضه شده از لونی دیگر باشد؟! ... این کتاب را برای از ما بهتران نوشته‌اند و لابد طوری از آب درآورده‌اند که میان سر و همسر مایه سرشکستگی نباشد! ... تازه گیریم دکتر کاتوزیان باز آبروی آکسفورد را کم و زیاد کرده باشد؛ پاتریشیا کرون، اُستاد «مُؤَسَّسه مطالعات پیشرفته دانشگاه پرینستون» (و البته مُستشرقی بسیار اسلام‌ستیز و ...!)^۹ که نمی‌آید - با این

۶. تأکیدها، از ماست.

۷. چاپ شده در اطلاعات حکمت و معرفت (ماهنامه)، س ۹، ش ۱۰۰، مُرداد ۱۳۹۳ هـ. ش، صص ۴۲ - ۴۸.

۸. ج: ۱، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۵ هـ. ش.

۹. داستان کیستی «پاتریشیا کرون» (Patricia Crone - ۱۹۴۵ - ۲۰۱۵ م.) و چستی آراء وی و قضیه این که چه سان جماعتی در ایران، از پیش از مرگ او، برای تبلیغ و ترویج این مُستشرق مُتَعَصِب و آنازش آستین همت تریزند و چه‌ها که نگفتند و چه‌ها که نمی‌کنند، یکی داستانست پُر آب چشم که هم اکنون ما را مجال بازپرداختن بدان نیست.

این سلسله، در اصل، ترجمه فارسی دَفاتری است از مَجْموعه «سازندگان جهان اسلام» که در فَرَنگستان «به سرپرستی اُستاد فقید خانم پاتریشیا کرون [اُستادِ درگذشته «مُؤَسَّسه مطالعات پیشرفته دانشگاه پرینستون»] انتشار یافت و «بعد از درگذشت ایشان، خانم زابین اشمیتکه و [آقای] مُحَمَّد الزَّهیب سرپرستی مَجْموعه را بر عهده گرفتند»

کاش لَأَقْل آنها کاری می‌کردند که ساده‌لوحی چون داعی خیال ننگد به هر گُجا که زوی آسمان همین رنگست و در کتابتیب آکسفورد و دورالعلم پرینستون هم که باشی، با صد من ادعای ادبیت و چه و چه‌ها، باز ای بسا از روخوانی چند بیت شعر و چند سطر نثر مورد پژوهش عاجز باشی یا در آرزویی کتاب گم‌آرز و عامیانه‌ای که به اسم نوشتار تخصصی به چاپ می‌سپاری و اِدْن انتشارش می‌دهی گُمیتت لنگ بزند!

کتاب سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت، احتمالاً به مدد تبلیغات گیرا و توزیع موفق، و برتری، همان حُسن ظنّ ما جماعت کتابخیز - که من خود بدان دُچارم!، و شاید پیش از همه و بیش از همه، از قِبَل محبوبیتی که شیخ شیراز دارد، در بازار کاسد کتاب ایران، متاعی رونق‌مند در شمار آمده؛ و آنسان که بعضی جرائد خبر دادند - و العُهدَةُ عَلَی الْمُخْبِر - در برخی کتابفروشی‌های تهران در زمره کتابهای «پُرفروش» قرار گرفته است.^{۱۵}

هرچند قآنی گفته است:

جایی که پُشک و مُشک به یک نِرختست
عَظّار گو ببیند دُگان را!

باز نومید نباید بود. چه، شاید تَصَفُّح مُمَاطِلَانَهُ هَمین کتاب، دَسِت گم به کار «بیدارباش» بیاید. شاید!

آنچه خواهید خواند، یادداشتهائی است پراکنده که از زهنگذر چُنین تأملی فراهم آمده است. مُشترکات بسیار زیاد این تألیف انگلیسی فارسی شده استاد کاتوزیان - یعنی: سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت - با آن تألیف فارسی وی - یعنی: سعدی: شاعر عشق و زندگی، گاه مراً به گفت‌وگویی دوباره در آنچه زین پیش در سعدی خوانی در آکسفورد مورد بحث قرار داده‌ام، گشانیده است. در این باره، سرشت مُکَرَّرگُونه کتاب استاد، نگارنده را ناگزیر از عود و إعادت ساخت؛ و اختیار با راقم نبود.

تو هم در آینه حیران حُسن خویشتینی!^{۱۶}

از من است آنچه بر من است، آری،
جز من از من به من نمی‌افتد!^{۱۷}

(هُمایون کاتوزیان)

۱۵. به گزارش هفته نامه صدا (شنبه، ۲ مرداد ۱۳۹۵ هـ. ش.، ص ۸۲)، در حاصل جمع گزارش پُرفروش‌های هفته چهارم تیرماه سه «شهر کتاب» در تهران، کتاب یادشده، در میان ده کتاب پُرفروش، حضور داشته است، البته با ژنته دهم. ژنته نهم، از آن بی‌شعوری خودکاردارا، و ژنته ششم، از آن ده روز با داعش!! بوده است؛ فَاغْتَبِرُوا يَا أُولَى الْأَبْصَارِ!

۱۶. عَجَب دَرَانَه که آفاق در تو حیرانند / تو هم در آینه حیران حُسن خویشتینی! (سعدی).

۱۷. مَجَلَه کَلک، مُرداد ۱۳۷۲، ش ۴۱، ص ۱۰۳.

این بیت «پنج منی» را استاد کاتوزیان به سال ۱۹۸۸ م. در آکسفورد سُروده‌اند؛ و مُخلص، اگرچه برادوار شِعْر کلاسیک فارسی اِشْرافی کاتوزیان وار ندارد، خیال می‌کند شما هم تصدیق بفرمایید که یک چنین بیت‌های ثقیل پنج منی را نادر کسانیه به ریش ادبیات ایرانی بسته باشند!... زهی اِدْبَاع پهلوانانه!!!

وَجَاهَتِ جهانگیر پرینستونی اش! - خود را بازیچه کُند و اعتبار یک مَجْموعه - مثلاً - علمی را تحت الشُعاع مُسامحات جناب دکتَر قرار دهد!... آری! خام طَمعی کُردم و به سودای آن که «دُرسی در روش تحقیق» بیاموزم و «روش درست و کاویدن منابع و اسناد» را یاد بگیرم و چه و چه‌ها، این - به اصطلاح - «پژوهش ... مستند و دقیق» را در مُطالعه گرفتم^{۱۸} و تازه فهمیدم حکایت «سعدی خوانی» حَضرات، خواه در آکسفورد و خواه در پرینستون و خواه در هر گُجای دیگر، پُرتوینندارد! بی‌اطلاعی، بی‌اطلاعی است، و کاهلی، کاهلی؛ آکسفورد و پرینستون و دورقوزآباد نمی‌شناسند!

در کتاب سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت، که نویسنده اش ایرانی است - یا لَأَقْل زمانی ایرانی بوده است! -، «می‌خوانیم که یک جا (ص ۱۸)، گویا طَرْدًا لِلْبَلْبَاب و لا بُد از برای آدای حَقّ زادبوم خویش، فرموده‌اند:

«... ایرانیان اصولاً در اظهار نظرها و ارزیابی‌های خود درباره هر موضوعی اعم از ادبی، سیاسی و اجتماعی، به نگرش معتدل، سنجیده و انتقادی شهرت ندارند».^{۱۹}

خلاصه کلام: الْفَاتِحَه!!^{۲۰}

روسیاهی امثال بنده و اینکه خیلی چیزها در این ممالک محروسه «بو می‌دهد»، تعارف بردار نیست. لیک آنها که عُمری آب آن وِر آب را خورده و مقادیری - به قول سعدی - «از هیأت نَحْسْتین بگردیده و سُرخ و سپید برآمده»^{۲۱} اند، همان کسانیه که این دُرفشانی‌های آکسفوردی را طَبَق طَبَق به چاپ می‌زنند و خیال می‌کنند چیزی بودار ندارند، ای

شاید زمانی در بازگفت حکایت «مُسْتَفْرَنگ» بازی‌های بعضی همروگارانمان در عالم «اسلام شناسی»، درباره «پاترنیسیا کرون» و آثار و افکارش و این که چه قدر «اسلام شناسی» این مُسْتَفْرَنگ بلند آوازه با «سعدی شناسی» دکتَر کاتوزیان خودمان اشتراک منهج دارد!، سخنی بشُوخ گفته شود.

۱۰. استاد کاتوزیان، جایی، از اِقْدَان نقد در ایران فرموده‌اند (نگر: آیین - مَجَلَه، بهمن و اسفند ۱۳۸۸ هـ. ش.، ش ۲۶ و ۲۷، ص ۳۳). جای کلام استاد که البته روی چشم ماست؛ ولی مسأله، فقط اِقْدَان نقد نیست. آنجا هم که خود من ساده‌دل، مکتوبی ناقدانه در باب شاهکار پیشین استاد می‌نویشم و انتشار می‌دهم، باز وقتی این شاهکار پسین را می‌بینم و آن حرفها را می‌شنوم، خیال بزم می‌دازد و می‌خزم و می‌خوانم، به هوای آن که لاید این چیز دیگریست!

۱۱. استاد دیرسالهاست که از این خاک پاک دور افتاده‌اند. در مقاله‌ای که بیش از یک دهه پیش اِنْتِشَار داده‌اند، به مُناسبتی فرموده‌اند:

«... من در عرض سی و هفت سالی که در انگلیس زندگی کرده‌ام، بیش از چهار بار به ایران سفر نکرده‌ام، و اینک بیش از بیست و یک سال است که خاک ایران را ندیده‌ام...» (مَجَلَه بخارا، مهر ۱۳۸۳ هـ. ش.، ش ۳۸، ص ۸۳).

۱۲. استاد، جاهای دیگر هم به همین نحو، در باب خُلُقَاتِ ما ایرانیان، روشنگری (!) فرموده‌اند.

نمونه را، نگر: آیین (مَجَلَه)، بهمن و اسفند ۱۳۸۸ هـ. ش.، ش ۲۶ و ۲۷، ص ۳۳.

۱۳. چنین فاتحه‌خوانی‌ها، در کلمات دُربار استاد، نادر نیست.

در یک گفت‌وگوی مطبوعاتی، نه گذاشته‌اند و نه برداشته‌اند، و - دور از جان خودشان و مُتَعَلِّقین مُحْتَرَم - فرموده‌اند:

«ما ملتی هستیم که منطق سِرمان نمی‌شود» (آیین - مَجَلَه، بهمن و اسفند ۱۳۸۸ هـ. ش.، ش ۲۶ و ۲۷، ص ۳۴)!

۱۴. کُلِبَات سعدی، به اِهْتِمَام مُخَدَعِ عَلِی فُروغی [یا همکاری: حبیب یغمائی]، [بازچاپ زیر نظَر تِهَاه الدین خُرمشاهی]، ج: ۱۵، تهران: مَوْسَسَه اِنْتِشَارَاتِ امیرکبیر، ۱۳۸۹ هـ. ش.، ص ۹۰.

قَسَم و آيه اديب بودنش را به رُخ اين و آن بگشود. کتابش را، شِعْرَش را، تَصْحِيحَش را، تَحْلِيلَش را، می خوانيد؛ خودش داد می زند شَفِيعِي کَدَکَنِي کيست و چه مایه ای از فَضْل و چه پایه ای از هُنْر دازد. حالا کتاب آقای کاتوزیان داد نمی زند؛ ايشان نَفْسِ نَفِيسِشان را زَنجِه کرده اند و از اول دازند فریاد می زنند که عالم، بَلْ عَلَامَهْ اَيْنِ فُنُونِ اند!

خَيْرَ مَقْدَمٍ! حَبِّذَا! اَهْلًا! هَلَا!
لَوْحَشِ اللهُ! بَارَكَ اللهُ! مَرْحَبًا!^{۲۰}

استاد کاتوزیان خود جایی فرموده اند:

«... أَصْلُ مَعْرُوفِ رِوَاثِنَا خَتِي است که آدمهایی که مرتب درباره ارزشهای خودشان حرف می زنند، دچار خودگم بینی هستند و هی بوق می زنند تا خودشان را بنمایانند...»^{۲۱}

شیخ شیراز در «کالج سنت آنتونی»

«روایت» دکتر هُمایون کاتوزیان از سَعْدِي شيرازی، روایتی است بسیار بدیع و گاه مُنْهَصِرْ بَقَرْد (و أحياناً مُشْتَمِل بر مُهْمَلَاتِي سَخِيف که بیشتر به کار تَفْرِيحِ خاطر می آید تا تَقْد و بَرَزِي عالِمانه!).

در کتاب سَعْدِي، شاعرِ زندگی، عشق و شفقت، از آن «مطالعه عمیق و نیز انتقادی آثار سَعْدِي» که آقای کاتوزیان مُدَّعی آن است (ص ۱۱)، بُدْرَتِ نشانۀ روشنی به چشم می آید. در مُقَابِل، شتاژدگی زیانبار خواننده ای مُتَفَتِن که بِضَاعَت و حوصله خواندن دُرُست آثار سَعْدِي را نداشته است و در بازخوانی و بازگویی ساده ترین چیزها مُسَامَحَاتِ غریب می کند (و گویا - از بُن - «روش درست [تحقیق] و [آئین] کاویدن منابع و اسناد» را نمی داند)، چشمگیر است. مُسَامِحِه از سر و کول این کتاب بالا می رود - حتی در صَبِطِ نامها و نقل و تَقْرِیرِ قولها!

آقای کاتوزیان بتکرار (ص ۲۴ و ۳۰) از حِکَايَتِ سَفَرِ سَعْدِي به «بلخ» و «بامیان» سُخْنِ گُفْتِه و مَزِيدِ اِفَادَاتِ را فرموده اند که «بلخ و بامیان» در افغانستان امروزی است.

ایشان اگر در این - به اِصْطِلَاخ - «پژوهش... مستند و دقیق»، در حَدِّ نَظَرِ انداختن به ویراستهای نِسْبَهْ مُعْتَبَرْتَرِ گِلِسْتَان، نَفْسِ نَفِيسِ خویش را زَنجِه فرموده بودند، بُوْضُوحِ می دیدند و درمی یافتند که سَخْنِ سَعْدِي از «بلخ و بامیان»،^{۲۲} نه «بلخ و بامیان» که در بَعْضِ چاپها به نَظَرِ حَضْرَتِ اُستادی رَسیده. نیز می آموختند که اِضْفَاتِ «بلخ» به «بامیان» از باب

۲۰. نشاط اصفهانی.

۲۱. آئین (مَجَلَه)، بهمن و اسفند ۱۳۸۸ هـ. ش. ۲۶ و ۲۷، ص ۳۴.

۲۲. من بنده می افزایم: به قول آینه بَغَلِ اتوموبیلها، «أشياء آنچه می بینید به شما نزدیک ترند»... !!!

۲۳. کُلِّيَاتِ سَعْدِي، ج امیرکبیر، ص ۱۶۲؛ و گِلِسْتَانِ سَعْدِي، تَصْحِيح و تَوْضِيح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۰، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۱ هـ. ش. ص ۱۶۱.

استاد «کالج سنت آنتونی و انستیتوی مطالعات شرقی» «دانشگاه آکسفورد»، آقای دکتر مُحَمَّد عَلِي هُمایون کاتوزیان، با اِعْتِمَاد به نَفْسِ زَائِدِ الوَصْفِي که در آثار و اقوال ايشان موج می زند (و شاید برخی، بی رودربایستی، آن را «خودپسندی» بخوانند و «بزرگی فروختن» بدانند؛ و داعی نیز با این تَلَقُّی همدستان است)، کتاب خویش را با بیان مَرَاتِبِ اَهْلِيَّتِ و مَدَارِجِ فَضْل و فَضِيلَتِ فَرَهْنِگِي و اَدَبِي خود می آغازند:

«من با اَدَبِيَاتِ کهن و نوین فارسی بزرگ شدم». (ص ۱۱)

در ادامه نیز کتاب خودشان را مُتْکِي بر «مطالعه عمیق و نیز انتقادی آثار سَعْدِي» قَلَمْدَاد کرده و بی هیچ حَفْضِ جَنَاح «آشنایی نزدیک» خویشتن را با «کل پیکره ادبیات کلاسیک فارسی» و «تاریخچه آن، قالبها و محتواها، ژانرها و سبکها، عروض، صنایع بدیعی و صناعات ادبی آن» (ص ۱۱) مورد تصریح قرار داده اند.^{۱۸}

شاید کسی بگوید: این همه من مَنَم کردن و خودستایی، بیجاست، و به قول سَعْدِي، «مشک آنست که بیوید، نه آنکه عَطَار بگوید».^{۱۹}

خواهم گُفْت: خیر! آنچه بیجاست، همین اِشْکَالِهاي نیش غولی و قیاسهای مَعِ الفَارِقي و هُمِي است! آقای کاتوزیان حَق دازد این همه از دَانِشِ اَدَبِي دَم بَرَنَد و بر اَدِيبِ بُوْدِنِ خود اِضْرَار و اِلْحَاحِ کُنَد؛ چرا که اگر خودش نگوید، کتابش هرگز بدین معنی گواهی نمی دهد. خوب، وقتی مُشْکِ خودش نمی بوید، عَطَارِ بِيچاره مَجْبُور می شُود سُخْنَرَانِي هاي عَرَا کُنَد. همین جاست که می گویم: قیاس «مُستشکل»، مَعِ الفَارِقي و هُمِي است! کسی مثل دکتر شَفِيعِي کَدَکَنِي مَجْبُور نیست، با

۱۸. استاد کاتوزیان، هَضْمِ نَفْسِ کرده و روی آورد ن فرموده اند که بر سر این همه هُنْر، خود در ژمره «شاعران» معاصراند؛ دَقْتَرِ شِعْرِي دازند؛ گهگاه مَجَلَاتِ را به نمونه شُرُودِه هاي خود مَزِيْن فرموده اند: ...

ما اگرچه بیستی چند از یکی از شُرُودِه هاي اُستاد را در مُفْتَحِ هَمِين مَقَالِ آورده ایم، سزایم بنیم متن کامل یکی دیگر از شُرُودِه هاي ايشان را که در ۱۰ سپتامبر ۱۹۸۸ م. در آکسفورد شُرُودِه شُدِه و زبیر نام «صبح شد» در مَجَلَهْ کِلْک (بُهْمَن و اسفند ۱۳۷۲ هـ. ش. ۲۷ و ۲۸، ص ۱۲۳ و ۱۲۴) به چاپ رَسیده است، هَمِين جا بیاوریم تا خواننده ارجمند، هم از چون و چَندِ هُنْرِ شَاعِرِي دکتر کاتوزیان آگاه تر شُود و هم - در صورت تمایل - بازتاب آن همه تَخْصُص و تَوَعُّلِ اَدَبِي را خود در شُرُودَه اُستاد بازکاود:

«چهره در چهره، جان به جان آید
گردی از سبب در افق است
زنگ زنگوله شتر هر شب
خواندم از سایه های بر دیوار
دیدم از بیچ و تاب گل کامروز
در بیابان ستاره باران است
یوسفی کوبه چاه گم شده بود
پسران رسیده خوشحال اند
می رسد هر زمان خبر که به شهر
گر به خواب است یا به بیداری
(مَوَاطِنَتِ بِرْحَفْظِ و قِرَائِنَتِ اِینِ شاهکار ادبی بی تبدیل، به اکابر و اصاغر و اعلی و ادانی فارسی دانای جهان، عَلِي اَلْخُصُوصِ هَمَانِ اَقَابِشْرِهاي رَسیده که از برای چنان اِسْتِشْمَا مَها وِل می چزند و خوشحالی می کنند و آن دخترخانه های بوداده مذکور در شِعْرِ اُستاد، اکیدا سفارش می شود!).

۱۹. کُلِّيَاتِ سَعْدِي، ج امیرکبیر، ص ۱۸۲.

اِقْتِرَابِ وَاِنْتِسَابِ، یا اِضَافَةُ مَوْصُوفٍ اِست به صِفَتِ. ۲۴

دیرسالهاست که اهل تحقیق، جاینامِ مَسْطُورِ در حکایتِ سَعْدِي را، «بَلِخِ بامیان» - و نه «بَلِخِ و بامیان» - می خوانند و اگر آقای کاتوزیان، همان - سَعْدِي نامِهي عَصْرِ پَهْلَوِي اَوَّل (مَجَلَّة - تَعْلِيمِ و تَرْبِيَّتِ، س ۷، ش ۱۱ و ۱۲، بَهْمَنِ و اِسْفَنْدِ ۱۳۱۶ هـ. ش.) را که از مَعْدُودِ مَرَاجِعِ جَدِي سَعْدِي شناختی است که در کارِ خود دیده و - باحتمال - خوانده اند، و همان مقاله بَدِيعِ الزَّمَانِ فُرُوزَانْفَرَا که بدان اِرْجَاعِ کرده اند، لَخْتِي مُتَأَمَّلَانَه تَرَازِ نَظَرِ مِي گُذَرَانْدَنْد،^{۲۵} می دیدند که در آنجا هم «بَلِخِ بامیان» آمده است، نه «بَلِخِ و بامیان».

چند ده سال پیش از این، زنده یاد اُستادِ مُجْتَبِي مِيثُوي در مقاله ای که در انتقاد از بانگِ ناي مُحَمَّد عَلِي جمالزاده نوشت، گفت:

«... چرا علمائی مثلِ مَرْحُومِ قَزويني و مَرْحُومِ نيكلسن و مَرْحُومِ زول مُهل و مَرْحُومِ فُروغی باید زحمت بکشند و مُتونِ کتَبِ بزرگِ تاريخي و اَدَبِي ما را تَصْحِيحِ و طَبْعِ کنند و نشر بدهند و ما اين قَدَرِ قَدَرِ خدمت و زحمتِ ايشان را نشناسيم که از مُتونِ تَصْحِيحِ شُدِه ايشان استفاده کنیم و هنوز هم همان کتابهای چاپی پیش پا افتاده بازاری را به کار بریم و شاهنامه خاور و گُلستانِ قَرِيبِ و مَثُويِ علاءِ الدَّولِه و حَافِظِ قُدْسِي يا حکيم را ملاکِ کارِ خود قرار دهيم؟ پس فايده بودنِ اين چاپها چيست؟...»^{۲۶}

شاید در مُخَيَّلَه اُستادِ زنده یاد مِيثُوي هم نمی گنجید که روزی مَجْبُورِ شُويِم با اُستادِ جَلالَتِ مَآبِي که دَهها سالِ عُمَرِ خود را در مَمالِكِ راقیه در دانشگاه سپری کرده است^{۲۷} و - پنداری - «مُرشدِ کَامِل» شده، بر سرِ هَمِين مَعانِيِ پيش پا افتاده، گفت و گو، بَلِ اِحْتِجَاجِ، گُنيم!

اُستادِ کاتوزيان يک جا با اِسْتِنادِ به حِكَايَتِ مَشْهُورِ گُلستانِ شَيْخِ فرموده اند: «... راوی ... در سالی که مُحَمَّدِ خوارزمشاه کاشغرا را از ختا گرفته بود، به آن دیار رفته بود» و «تاریخ این رویداد سال ۶۱۰ / ۱۲۱۳ م است» (ص ۲۵).

آنچه در گُلستانِ مُصَرَّحِ است، صُلْحِ خوارزمشاه است با ختا و رَقْتَنِ راوی به کاشغَر، نه گرفتنِ کاشغَر!^{۲۸}

جای دیگر (ص ۲۹) از قول آن بازرگانِ سودائی که شَبِي در جَزِيرَه کيشِ سَعْدِي داستان را به حُجْرَه خويش در آورده بود، آورده اند: «... پس از انجام دادن آن نقشه ها دگانی برای خود تهیه می کند و در آن خواهد نشست و از سفر و گشت و گذار خواهد آسود».

نمی دانم ماجرای «تهیه» دگان (!) از کجا آب خورده است. آنچه در گُلستان آمده، این است: «... تَرَكِي تِجَارَتِ گُنْمِ و به دگانی بنشینم»^{۲۹}. این که آن دگان چه ویژگیهائی داشته و بازرگانِ مَزبورِ می خواسته در دگانی که از پیش داشته بنشیند یا دگان تازه ای - به اِصْطِلَاحِ اين کتاب - «تهیه» کند، بگلی مَسْکُوتِ است و شاید خودِ سَعْدِي هم به آن نیندیشیده باشد!

از هَمِين دَسْتِ اِست تَعْيِينِ مَحَلِّ «عَزَا در فرنگ»:

۲۴. سنج: گُلستانِ سَعْدِي، تَصْحِيحِ يوشُفي، ج: ۱۰، ص ۴۹۱ و ۶۷۷.

۲۵. سنج: سَعْدِي نامِه (مَجَلَّة - تَعْلِيمِ و تَرْبِيَّتِ، س ۷، ش ۱۱ و ۱۲، بَهْمَنِ و اِسْفَنْدِ)، ۱۳۱۶ هـ. ش.، ص ۶۸۸.

۲۶. مَجَلَّةِ يَغْمَا، ۱۳۳۸ هـ. ش.، ص ۲۰۰.

اُستادِ مُجْتَبِي مِيثُوي، اين مقاله را، با نامِ مُسْتَعَارِ «عَلِينَقِي شَرِيْعَتْمَدَارِي» نوشته بود. به یاد داشته باشيم که مِيثُوي از اَحْفَادِ عالِمِ ديني شَهِيرِ شَرِيْعَتْمَدَارِ اِسْرَآيَادِي، بود.

۲۷. دکتَر کاتوزيان خود فرموده اند: «همه اين سالهائي که خارج ايران بوده ام، عمرم در دانشگاه گذشته است» (آيين، بَهْمَنِ و اِسْفَنْدِ ۱۳۸۸ هـ. ش.، ش ۲۶ و ۲۷، ص ۳۳).

۲۸. سنج: گُلَيَاتِ سَعْدِي، ج اَميرکبير، ص ۱۳۹؛ و: گُلستانِ سَعْدِي، تَصْحِيحِ يوشُفي، ج: ۱۰، ص ۱۴۱.

۲۹. سنج: گُلَيَاتِ سَعْدِي، ج اَميرکبير، ص ۱۰۹؛ و: گُلستانِ سَعْدِي، تَصْحِيحِ يوشُفي، ج: ۱۰، ص ۱۱۷.

دیرسالهاست که اهل تحقیق، جاینامِ مَسْطُورِ در حکایتِ سَعْدِي را، «بَلِخِ بامیان» - و نه «بَلِخِ و بامیان» - می خوانند و اگر آقای کاتوزيان، همان - سَعْدِي نامِهي عَصْرِ پَهْلَوِي اَوَّل (مَجَلَّة - تَعْلِيمِ و تَرْبِيَّتِ، س ۷، ش ۱۱ و ۱۲، بَهْمَنِ و اِسْفَنْدِ ۱۳۱۶ هـ. ش.) را که از مَعْدُودِ مَرَاجِعِ جَدِي سَعْدِي شناختی است که در کارِ خود دیده و - باحتمال - خوانده اند، و همان مقاله بَدِيعِ الزَّمَانِ فُرُوزَانْفَرَا که بدان اِرْجَاعِ کرده اند، لَخْتِي مُتَأَمَّلَانَه تَرَازِ نَظَرِ مِي گُذَرَانْدَنْد، می دیدند که در آنجا هم «بَلِخِ بامیان» آمده است، نه «بَلِخِ و بامیان».

سعدی می‌گوید:

کسی گفتش: ای یار شـوریده رنگ!
تو هرگز غـزا کـرده‌ای در فـرنـگ؟^{۳۰}

آری، می‌گوید: «تو هرگز غزا کرده‌ای در فرنگ؟». آنگاه در کتاب اُستاد کاتوزیان محلّ غزا را (p. ۱۱۰) the Holy Land تعیین کرده‌اند که مقصود از آن «سرزمین فلسطین» است و مترجم کتاب آن را به «ارض اقدس» (ص ۱۲۷) برگردانیده. ... سرو کله فلسطین از کجا پیدا شد؟! ... احتمالاً از آنجا که خواش اُستاد پی جنگ‌های صلیبی است و سرزمین قدس، و دیگری کاری ندارد که سعدی شیرازی به روشنی گفته است: «در فرنگ»، نه در شام یا ...

در همین کتاب می‌خوانیم:

«[سعدی] در باب دوم گلستان می‌گوید روزگاری در جامع بعلبک (اکنون در لبنان) حلقه درس داشت و احساس می‌کرد که شاگردانش بی‌فکر و بصیرت و عاری از عمق روحی و فکری اند ...» (ص ۳۲).

آنچه در گلستان آمده است، نه حلقه درس، که مجلس وعظ و تذکیر است؛ مخاطبان نیز شرکت‌کنندگان متعارف چنین مجالسی اند، نه شاگردانِ دُروسِ رسمی.

از سعدی بشتوید:

در جامع بعلبک وقتی کلمه‌ای همی گفتم به ظریقی وعظ با جماعتی افشردۀ دل‌مُردۀ از عالم صورت به عالم معنی نبرده. دیدم که نفسم در نمی‌گیرد و آتشم در هیژم تراثر نمی‌کند. دریغ آمدم تربیت ستوران و آینه‌داری در محلت کوران؛ ولیکن در معنی باز بود و بسلسله سخن دراز، در معانی این آیت که ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾، سخن به جایی رسانیده که گفتم:

دوست نزدیک‌تر از من به منست
وینت مشکِ کل که من از وی دورم
چه گفتم؟! با که توان گفت که او
در کنار من و من مهجورم!؟

من از شراب این سخن مست و فضاله قدح در دست، که زونده‌ای بر کنار مجلس گذر کرد و دور آخر درو اثر کرد و نعره‌ای زد که دیگران به موافقت او در خروش آمدند و خامان مجلس به جوش. گفتم: ای شبحان الله! دوران باخبر در حضور و نزدیکان بی‌بصر دور!

فَهَمُّ سُخْنِ چُون نَكُنْد مُسْتَمِع

۳۰. سنخ: گلنای سعدی، ج ۱، ص ۳۵۲؛ بوستان سعدی (سعدی نامه)، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج ۱۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۲ هـ. ش، ص ۱۶۰.

فُؤتِ طَبْنَعِ از مُتَكَلِّمِ مَجوئِ

فُشَحَتِ مَيِّدَانِ اِرَادَتِ بِنَارِ
تَا بَرَنَدِ مَرْدِ سُخْنِگُوئِ گُوئِ.^{۳۱}

خبط و خطای آقای کاتوزیان وقتی نمایان‌تر می‌شود که می‌بینیم این مدّعی آشنائی با زیرو بزم ادب مدرسی، در متن انگلیسی (p. ۱۷)، واژه «جامع» را در تعبیر «جامع بعلبک»، به university ترجمه فرموده و ذریافته است که «جامع» در اینجا همان «مسجد جامع» است و «جامع دمشق» و «جامع کوفه» و «جامع کاشغر» و ...، در سخن سعدی و غیر سعدی، بارها به همین معنای بسیار شایع آمده.^{۳۲}

نمونه‌ای نمایان از همین لاقیدی روایت پَریشان آقای کاتوزیان از سعدی و کُلنایاتش، گزارشی است که از رساله موسوم به «سؤال خواجه شمس الدین صاحب‌دیوان» به دست داده‌اند (صص ۱۳۳ - ۱۳۵): در این رساله که از ملّحات کُلنایات سعدی^{۳۳} است، چهار سؤال و یک درخواست مطرح می‌شود؛ در کتاب کاتوزیان، «سه سؤال و یک درخواست». در رساله پُرسشها ترتیبی دارد، و در کتاب کاتوزیان ترتیبی متفاوت به متن رساله نسبت داده می‌شود، و سؤال سوم متن، سؤال دُوم می‌شود و سؤال دُوم متن، آخرین سؤال. در کتاب کاتوزیان صاحب‌دیوان، «پانصد دینار سیم» برای سعدی می‌فرستد و خواننده درمی‌ماند که «دینار» که پولی است زرّین، اینجا از سیم است!^{۳۴} ولی در رساله سخن از «دینار زر» است. در کتاب کاتوزیان گفته شده است که «در نامه ... مقدار پول از روی ادب مشخص نشده»، ولی در رساله مُشَخَّص و مُصَرَّح است. در کتاب کاتوزیان گفته شده که در نامه مبلغ ارسالی را «برای تهیه دانه مرغان» قلم داده‌اند؛ ولی بنا بر رساله، این معنی در نامه نیامده، بلکه از چیزهایی است که در ذهن آورنده نامه گذشته است. در کتاب کاتوزیان، وزیر، در فرجام، پنجاه هزار «درهم زر» برای سعدی روانه می‌کند و باز خواننده درمی‌ماند که «درهم» که پولی است سیمین، چرا اینجا از زر است! ولی در متن رساله سخن از پنجاه هزار «درهم» است و در نسخه بدل «دینار زر». معنائی که در کتاب کاتوزیان به واپسین شعر رساله نسبت داده شده، در آن نیامده؛ کما اینکه دو بیت سعدی درباره آن علوی که خمر می‌خورده و کعبتین می‌باخته^{۳۵} و به همین جهت نیز سخت محتاج شفاعت بوده است،

۳۱. کُلنایات سعدی، ج ۱، ص ۷۵ و ۷۶؛ و گلستان سعدی، تصحیح یوسفی، ج ۱، ص ۹۰ و ۹۱ (با پاره‌ای دیگران).

۳۲. عجب است مُشرف نُشر کتاب و ویراستار ناظران، «پاتریشیا کرون»، که انتظار می‌رود لا اقل به اندازه یک نصاب الضمیان! بیش از اُستاد کاتوزیان غربی بداند، و دست کم به قدر معهود در قِصص آلف کِلِه و کِلِه! با مُصطلحات شهری اسلامی آشنا باشد، «جامع بعلبک» را برای اُستاد معنی نکرده، یا خود نیز نفهمیده و تن به تأیید و نُشر این برداشتِ سخیف داده است!

۳۳. نک: کُلنایات سعدی، ج ۱، ص ۹۱۷ - ۹۱۹.

۳۴. به قول آن «هجونامه» گذانی: «... به جای طلا نقره‌ام داده است!!!»

۳۵. کعبتین: دو طاس بازی نرد.

«دانشگاه ييل»، تاريخ ايران مي نويسند،^{۳۹} به اندازه بينندگان پيگريو كنجكاو بعضي مجموعه هاي تاريخي تلويزيون هم بر ضبط بعضي اعلام و القاب و وقوف حاصل نكرده باشند؟! -

«اختصاصات سعدی» به روایت مدعی

دکتر کاتوزیان، باب بحثی را حول «نمونه هایی از خصوصیات ویژه غزل» سعدی - مفتوح داشته و به گفت و گوی از «جنبه هایی از غزلیات که - دست کم به لحاظ تداول و رواج شان - ویژه شعر اویند» (ص ۸۱)، اهتمام فرموده اند.

أَهْلًا وَسَهْلًا وَمَرْحَبًا!... أمّا این - «خصوصیات ویژه غزل» شیخ شیراز که استاد عالی قدر دانشگاه آکسفورد، پس از «مطالعه عمیق و نیز انتقادی آثار سعدی» (ص ۱۱) به آنها پی برده اند، کدام اند؟!... اولین اش به روایت کتاب سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت این است که «فتنه هم به معنی آشوبگری و هم سرکشی است» و «سعدی آن را همواره به معشوق و به نتیجه کارهای او نسبت می دهد!» (ص ۸۱)

می دانم که از بداعت اختیار استاد در حیرت شده اید و لاجول کُنان از برای وقوف بر دیگر «خصوصیات ویژه غزل» سعدی لَحظه شماری می کنید؛ لیک از آنجا که «شَرط اِکرام اِتمام است»، این را نیز ناگفته نمی گذارم که در ادامه فرموده اند: «... گاهی او را فتنه می نامد به این معنی که جوهره آشوبگری است:

من چنان عاشق رویت که ز خود بی خبرم

تو چنان فتنه خویشی که ز ما بی خبری». (ص ۸۱)

ماشاء الله! ماشاء الله! ... من نمی دانم در آکسفورد و پرينستون اسفند گپرمی آید که برای صیانت کمالات حضرت استادی از اصابت عین الکمال دود کنند یا نه؟! ... به هر حال، ما عوام الناس عمری خیال می کردیم واژه «فتنه» در این بیت به معنای «فریفته» و «مفتون» است که بسیار تر از بسیار در شعر فارسی به کار رفته و در فرهنگها هم آمده؛ ولی حالا به مدد بخت کار ساز شیر فهم شدیم که سعدی به محبوب خود می گفته است: ... تو چنان «جوهره آشوبگری» خودت هستی که از ما بی خبری!!! ... آقای کاتوزیان شاید از باب فروتنی جیلی شان تصریح نکرده اند، ولی به مدد کتاب ایشان ما کم کم از بعضی راپورتها ی تلویحی و مخفیانه سعدی به پُلِس سیاسی شیراز هم مطلع می شویم و درمی یابیم که سعدی ما نیز (اگرچه افتاده و آزاده بوده) زیر پوشش شاعری و تَعَزُّل، مُشَحَّصات «سِران فتنه» را برای مأموران اُمْنِیَّتِی وقت اِفْشا می کرده است... ای سعدی ناقلاً!

در کتاب کاتوزیان به طور کلی بازگفته فهمیده شده است!^{۳۶} ... با این همه بیش و کم، این خیال در ذهن خواننده جان می گیرد که آیا براستی آقای کاتوزیان درباره همین سعدی خودمان و کلیاتش حرف می زنند یا سعدی ایشان بگلی سعدی دیگری است!!؟

استاد کاتوزیان، هم در «آدب» و هم در «تاریخ» ما داعیه داراند. با این همه از دُرُست خوانی بعضی اعلام نه چندان پُر شمار آثار سعدی هم که خود را خواننده زُرف بین و عیار سنج آن می پندارند (سنج: ص ۱۱) عاجزند و نمونه این عجز را در خوانش نام یکی از ممدوحان برجسته سعدی، یعنی: «تُرکان خاتون» (به زبَر تاء نَحْست)، می توان دید که استاد کاتوزیان آن را، مثل عُموم عوام «تُرکان خاتون» (به پیش تاء نَحْست) می خوانند (در متن انگلیسی: Turkan Khatun / p. ۲۳). عَجَب است که مُشْرِف اِنْتِشار تَألیف مُستشرق پَسند ایشان، و استاد «مؤسسه مطالعات پیشرفته دانشگاه پرينستون»، «پاتریشیا کرون» - که در شناخت صدر تا ذیل تاریخ اسلام و اسلامیان، اِدعاهای بسیار داشت و سَخْترویی های زبانه زد! - نیز، یا خود هم به خوانش دُرُست این لَقَب شایع تاریخی راه نُبُرده بوده است و یا همکار آکسفوردی خویش را زهنمون نشده!

به هر روی، علامه مُحَمَّد قزوینی و دیگر کسان بشَرخ نوشته اند که:

«تُرکان» (که معنای «ملکه» دارد)، در اسماء زنان یا القاب ایشان، قَطْعاً به زبَر (فَتْح) تاء است، نه پیش (/صَم) آن و اینکه برخی به تَوْهْم اِشْتِقاقِ آن از واژه «تُرک»، آن را «تُرکان» بخوانند، خَطاست؛ و اصلِ آن هم، کَلِمه تُرکِی «تُرکن» است.^{۳۷}

شاید دسترس به آگاهیهای جزئی و وقوف بر ریزه کاری های کار بُرد واژه ای چون «تُرکان»، در حوصله مُعلِّمان بُلند مرتبه کتاتیب آکسفورد نَگنجد؛ ولی آیا دیدن ضبط دُرُست این واژه در غیاب اللغات یا لُختنامه دهخدا نیز، - به اصطلاح ظفره رُوندگان رسانه ای! - «نیاز به عزم ملی داشته است» و در توان استادی چون کاتوزیان نیست و نبوده؟! ... آیا شگفت نیست که استاد کاتوزیان که به قول خودشان، به «تاریخ»، «علاقه ذاتی» دارند و از نوجوانی در سرگذشت کسانی چون جلال الدین منکبَرنی تَوَعَّل می فرموده اند،^{۳۸} و به سفارش اِنْتِشارات

۳۶. آقای کاتوزیان، تقریر سقیم و خوانش مغلوط خویش را از این مکتوب مُلَحَق به کُلّیات سعدی، در کتاب ایرانیان: دوران باستان تا دوره معاصر (ترجمه حسین شهیدی، ج: ۹، تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۵ هـ. ش.، ص ۱۱۶ و ۱۱۷) نیز به خورد خواننده داده است و عَجَب این که یک نفر نبوده است پُرسد: استاد! گزارش مبسوط این رساله کدانی که حتی در یک تکنگاری موجز در باب سعدی نیز شاید نیامدش راجح باشد، در کتابی که قرار است - به سفارش دانشگاه ییل - در یک دفتر فشرده کُل تاریخ ایران و سرگذشت ایرانیان را روایت کند، چه ضرورتی، بل چه توجیهی دارد؟!؟

باز بفرمایید: «عربی جماعت کازش حساب و کتاب دازد و هر مُهملی را نمی توان به او قالب کرد!»
۳۷. سنج: یادداشت های قزوینی، به کوشش ایرج افشار، ج: ۳، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۳ هـ. ش. ۲۰ / ۶۲ و ۶۳؛ و دایرة المعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مُصاحب و ...، ج: ۲، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۸۰ هـ. ش. ۱۰ / ۶۲۸.
۳۸. نکر: مَجَله بُخارا، بهمن و اسفند ۱۳۸۸ هـ. ش.، ص ۷۴، ۳۸۳.

۳۹. سنج: ایرانیان: دوران باستان تا دوره معاصر، ترجمه حسین شهیدی، ج: ۹، تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۵ هـ. ش. «یادداشتی بر ترجمه فارسی» (بی صفحه شمار).

و زندگی، به اظهار نظر هائی در باب «حَطِّ» شاهدان و زیارویان در شعرِ سُنَّتِي و سُنَّتِ شِعْرِي فارسی پرداخته بود. در این کتاب هم، «حَطِّ» که وصف آن در شعرِ سَعْدِي و دیگران بسیار آمده است، مورد بحث واقع شده و با «موهای نوزسته بر پشت لب نوجوانان که به هنگام بلوغ به سبیل تبدیل می شود» تطبیق گردیده و نشانه آن دانسته شده که «معشوق، مرد جوانی است». (ص ۶۳)

آنسان که در سَعْدِي خوانی در آکسفورد^{۴۱} هم به قلم آورده ام، «حَطِّ» که در ادبیات عاشقانه ما از نمودهای زیبایی محسوب، و مطلوب دلدادگان است، تنها بر موی تازه رسته پشت لب اطلاق نمی شود، بلکه - چنان که در فرهنگها و شروح متون ادبی هم بارها ذکر شده است - بر «موی تازه رسته کنار گوش» به طور خاص و «موی لطیف رُخسار» به طور عام هم اطلاق می شود. از همین روی نیز همه اشعارِ مُشْتَمِل بر وصف «حَطِّ» و «نوحط» را به قلمرو عشقِ مُدکَرِّ ناظر دیدن، جای «لِم» و «لأنسَلِم» دارد.

خود آقای کاتوزیان بدین شعرِ سَعْدِي استیهاد کرده اند:
سَعْدِي حَطِّ سببِ دوست دارد
پیرامنِ حَکِّدِ ارغوانی. (ص ۶۴)

آیا لبان این معشوق، هیولوار، برگرد گونه هایش تاب خورده بوده است؟! یا سُخْنِ بر سرِ سبَلْتی شاه عَبَّاسی و پُرپُشت است که گرد رُخساره می پیچیده؟! ... آیا استاد کاتوزیان به راستی معانی شعرِ مدرسی فارسی را درمی یابند یا ...!؟

در سَعْدِي خوانی در آکسفورد هم نوشته بودم که: سَعْدِي، وقتی از «حَطِّ سببِ پیرامنِ خدِ ارغوانی» سخن می گوید، بی تردید، مقصودش، موی نوزسته کنار چهره و موی لطیف عذار است، نه موی پشت لب! و گویا استاد آکسفوردنشین ما، در باب «حَطِّ»، زیاد حَبَط کرده اند!!

حتی اگر شباطین جن و انس و زهره ابالیس و سوسه گرجالی دهند و سیئه دلی چون من بخواهد زنگار انکار از دلی که با همین «لِم» و «لأنسَلِم» ها مسکنِ اِدبار گردیده است فروشوید و بی چک و چانه لاقبل بدین افاضات از آب گذشته آکسفوردی - پرينستونی گردن نهد، باز این «عقل» بلفُضول مُحال اندیش نمی گذارد و تفتین می کند که: آخر - پدربیا مرز! استاد کاتوزیان عزیز! - تو که از پیش پافتاده ترین مُصطلحاتِ عَرَبِي فارسی سر در نمی آوری، درباره سَعْدِي کتاب نوشتنت پیشکش، این لاف و گراف «من با کُلِّ پیکره ادب چُنینم و چنانم» ت دیگر چیست؟! ...

فَهْمِي غَبَارُ لُودِ از حَطِّ غَبَار!

در همان مقام که استاد کاتوزیان در حَطِّ «حَطِّ» افتاده اند و در ادامه

از «شاهدبازی» تا «شاگردبازی»!

«نظربازی» و «شاهدبازی» از موضوعات اصلی شعر و تَعَزُّلِ سَعْدِي است؛ آن سان که سخن گفتن از سَعْدِي شاعرِ عاشق، بدون پرداختن بدین مقوله، ناشدنی است. آقای کاتوزیان هم، در کتاب خود، این مقوله را که اختصاصی به معشوقِ مؤنث نداشته است، از قلم نینداخته اند؛ و به ویژه برای خوانندگان غربی که ممکن است «شاهدبازی» های صوفیان قدیم را با همه گونه فسق و فُجور جنسی همراه و با «همجنس بازی» های امروزی همسان بینگارند، بدزُست توضیح داده اند که آن عشق به زیباپساران که در آن فضا مطرح بوده است، «معمولاً با روابط جنسی همراه نبود». (ص ۶۳)

این البته سخنی است دُرُست، و شواهد تاریخی دارد؛ ولی آنچه آقای کاتوزیان در مقام روشننگری بیشتر فرموده اند، محل کلام است. نوشته اند: «این نه با سنت یونانی باستان، نه همجنس گرایی معاصر غربی، و نه با کودک دوستی و کودک بارگی، بلکه با عشق و شیفتگی به شاگردان مدرسه تطبیق می کند و عشقی بالاتراز عشق به زنان انگاشته می شد و به ندرت با روابط جنسی عملی همراه بود. این بدان معنی نیست که این گونه روابط جسمانی هرگز وجود نداشت، بلکه به این معنی است که عشق این شاعران و فیلسوفان معمولاً با چنین تجربیاتی همراه نبود». (ص ۶۳)

اینکه از «شاهدبازی» به «شاگردبازی» رسیده اند، به راستی جای تأمل است! ... به هر روی، دُرُست آن است که به جای چُنین تأویلهای غلیل، به تبیین اصل مقوله جمال پرستی صوفیانه پردازیم و اینکه در روزگار سَعْدِي، آن نظریه های جمال پرستانه صوفیانه - که از بُرُ با شریعتِ عَزَّاء ثلاثی نداشت، در قالب نظربازی و شاهدبازی، تبلور عینی و محسوس یافته بود، و بی تردید، همان گونه که آقای کاتوزیان هم دریافته اند و شواهد تاریخی برمی نماید، بیشترین بُرُگان در این باب به مُراعاتِ حُدودی قائل بودند و جُز شَرِذمه ای از اوساطِ ناس، بل اَجْناسِ اُنْجاس!، دامان این عوالم را به «همجنس بازی» های فاسقانه معهود نمی آلودند.

جای این بحث فراخ دامنه، در این مختصر نیست. تنها می خواستم یادآور شوم تطبیق ایستارها و رفتار هائی که بر مکتبِ جمال پرستی صوفیانه ایتنا داشته است و نمایندگان و سُخنگویان مشهور و شناخته شده ای در تَصَوُّفِ قَدِیم دارد (از اَوْحَد الدینِ کِرمانی^{۴۲} بگیر تا ...)، با «شاگردبازی»، مبالغی نامربوط است!!!

«حَطِّ» و رِبَط!

دکتر کاتوزیان، در تألیف فارسی اش تحت عنوان سَعْدِي: شاعرِ عشق

۴۰. سنخ: - احوال و آثار اَوْحَد الدین حامد بن ابی الفخر کِرمانی عارف نامور و شیخ الشیوخ دارالخلافه بغداد، دکتر مُخْتَلِد وَفائی، به کوشش احمد کرمی، ج: ۱، تهران: انتشارات ما، - ۱۳۷۵ ه. ش.، صص ۳۶۰ - ۳۷۶.

۴۱. چاپ شده در: اِطْلَاعَاتِ حَکْمَت و مَعْرِفَت (ماهنامه)، س: ۹، ش: ۱۰، مرداد ۱۳۹۳ ه. ش.، صص ۴۲ - ۴۸.

افاداتشان در این باره، از جمله، فرموده‌اند: «سعدی در شعری آن [= موهایی نورسته پشت لب] را به خطی تشبیه کرده است که با قلمی کشیده شده که به جای جوهر با غبار^{۴۲} می‌نویسد». (ص ۶۳)

می‌گوییم:

حَيْفٌ وَ صَدَّ حَيْفٌ که به شیوه پژوهشگران مُسْتَنَدِ نَویس، بَیْتِ مَورِدِ نَظَرِ خُودِ رَا تَعینِ نَقْرَمُودِه اند تا بتوانیم دانست در توضیح بدایع کدام کلام شیخ چنین قلم می‌فرسایند!

به احتمالی، نَظَرِ آقايِ دَکترِ بَدینِ بَیْتِ مُتَعَرِّضانه از چکامه‌های سَعْدِي بوده است که در وَصْفِ حَظِّ سَبزِ عِذارِ شَاهِدِ شَکَرِگُفتارِ می‌فرماید:

بِه مَشْکِي سَوْدُهُ مَحْلُولِ در عَرَقِ مَائِدِ
کِه بَرِ حَرِيرِ نَویسَد کَسِي بِه حَظِّ غُبَارِ^{۴۳}

وانگهی، بیان استاد به گونه‌ای است که ای بسا - معاذ الله! - ناتمامی چون من بیندازد فهم حضرت ایشان از لُطْفِ کلامِ شیخ تمام نیست!

آنچه شیخ بدانِ اِشَارَتِ می‌دارد، «حَطِّ غُبَارِ» است که در عینِ تَدَاعِي دانه‌های ریز و سیاهی نائثر اکرامِ غُبَارِ و گرد، ناظر به نامِ حَظِّي است از حُطُوطِ هُنَرْمَندانُه مَشْهُورِ خوشنویسان و دبیران جهانِ اسلام؛ حَظِّي ریزنوشتِ ظریف و نازک و باریک و گاه بسیار زیبا که به زَحْمَتِ خواننده می‌شده است.^{۴۴}

لا بُدِ اُستادِ کاتوزیان که روایتگر تاریخ و فرهنگ ایران‌اند، باید «حَطِّ غُبَارِ» را بس به از این هیچ‌مدان بشناسند!... و به هر روی، امیدوارم خوانندگان کتابِ سَعْدِي، شاعرِ زندگی، عشق و شفقت،^{۴۵} مُلْتَفِتِ نازکیهای شعرِ شیخ باشند و خیال نکنند سَعْدِي پُشتِ لبِ یارِ گرد و خاکِ بیهوده کرده است!

حلقه فرنگی چیست؟

در بحث از «شاهد، نَظَر، نَظَرِ بَازِي و صاحب نظر» می‌خوانیم:

«در بیت زیر «ترک» به معنی زیبا و سفیدپوست و فرنگی به معنی اروپایی است:

چو ترکِ دلبر من شاهدهی به شنگی نیست
چو زلف پر ششکنش^{۴۶} حلقه فرنگی نیست». (ص ۶۵)

از این توضیحات بسیار عمیق و انتقادی البته مَمْنونیم، ولی راستش نمی‌دانم چرا دانستن اینکه «ترک» به معنی زیبا و سفیدپوست و فرنگی به معنی اروپایی است، گریهی از مُشْکِلِ ما عوامِ النَّاسِ نمی‌گشاید. شاید کسی بگوید: «فرنگی به معنی اروپایی است»، که باشد؛ که چه؟!... این «فرنگی»، برخلاف آنچه از ظاهرِ سیاقِ توضیحِ ایشان مُتبادر می‌گردد، مانند «ترک» و صَفِ آدَمیزاد که نیست. اگر و صَفِ آدَمیزاد و مَعشوقِ فرنگی بود، - رویم به دیوار! بی ادبی می‌شود! جَسارتست! - یک شیر پاک خورده پاچه ورمالیده‌ای

۴۲. در متن انگلیسی (p. ۴۶)، واژه «dust» به کار رفته است.

۴۳. کُتِبَاتِ سَعْدِي، ج ۱، ص ۷۲۲.

- سعدی جای دیگر فرموده است:

حَظِّ مُشْکَبُوی و خَالَتِ، به مناسبت تو گوئی

قَلَمِ غُبَارِ می‌زفت و، فَرُوجِکِیدِ خالی!

(کُتِبَاتِ سَعْدِي، ج ۱، ص ۶۳۲، ع ۵۹۳).

۴۴. درباره «حَطِّ غُبَارِ»، عَجَالَة، نَکَر، شَرَحِ شُوقِ (شَرَحِ و تَحْلِيلِ اَشْعَارِ حَافِظ)، دَکترِ سَعیدِ حَمیدیان، ج ۲، تهران: نَشْرِ قَطْرَه، ۱۳۹۲ هـ. ش. ۴۰ /

۳۱۹۵ و ۳۱۹۶.

۴۵. عَلِي الخُصُوصِ خُواندِگَانِ مَتنِ اِنگِلِسی که با «dust» سرو کار دارند و زمینه سوء تفاهمشان مهتاتر است.

۴۶. در کتاب: «شکن اش»!

نمونه‌ای نمایان از همین لاقیدی روایت پریشان آقاي کاتوزیان از سَعْدِي و کُتِبَاتِش، گزارشی است که از رساله موسوم به «سؤالِ خواجه شمس الدین صاحب‌دیوان» به دست داده‌اند (صص ۱۳۳ - ۱۳۵): در این رساله که از مَلَحَقَاتِ کُتِبَاتِ سَعْدِي است، چهار سؤال و یک درخواست مطرح می‌شود؛ در کتاب کاتوزیان، «سه سؤال و یک درخواست».

می‌توانست بپرسد: مقصود از «حلقه فرنگی» چه چیز یا چه جای این فرنگی است؟! ... هرگز، هرگز! ... «فرنگی» را آقای کاتوزیان صفت «حلقه» گرفته‌اند. البته این را ما از همین کتاب مستطاب سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت نثر نامک و ترجمه فیروزمندان اش در نیافته‌ایم؛ بلکه قدم رنجه کرده‌ایم و در متن انگلیسی تألیف مستشرق پسنده نامبرده (p. ۴۸) دیده‌ایم که مرقوم فرموده‌اند: Frankish loop؛ یعنی همان «حلقه فرنگی»؛ ... حالا دوباره می‌توانیم بپرسیم: «حلقه فرنگی» یعنی چه؟! ... و روز از نو، روزی از نو!

غافل از صوفیان شاهدباز!

در همان بحث شیرین «شاهد، نظر، نظربازی و صاحب نظر»^{۴۷} می‌خوانیم:
«در این بیت، حتا^{۴۸} محتسب، مأمور اجرای قانون شرع، در ارتباط با شیفتگان نوجوانان به یاد می‌آید:

محتسب در قفای زندان است
غافل از صوفیان شاهدباز». (ص ۶۵)

باور بفرمایید جهد جهید کردم، ولی هیچ نفهمیدم چه ربط و ارتباطی میان «محتسب» شعر سعدی با «شیفتگان نوجوانان» بر استاد مکشوف گردیده است که این‌گونه به تأکید و تأمل آن را به رخ کشیده‌اند! آنچه معلوم است، اشارت زندانه سعدی است به شاهدبازی جماعتی از صوفیان زمان و عقلت (یا: تغافل) محتسب از این فسق هویدا (و تمرکز جهود او بر تعقیب زندان). آیا محتسب در این میان نقش مهم دیگری ایفا کرده است که استاد فرموده‌اند: «... حتا^{۴۹} محتسب، مأمور اجرای قانون شرع، در ارتباط با شیفتگان نوجوانان به یاد می‌آید؟! ... من در نمی‌یابم، یا - العیاذُ بالله - قلم حضرت ایشان الکن است!؟

بازی بازی!

در بحث «شاهد، نظر، نظربازی و صاحب نظر» می‌خوانیم:
«... در اینجا شاعر با اصطلاح نظر بازی بازی می‌کند:

نظر از مدعیان بر تو نمی‌اندازم
تا نگویند که من با تو نظر می‌بازم». (ص ۶۶)

بازی می‌خوانیم:

«همان بازی با کلمه نظر [و نگاه] در بیت زیر هم دیده می‌شود:

من اگر نظر حرام است، بسی گناه دارم
چه کنم نمی‌توانم که نظر نگاه دارم». (ص ۶۶)

من هرچه نظر کردم در نیافتم سعدی چه «بازی» می‌کرده است؟! به‌ویژه در بیت دوم که «نظر» مصراع اول با «نظر» مصراع دوم گویا هیچ تفاوت با زنگفتنی ندارد.

به نظر می‌رسد استاد کاتوزیان از بس به شیفتگی‌های شیخ شیراز و رنگارنگی ترفندهای ادبی او عادت

لا بد استاد کاتوزیان که
روایتگر تاریخ و فرهنگ
ایران‌اند، باید «خط غبار»
را بس به از این هیچ‌مدان
بشناسند! ... و به هر روی،
امیدوارم خوانندگان کتاب
سعدی، شاعر زندگی، عشق
و شفقت، ملتفت نازکیهای
شعر شیخ باشند و خیال
نگنند سعدی پشت لب یار
گرد و خاک بیهوده کرده
است!

۴۷. در متن انگلیسی کتاب مورد بحث (p. ۴۷)، آقای کاتوزیان، «صاحب نظر» را «sahab-nazar» نوشته‌اند. البته بعضی عوام ایران و زمره‌ای از متسابحان، «صاحب» را «صاحب» تلفظ می‌کنند، و شاید در همان خد بلاشکال باشد؛ ولی آیا این عوام بازی‌ها در یک پژوهشنامه مثلاً آکادمیک هم جای دارد؟! ... این را باید از امثال «پاتریشیا کرون» می‌پرسیدیم که بر نشر چنین درفشانی‌ها نظارت عالی و عالمانه می‌کرده‌اند! چند سال پیش، در «سیما»ی خودمان، مصاحبه‌ای را می‌دیدم با همسریکی از طلاب اهل مالزی که در زمان تحصیل شوهرش در قم فارسی آموخته بود، و من «بابل» (البته بابل‌های آقیانوسیه!) فارسی حرف می‌زد. از بنده خدا پرسیدند: زبان فارسی را از کجی یاد گرفته‌ای؟ برفور گفت: «از همساده»! ... صورت گفتارش بر صدق مدعی گواه بود! ...

باری، همان گرفتاری آقای کاتوزیان و کتابشان با کلمه «صاحب»، در واژه «صاحب دیوان» هم خودنمایی می‌کند؛ به قول ایشان: «Sahab-divan» (p. ۱۴۰)!

۴۸. کذا فی الأصل!

۴۹. کذا فی الأصل!

رسید کار به جایی که مَنْ چه عَرَضِ کُنْم؟! ... مقصود شیخ از «نظر حرام بکردند و خون خلق حلال» عَلِي الظَّاهِرِ اِشَارَت به دو معناست: یکی اینکه آن تحریمگران با نازواشماردنِ نَظَر، جَمَاعَتِ عاشق و نَظَر باز را به کُشْتَن می دهند (خواه از بابِ فِرَاقِ زیبارویان و عَدَمِ بَرخورداری از جَمَالِ ایشان، و خواه از بابِ بَرَأَالِیْدِن توده ها بَر جَمَاعَتِ عاشق و نَظَر باز که مُرْتَكِبِ چُنین کارهای نازوا می شَوْنَد)؛ و دُوم اینکه آن پارسا صورتانِ تَحْرِیْمِگَرِ نَظَر، به سیرت از آن پارسائی مَرعوم بَس دوراند و ریختنِ خونِ خَلْقِ خُدا را رُو می شمردند و از سَفْکِ دِمَاء باکی نَدَارَنَد. در واقع در این چشم انداز، سَعْدی می گوید یک جَمَاعَتِ بسیار بسیار مُعَرَّز و مُحْتَرَمِی آنجا بوده اند که نَظَر و نَظَر بَازِی را حرام می شمردند، ولی خونِ خَلْق را حلال می شمردند؛ یعنی - مَثَلًا - اگر شازده پَسری از رُوِ جَهَلِ جَوَانِی - چُنَان که اُفْتَد و دانی! - عاشِقِ صَبِیئَه مُحْتَرَمَه هَمسایه می شُد و در کوی و بَرزَن به نَظَر بَازِی با مُشَارَافِ اِشْتِغَال می یافت، با او - کَمَا یَنْبَغِی - بَرخورد قاطع اِرشادی می کردند، ولی هَمین سِلْسِلَه جَلِیلَه، وَقْتی پاي بَعْضِ مَصَالِح و مَنَافِعِ پِیش می آمد، ریختنِ خونِ مَرَدَم بی گناه را رُو می شمردند و برایش هزار توجیه و بهانه و «کلاه شرعی» داشتند. به قول حَافِظ: «زهی طریقت و مَلَّت؛ زهی شَرِیعت و کِیش! ... این داستانی است که بارها و بارها پیش آمده است و اُستاد کاتوزیان که خود را روایتگر سَرگُذِشْتِ «ایرانیان» می پندارند،^{۵۳} لَابد با آن آشنائی دارند!

سَعْدی حَرَفِ خود را به بِلَاغَتِی تَمَام گفته،^{۵۴} ولی اُستاد کاتوزیان - که شاید با اَلْفَبایِ این زَبان هَم - آشنائی کافی نَدَارَنَد.^{۵۵} سخن شیخ

۵۳. یکی از تألیفات اُستاد که مَن بنده چاپ نَهَم تَرْجَمَه فارسی اش را به دَسْت دازم و ایشان آن را به خَواستاری «دانشگاه بیبل» مَرعوم فرموده و نَخُست در امریکا و اروپا نَشْر داده اند و سپس تَرْجَمه اش را در ایران، ایرانیان: دوران باستان تا دوره مُعاصِر (تَرْجَمَه حَسین شَهِیدی، تَهْران: نَشْر مَرکَز، ۱۳۹۵ ه. ش.) است؛ که خود جِکایتی است عَلِی جَدَه.

۵۴. سَعْدی - بَرخلافِ حَافِظ - در عَزَل، اِشَارَاتِ سیاسی و اِجتماعی انتقادی کَم دارد؛ و این، یکی از آن اندک شُمار است.

۵۵. اینکه می گویم، نه مَجَاز، که عَینِ حَقِیقت است.

در کتاب ایرانیان که با مَشُورَتِ خود حَضَرَتِ اُستادی تَرْجَمه شُدِه و تَرْجَمه اش - به گُوهی یادداشت آغازین خودشان بر کتاب - به تأیید و تَحسینِ جَنابِ ایشان رَسیده است، واژه «اولوالعزم» را به ریختن «اولوالعظم» چاپ کرده اند! آن هَم با حُرُوفِ سیاه!! تازه چاپ نَهَم کتاب به دَسْتِ مَن است! (نَگَر: ایرانیان: دوران باستان تا دوره مُعاصِر، هَمایون کاتوزیان، تَرْجَمَه حَسین شَهِیدی، ج: ۹، تَهْران: نَشْر مَرکَز، ۱۳۹۵ ه. ش.، ص ۷۳). در همان کتاب (ص ۱۹۷)، از «نامه ای مَنصُوب به مراجع نجف» سخن رفته است که ما با اِجازَه بَرزگ تَرها «مَنسُوب» می خوانیم!

اُستاد کاتوزیان، علاوه بر آن مُشَارَکَت و تأیید و تَحسینِ تَرْجَمه، در حَقِّی مَرْتَجِمِ فَعِیدِ هَمین کتاب مَرعوم فرموده اند: «فارسی و انگلیسی را بسیار خوب می دانست و با فرانسه هم آشنا بود. اَقا سلطه اش به زبان عربی چنان بود که گذشته از محاورات روزمره به آن زبان درس هم می داد و مَن این را در سفرهایی که به خاطر او را دیدن و با او بودن به لبنان کردم از نزدیک شاهد بودم.» (مَجَلَه بُخارا، فروردین و آردیبهشت ۱۳۹۳ ه. ش.، ص ۹۹، ص ۵۰۳ و ۵۰۴).

نَگارشِ صَحیح کَلِماتی چون «اولوالعزم» و «مَنسُوب» را به اَمثالِ ما در همان بَچگی در مدرسه می آموختند. اَقای کاتوزیان را نمی دانم؛ چون مدرسه زَقَنی ایشان هم غِیر از مدرسه زَقَنی ما عَوام الناس بوده است.

اُستاد کاتوزیان خود فرموده اند: «مَن در دهه پنجاه میلادی دانش آموز البرز بودم. بارزترین واقعیتی که می توان درباره البرز گفت این است که: انگار از آسَمان نازل شده و در جایی فرود آمده بود که در آن زمان شمال شهر تَهْران به شُمار می آمد.» (مَجَلَه بُخارا، تَهْمَن و اسفَند ۱۳۸۸ ه. ش.، ص ۷۴، ص ۳۷۰)

کرده اند، حَتّی آنجا هم که شیخ غَلِغَلِک نمی دَهَد، ایشان خود به خود خَنده شان می گیرند!!! ... پیداست که به سَعْدی خیلی «اعتماد» دارند!^{۵۶}

قَالَ بِهْ زَبِنِ چَکَم!

دکتر کاتوزیان ناظر به این بیتِ سَعْدی که می فرماید:

شُرمش از رُوِی تَسو باید آفتاب
کاندَر آید بامداد از روزنت

فرموده اند: «... آفتاب شرم دارد براو بنگرد». (ص ۷۳)

می نویسم:

سخن از نَگَرِیَسْتَنِ آفتابِ عَالَمَتابِ به یارِ بَدِیعِ الجَمَالِ شیخ نیست. سخن از این است که باید آفتاب از عَرَضِ اَندام در بَرابَرِ چُنوئیِ حَاجِلِ گَرَدَد؛ زیرا جَمَالِ او چُنَان جلوه و نمود و جَدَّابِیَّتِ خَیره کُننده ای دازد که روشنی و گیرائیِ آفتابِ جَهانتابِ در بَرابَرِ این جَمالِ هیچ است و شایندَه اِعتنائی نیست.

در بَحِثِ «شاهد، نَظَر، نَظَر بَازِی و صاحب نظر»، می خوانیم: «در این بیت نیز در مصرع اول به عشق جوانان اشاره می شود. اما در مصرع دوم نظر محبوب به عاشق مطرح است:

مَن نَظَرِ بازگرفتن نتوانم هرگز

از مَن ای خَسرو خوبان تو نَظَرِ بازمگیر».^{۵۷} (ص ۶۶)

اینکه «در مصرع دوم نظر محبوب به عاشق مطرح است»، صَحیح است و واضِح - و کَشَفِ مُهْمَتِی هَم نیست؛ ولی گویا تَوَجُّه نَفَر موده اند که «نَظَر» مِصْرَاعِ دُوم، عَینِ «نَظَر» مِصْرَاعِ نَخُست نیست. این «نَظَر» دُوم به مَعنایِ عِنایَت و تَوَجُّه است. سَعْدی که مَحَبُوب را «خَسرو خوبان» خوانده، عِنایَتِ شاهانه و تَوَجُّه مُلُوکانه این شاه زیبارویان را خواستار است. «نَظَر» را به هَمین مَعنی در دِیابَجَه گِلِستان هم به کار بُرده است.^{۵۲} اُستاد کاتوزیان جایِ دیگر فرموده اند: «در بیت زیر «حلال کردن خون خلق» استعاره از شکستن دلِ عاشق است:

جماعتی که نظر را حرام می گویند

نظر حرام بکردند و خون خلق حلال». (ص ۶۶)

۵۶. آورده اند: دو بنده خُدا برای هَم لَطِیفه می گفتند و می خندیدند. نَفَرِ سَومِی که در فاصِله ای دور نَسْتسه بود و چیزی از حرفها ایشان نمی شنید، هَمراه با آنها می خندید و خیلی غَش و رِیسه می زفت. آن دو نَفَر زَقَنند و با تَعَجُّب از او پُرسیدند: اَخِر تو که لَطِیفه های ما را نمی شنوی؛ این همه به چه می خندی؟! ... گفت: نمی شنوم ولی به شُما اعتماد دازم!

۵۷. در کتاب: «نظر بازمگیر».

۵۲. می فرماید: «دوستان را کُجا کنی مَحروم / تو که با دشمن این نَظَر داری!» و باز می فرماید: «زانگَه که تورا بر مَن مسکین نَظَر نِست / اَنام از آفتاب مَشهور تر نِست / گر خود همه عَیْبها بدین بنده ذرست / هر عَیْب که سُلطان پِشَنَد، هُنَرست!».

سعدی، یک جا، در مُخاطَبَت با «دوست» و گِلِه از کَم لُطْفِي هاي او، و در عَيْنِ حَال، بيان اين مفهوم شایع که هرچه از دوست رَسَد نیکوست، - گفته است:

دُشَنام کَرَم کَردي و کُفْتِي و شَننيدم
خُرَم تَن سَعدي کِه برآمد به زبانت^{۵۸}

ما ساده لوحانِ مُهْمَل اندیش تا به حال خيال می کردیم که سعدی بر طریقِ عُمومِ کسانی چون عَيْنِ القُضَاةِ هَمَدانی رفته است که مُعْتَقِد بودند عاشق، «دُشَنامِ معشوق، به از لُطْفِ دیگران داند»؛^{۵۹} و در خيالِ خود، اين اِبْتِهَاجِ سَعْدِي را از عالمِ آن سخنانِ حَافِظ می پنداشتیم که می گفت:

اگر دُشَنام فرمایي وگر نَفَرین، دُعا گویم
جوابِ تَلَخ می زبید لبِ لَعَلِ شَکَرخا را

یا:

نام من رَفْتِه سست روزی بر لبِ جانان بَسْهُو
أهلِ دِل را بوي جان می آید از نامم هَنوز

بل قولِ خودِ سَعْدِي را فریاد می داشتیم که می شُرد:

زَهْر از قَبَلِ تو نوشدارو
فُحْش از دَهْنِ تو طَیْبِ اتست^{۶۰}

و:

بَدَم کُفْتِي و خُرَسَنَدَم عَفَاکِ الله! نکو گُفتي!
سَگَم خواندِي و خُشَنوَدَم، جَزاکِ الله! کَرَم کَردي!

چه لُطْفِست اين که فرمودي؟! مَگَر سَبَقِ اللّسان بودت!
چه خُرَفِست اين که آوردي؟! مَگَر سَهْوِ القَلَمِ کَردي!^{۶۱}

و از اين حرفها!

«از بخت شکر دارم و از روزگار هم» که نمردیم تا دستِ تحليلِ اُستاد کاتوزیان از آستينِ اين «پژوهش ... مستند و دقيق» (ص ۵) بدر شد و دیدیم و دانستیم که قُضِيَه بَکَلِ چيزِ ديگري است.

به فرموده حَضَرَتِ اُستادِي در بابِ اين شِعْرِ سَعْدِي تَوَجُّه کُنيد:

«دشنام دادن به عاشق سخاوتی است از جانب محبوب؛ زیرا در عين

۵۸. کُلِّيَاتِ سَعْدِي، ج ۱، اميرکبير، ص ۴۶۵، غ ۱۴۷.

۵۹. عَزَائِيَاتِ سَعْدِي، مُقَابِلَه، اِعْرَابِ گَدَارِي، تَصْحِيح، تَوْضِيحِ وَاذَهَا وَاِصْطِلَاحَات، مَعْنَايِ اَبْيَاتِ وَتَرْجُمَه شِعْرهاي عَرَبِي: کاظمِ بَرگِ نَيْسِي، وِيراسَت ۲، ج ۱، تهران: شَرِكْتِ اِنْتِشَارَاتِي فِکْر رُوز، ۱۳۸۶ هـ. ش. ۱۰ / ۳۷۳ - در گُفْتَاوَرْدِ اَز تَمَهِيْدَاتِ عَيْنِ القُضَاةِ هَمَدَانِي.

۶۰. کُلِّيَاتِ سَعْدِي، ج ۱، اميرکبير، ص ۴۳۱، غ ۵۳.

۶۱. هَمَان، ص ۶۱۰، غ ۵۳۶.

شيراز را از عَرش به فَرش آورده و هَمَان مَعْنَايِ نَخُست را نيز «تَرقيق» کرده و «به کُشتنِ دادن» نَظَرِ بَازان و عَاشِقان را در حَدِّ «شکستينِ دل» تَنزِيلِ داده و فرموده اند: «حلال کردن خون خلق» استعاره از شکستنِ دلِ عاشق است! ... چه قَدَرِ زَمَانَتِيک! و چه قَدَرِ بَهْدِاشْتِي!! ... به کسی هم بَرْنَمِي خُورَد!

عُبَيْدِ زاکانی آورده است:

«طالِبِ عِلْمِي مُدْتِي پيش مولانا مَجْدِ اللّدين درس می خواند و فَهْمِ نمی کَرَد. مولانا شَرَم داشت که او را مَنع کُنَد. روزی چون کتاب بگشاد نوشته بود که «قَالَ بَهْرُ بِنِ حَكِيم». او بَتَّصْحِيفِ می خواند: «به زين چَكُنْتُم؟»! مولانا بَرْنَجِيد و گُفت: «به زين آن کُني که کتاب دَرَهَمِ زَنِي و بَرُوي، بِيهَوْدِه دَرْدِ سَرِما و خود نَدِهِي!».^{۵۷}

زائوي شَهْرَتِ طَلَب!

اُستاد کاتوزیان - بنامیزد! - همه فَن حریف اند؛ در تَحْلِيلِهايِ رِوَاثِشناختي نيز دَستِي دَارَنَد و فِي المَثَلِ در بابِ هَمِينِ شَيْخِ سَعْدِي خودمان تَشْخِصِ کرده و احتمال داده اند که وی پَس از سَرَايشِ بَوسْتانِ و به پايانِ رَسَانَدِنِ دَورانِ يکِ خَلَاقِيَّتِ هُنْري سترگ، «حَقِيقَتاً اَفْسرده بود و شايد نوعی «افسردگی پس از زايمان» بعد از انتشار بَوسْتانِ داشته است که گاهی بدن هنگام که اثری هنری تمام می شود و نویسنده را «ترک» می کند، پيش می آید». (ص ۴۸ و ۴۹)

باری، اُستاد به مَدَدِ هَمِينِ تِيْزِينِي هايِ رِوَاثِشناختي، باريکِيهايِ ديگري را از اَسْرارِ صَمِيمِ هَمَانِ شَيْخِ بَزْرُگوار که لَحْتِي پيشتر به مَثابِتِ «زائو» موردِ تَحْلِيلِ واقِع شد، مَکْشُوفِ ساخته اند که هرگز به ذَهْنِ خوانندگانی عامی چون صَاحِبِ اين قَلَمِ، خُطُور نمی کَرَد.

ما که خودمان در اين گونه «نُزُولَاتِ اَسْمَانِي» نَبودِه ايم تا بدانيم «جو» چگونه بوده است و آنجاها خواندن و نوشتن را چگونه به اَمثالِ اُستادِ کاتوزيان تعليم می کرده اند؛ ولی آقای دکتر جلالِ مَتِينِي که يَکْجَنَدِ افْتِخارِ تَدْرِيسِ در آن «مَکْتَبْخَانَه سَمَاوي» را داشته و خاطراتی خواندنی از تَدْرِيسِ خود در آن «جَو» اَسْمَانِي مَرْقُومِ گردانیده اند، شايد بتوانند اِنْدَکِي ما را به آن فُصْا نَزْدِیکِ کُنَد.

آقای دکتر مَتِينِي نوشته اند که وقتی بَرنامَه دَرْسيِ خود را که شاملِ قِرْائَتِ و اِمْلَا و اِنْشا و دَسْتُورِ زَبانِ فارسی بوده به دانيش آموزان اِبْلَاحِ کرده اند، دانيش آموزان از در اِعْتِراضِ درآمده اند و مَعْلُومِ شُدِه در سالهاي پيش کسی دَسْتُورِ زَبانِ فارسی به ايشان تَدْرِيسِ نمی کرده است! حَتّٰی يَکِي از دانيش آموزان به دَکْتَرِ مَتِينِي گُفْتِه بوده است که مَعْلَمِشان در سالِ پيش شُروه هايِ شاعِرانِ مُخْتَلِفِ را در کلاس می خوانده و دانيش آموزان در دَفتَرِ می نوشته اند، گاهی اِنْشا می نوشته اند، گاهی شِعْرِ حَقْظِ می کرده اند؛ نه قِرْائَتِ داشته اند و نه دَسْتُورِ زَبان!

(نگر: خاَطِرَاتِ سالهايِ دَخْمَتِ - از دَیْرِستانِ البُرْزِ تا فَرهنگِستانِ اَدبِ و هُنْري ايران - جلالِ مَتِينِي، ج ۱، اِنْسِ اِنْجِلِس: شَرِكْتِ کِتَاب، ۱۳۹۵ هـ. ش.، ص ۱۸).

اين، گُزارِشِي است از اَوْضَاعِ تَدْرِيسِ زَبانِ و اَدبِ فارسی در مِيانَه آن «نُزُولَاتِ اَسْمَانِي»! و شايد در تَبْيِيحِ بَعْضِ كَيْفِيَّاتِ آنچه امروز از بَلَنَدايِ «کالجِ سِنْتِ اَنْتُونِي» تَر شُروِي خواننده ايراني فُرو می ريزد، به کار بيايد!!

۵۶. در مَأخِذِ چاپِي: بَهْرِي حَكِيم.

«بَهْرِي حَكِيم» (فد پيش از ۱۵۰ هـ ق)، از رِوَايِ حَدِيثِ شَرِيفِ بَشْمَارِ است و در اَسَانِيدِ رِوَايِي مَلْکُور.

۵۷. - کُلِّيَاتِ مولانا نِظامِ اللّدين عُبَيْدِ اللّهِ مَعْرُوفِ به عُبَيْدِ زاکانی، تَصْحِيحِ وَتَحْقِيقِ وَشَرْحِ وَ تَرْجُمَه جَيَايَاتِ عَرَبِي: پَرُويو اَنابَکِي، ج ۶، تهران: اِنْتِشَارَاتِ زَوّار، ۱۳۹۳ هـ. ش.، ص ۴۴۰.

حال او را مشهور می‌کند؛ زیرا نامش به زبان معشوق آمده است». (ص ۷۲)

دیدید ما هنوز این شیخ شیرازی آب زیرکاه را نشناخته‌ایم... ای دُم بُریده! لابد می‌خواستی ای - بعد از آن «افسردگی پس از زایمان» است (که هنوز پُرَوَندَه اش باز است و تحقیق و تَفَحُّصش به پایان نرسیده) - عُضْوِ شُورایِ شهر شیراز شُوی و برای رأی آوردن نیاز به «شُهرت» داشته‌ای، لذا «دوست» بازی ات گُل کرده است و خواسته‌ای از طریق «فحاشی» های «دوست» همدست شُهرت نداشته را یک شیه حاصل کنی! ... ما را باش که یک عُمَر خِیال می‌کردیم اینها سوز و گداز و حال عاشقانه است!!!

سایه همسایه!

در کتاب استاد کاتوزیان، ناظر بدین بیت سعدی که در غزلی عاشقانه فرموده است:

خوشا هوای گُلستان و خواب در بستان

اگر نبودی تشویش بلبلِ سَحَرَم^{۶۲}

مَرقوم گردیده است:

«او می‌خواست که در باغ عشق می‌ورزیدند،^{۶۳} اما نگران است که بیگانگان و همسایگان آنها را دریابند و برانند: «اگر نبودی تشویش بلبلِ سحر»». (ص ۷۵)

یک عُمَر «گشتِ اِرشاد» و «ستادِ اُمربه معروف و نُهی از مُنکر» و ... و ... بیخ گوشمان بوده است و این بیت سعدی را هم می‌خوانده‌ایم و بیهوده خيال می‌کرده‌ایم منظور شیخ از «تشویشِ بلبلِ سَحَر» همان شور و بانگ و غوغایِ سَحَرگَهایِ بلبلان است؛ همان که سعدی خود می‌فرماید: «شورشِ بلبلانِ سَحَر باشد». ^{۶۴} ... آن وقت این مرد نازنین فُروتن - استاد دکتر کاتوزیان را می‌گویم!، در سرزمین انگلوساکسون‌ها، دور از این امکاناتِ سابقِ الذِکرِ ما، نشسته و آنگاه سَسْتَش خَبَردار شده است که مقصود از «بلبلِ سَحَر»، یک امر به معروف و ناهی از مُنکر بوده است که امکان داشته عیشِ شبانه سعدی را با مُتَعَلِّقه، ناگهان و سَرِ صُبح مُتَعَصَّ کند! ... سُبْحانِ الله! ... می‌بینید تا کجاها رفته‌اند و سیّر کرده‌اند؟! ... به قول خود سعدی، «سپاس دار، که جز فیضِ آسمانی نیست!»

پُرَوَندَه عَقیدتی و اِتِّهامِ دِگَراندیشی!

زُرفِنگریِ استاد کاتوزیان و دست‌آوردِهایِ آن «مطالعه عمیق و نیز انتقادی آثارِ سعدی» که ایشان بدان اشتغال فرموده‌اند (سنج: ص ۱۱)، به قَلَمرو «ستادِ اُمربه معروف و نُهی از مُنکر» آكسفورد و حومه محدود نمی‌ماند، بلکه پُرَوَندَه عَقیدتی و ماجرایِ دِگَراندیشیِ سعدی را هم روی دایره می‌ریزد و معلوممان می‌کند این شیخ چه پدیده‌ای بوده و چه سوابقی داشته که مَعَ الْأَسَف تاریخ فراموشکار ایران همه را بر طاقِ نِسیان نهاده و اینک دستِ توانایِ فرزندِ خَلَف «کالج سنت آنتونی»، به مُعَاَصَدَتِ اُستادِ «مؤسسه مطالعات پیشرفته دانشگاه پرنستون»، گرد فراموشیها را از این جُمله می‌زداید و چشم و گوشِ بَسْتَه اَبْنایِ وَطَنِ عَقَب مانده مان را بر حقایقی نویافته باز می‌کند!

ما مردمانِ سَلیمِ دِلِ عُمری در بابِ هشتمِ گُلستان خوانده بودیم:

یکی یهود و مُسلمان نزاع می‌کردند

استاد کاتوزیان مثل هرکس دیگر که قدری سعدی و حافظ خوانده باشد، یعنی مثل هزاران نفر دیگر، مُتَوَجَّه شده‌اند که سعدی هم چونان حافظ (والبتّه نه به تند و تیزی او) از شماری از مُتَصَوِّفان که در پیرامون خویش می‌دیده است دلِ خوشی نداشته و گَهگاه نَقَدِ صوفی را به مَحَكِ خُرده‌گیری‌هایِ مُنکرانه آزموده است.

۶۲. همان، ص ۵۵۳، غ ۳۸۵.

۶۳. چه فصاحتی! چه بلاغتی! چه نوآوری و ابداع دلپذیری! ... آخر می‌دانید، ما غوام الناس می‌گفتم: «او می‌خواست که در باغ عشق بورزند / عشق ورزی کنند». اما این که در آن کتاب آمده لابد خیلی ژمانتیک تر و دلچسب تر است!

۶۴. کُلیاتِ سعدی، ج امیرکبیر، ص ۴۸۰، غ ۱۹۳.

چنانکه خنده گرفت از حدیث ایشان
به طیره گفت مُسلمان: گرین قبالة من
دُرست نیست، خدایا! یهود میرانم!
یهود گفت: به توریت می خورم سوگند
وگر خلاف کنم همچو تو مُسلمانم!
گراز بسیط زمین عقل مُنعدم گردد
به خود گمان نَبَرَد هیچکس که نادانم^{۶۵}

و خیال می‌کردیم آنچه شیخ شیراز در شعر سروده است، عبارت اُخرای همان بند منثوری است که بر بالای آن نوشته: «همه کس را عقل خود بگمال نماید و فرزند خود بجمال».^{۶۶}

اینک در کتاب مُستطاب - سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت، در باب هَمین بیتها که شیخ شیرازی با کارگذاری یک بند منثور نامربوط اُذهان ما ساده‌دلان را از فهم ژرفای آن منحرف کرده بود!، می‌خوانیم:

«... [او = سعدی] تا آنجا پیش می‌رود که به بی‌ایمانی متهم شود وقتی دعوی حقیقت از جانب یهودیان و مسلمانان را نسبی می‌انگارد». (ص ۳۷)

ای دلِ غافل! ... تازه دَسْتِ این شیخ «نسبی‌انگار» برایمان رو شد! ... معلوم نیست در آن خندِ طرابلس با جُهودان و فرنگان چه هَم‌نشینی‌ها کرده بوده و چه‌ها گفته بوده و شنوده که حالا آمده وَسَطِ دارالْمُؤْمِنینِ شیراز از نسبی‌بودن حَقائِیْتِ اُدیان حرف می‌زند و آن‌گاه، عینِ دیگر عوامِلِ نُفوذی تهاجُمِ فرهنگی، سرنخ‌های انجرفایی به دَسْتِ می‌دهد و حتّی اینجا و آنجا تَعْصِبِ دینی هم نشان می‌دهد تا عقائد ضالّه مُضِلّه و پلورالیسم عقیدتی‌اش را استتار کند و ما ساده‌اندیشان او را «عابد و زاهد و مُسلمانا» بپنداریم! با این همه معلوم است از همان قَدیمها! برای بعضی پته‌اش روی آب افتاده بوده - که به فرموده نَصِ کتابِ مُسْتطاب، «... به بی‌ایمانی متهم شود»... می‌فرمایید: کی و کجا؟ ... اینهایش دیگر به من مربوط نیست! ... خودتان بپزید آکسفوردی، پرينستونی، جایی، ته و توی قَضیه را در بیاورید!

نوشابه ساربانان!

سعدی در بی‌تی که سده‌هاست زبانزد خُرد و کلان است، گفته:

با ساربان بگوئید احوالِ آبِ چشمم

تا بر شتر نَبَنَدَد مَحْمِلِ به روزِ باران^{۶۷}

ما تا هَمین اواخر خیال می‌کردیم مقصود وی این بوده است که ساربان را از گریه سیل‌آسای سعدی بیاگاهانند تا در این روز بارانی گجاوه بر شتران نگذارد و آهنگِ سَفَر نَکُنَد؛ زیرا اشکِ سعدی عاشقِ چونان بارانی زمین را گِلِ آلود کرده و زمینهُ سَفَر را نامساعد نموده است و عزیمتِ شتران و کاروانیان مُمکن نخواهد شد و پاینها به گِل فرو خواهد رفت.

اکنون در «پژوهش... دقیق و مستند» (ص ۵) و مُستشرقِ پَسَنَدِ اُستاد کاتوزیان که با اِتِکا بر «مطالعه»

۶۵. همان، ص ۱۷۷.

۶۶. همان، همان ص.

۶۷. همان، ص ۵۷۹، غ ۴۵۰.

دکتر کاتوزیان بسیاری از حکایات سوانح و اَسفارِ سعدی را قابلِ اِسْتِناد و اِعْتِمادِ تاریخی نمی‌داند، ولی بر بعض حکایات مثل قصه تحصیل سعدی در نظامیه مُصِرّانه اِعْتِماد می‌کند و در عَمَلِ دُچارِ تَرْجیحِ بلا مُرَجِّح و «یک بام و دو هوا» ی روشی می‌شود. دیگرانی هم هستند که در تَقْرِیرِ سَوانِحِ اُحوالِ شیخ شیراز بدین «یک بام و دو هوا» ی روشی دُچارند

توضیحات گُلستانِ پژوهیده‌اش نوشته است:

بطرح دادن: فروختن جنسی بزور به رعایا به قیمتی دلخواه، فروش تحمیلی. اکثر شارحان و مترجمان آن را به همین صورت معنی کرده‌اند.... این مثال از تاریخ سیستان نیز مؤید آن است:

بسیار بره و مرغ برخوان نهادی ... چندان که کسی از حشم نتوانستی خورد تا شاگردان مطبخ به بازار بردندی و بطرح بفروختندی، چنان که هرچه به دیناری خریده بودی به درمی به بازار بفروختندی ... منظور آن که غذای مانده را بزور و تحمیل می‌فروختند. «بطرح فروختن بیعی است که همه آن عرضه باشد و تقاضایی در میان نه، و چنین معاملات گاه به زیان خریدارست که متاعی را بطرح و زور بروی تحمیل کنند تا بخرد چنان که شیخ سعدی در قصه برادرش که عمال صاحب دیوان خرمای بطرح به وی فروخته بودند گوید:

ز احوال برادرم بتحقیق
دانم که تورا خبر نباشد
خرمای بطرح می‌دهندش
بخت بد ازین بتر نباشد

و گاه به ضرر فروشنده است و این طبیعی است ... (م. بهار، تاریخ سیستان ... ح).^{۶۹}

حالا شما بیایید و معنای پیشنهادی کتاب آقای کاتوزیان را علی‌الخصوص در آن عبارت تاریخ سیستان کارگذاری کنید و از همین جا به استنباط این دقیقه تاریخی - اجتماعی نائل شوید که در آن روزگاران دیرین رسم بر آن بوده است که شاگردان مطبخ از بازاریان مالیات حکومتی بگیرند!!! ... می‌بینید معلومات مندرج در «پژوهش ... مستند و دقیق» (ص ۵) استاد کاتوزیان، باب چه اجتهادات جدیدی را در علوم گوناگون مفتوح می‌سازد! ... «خدایا! چشم بد دور از چنین روز!».

مُعْضِلِ سَوْغَاتِي!

سعدی در اوایل بوستان، در سبب نظم کتاب فرموده است:

دَر اقصای عالم بگشتم تسی
بسر بُردم ایام با هرگسی
تَمَّتْ بِعَهِدِ هَرِ گُوشِه‌ای یافتم
ز هَرِ حَرَمَنی خوشه‌ای یافتم
چو پاکان شیراز خاکی نهاد

عمیق و نیز انتقادی آثار سعدی و نیز «آشنایی نزدیک» با «کل پیکره ادبیات کلاسیک فارسی» و «تاریخچه آن، قالب‌ها و محتواها، ژانرها و سبک‌ها، عروض، صنایع بدیعی و صناعات ادبی آن» (ص ۱۱) فراهم آمده است، معلومان شد، باز ماجرا - از بُن - چیز دیگری بوده است.

استاد کاتوزیان، ناظر به این بیت سعدی فرموده‌اند:

«عاشق چنان زار می‌گردد چون ابر بهاری، که ساربان می‌تواند به جای آب باران از آب چشم او استفاده کند». (ص ۷۹)

اللهُ أَكْبَرُ!!! ... پس قَضِیه به باران آسودنِ گریه عاشق و گل و شلِ ناشی از آن و دُشوارِ سَفَرِ دَر چُنین زمین و زمینه‌ای، رِبَط نداشته. «مَحْمِل» هم گجاوه و هودج نبوده، بلکه به مُقْتَضای توضیح این ادیب جهان‌دیده، «مَحْمِل» لَابُد همان مَشْكِ آب بوده است^{۶۸} که ساربانان برای تأمین آب شُرب با خود برمی‌داشته‌اند و اینک «عاشق» به ساربان خَبَر می‌دهد که نیازی به برداشتن این «زار و زَمْبیل»‌ها نیست؛ خودم چُنان برایت زار می‌زَنم و مانند ابر بهاری می‌گیریم که بتوانی به جای آب باران قُلُپ قُلُپ از آب چشم خودم استفاده کنی!!! ... نوش جان! گوارای وجود!

«حَيْف» و «طَرَح»

در کتاب مُسْتَشْرُقِ پَسَنْدِ دَکتر کاتوزیان، درباره آن حِکایَتِ سَعْدی که در بابِ اَوَّلِ گُلستان فرموده است:

ظالمی را حکایت کنند که هیژم درویشان - خریدی به حیف و توانگران را دادی به طَح ...، می‌خوانیم:

... در حکایت حاکم ظالم گفته می‌شود که هیژم افراد فقیر را ارزان می‌خرد و به قیمتی گران در بازار می‌فروخت. در اینجا سعدی برای مالیات ناعادلانه غیرقانونی که حکومت اخذ می‌کرد، زیرا خریدار انحصاری بود و تولیدات مردم را به قیمت دلبخواه نازلی می‌خرد و به قیمت گران‌تر در بازار می‌فروخت، اصطلاح «طرح» را به کار می‌برد، و آن تفاوت قیمت خرید و قیمت فروش است که به نام «مالیات» اخذ می‌شد. سعدی به این عمل که در سیاست مالی حکومت روشی مرسوم بود حمله می‌کند. (ص ۱۴۲)

مَعَ الْأَسْفِ ذیلِ بیاناتِ استاد کاتوزیان، اِرجاعی، توضیحی، چیزی نیست که معلوم دارد این مُفَادِ مَعْنای «طرح» را در حکایتِ سَعْدی، از جایی برگرفته‌اند یا یکسره حاصلِ اجتهاداتِ علمی نامبرده در تاریخ و فرهنگ و اِقتِصاد است!

استاد فروزان یاد دکتر غلامحسین یوسفی (۱۳۰۶ - ۱۳۶۹ ه. ش.) در

۶۹. گُلستانِ سَعْدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۰، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۱ ه. ش.، ص ۳۰۱ و ۳۰۲.

۶۸. در متنی انگلیسی کتاب دکتر کاتوزیان (p. ۶۱)، یعنی همان متن انتشار یافته تحت اِشراف «پاتریشیا کرون»، واژه «مَحْمِل» در این بیت سعدی، صریحاً و اِضْحاحاً به "water-skin" ترجمه شده است! ... چه ترجمه مُهْمَلی!!!

ندیدم؛ که رحمت برین خاک باد!

تَوَلَّي مَرْدَانِ اَيْنِ پَاكْ بَوْمِ
بِرَانِگِيخْتَمِ خَاطِرَازِ شَامِ وِرومِ

دريغ آمدم زان همه بوسستان
تُهيدست رفتن سوي دوستان

به دل گفتم از مصر قند آورند
بر دوستان ارمغانی بَرند

مرا گرتهی بود از آن قند دست
شخنهای شیرین تر از قند هست

نه قندی که مردم بصورت خوَرند
که ارباب معنی به کاغذ بَرند...^{۷۰}

در کتاب سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت، - می خوانیم:

«[سعدی] اعتقاد داشت که سفرکردگان بنا بر سنت، در بازگشت به وطن معمولاً قند از مصر به ارمغان می آورند». (ص ۲۳)

آنچه خواندید، برداشتی است غریب از بیت «به دل گفتم از مصر قند آورند / بر دوستان ارمغانی بَرند»!

یا للعجب! ... نویسنده چگونه پنداشته است که «... سفرکردگان بنا بر سنت، در بازگشت به وطن معمولاً قند از مصر به ارمغان می آورند»؟! ... یعنی: اگر من نوعی از اصفهان به چین و ماچین هم سفر می کردم، سِر راه بازگشت باید یک تُک پا به مصر می رفته و از بازار قند فروشان قاهره برای اهل و عیال سوغاتی می خریده ام؟! ... آیا ایرانیان که به قول استاد کاتوزیان «اصولاً در اظهار نظرها و ارزیابی های خود درباره هر موضوعی اعم از ادبی، سیاسی و اجتماعی، به نگرش معتدل، سنجیده و انتقادی شهرت ندارند»، (ص ۱۸) این قدر سفیه و سُبُک مغز بوده اند؟! ... راستی را، کژتابی از جمله پردازش کتاب سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت - است، یا کژفهمی از خود استاد؟! ... شاید هم شیخ شیرازی با قند فروشان مصری بند و بستی داشته است و می خواسته با شالوده گذاری این سنت التزام به سوغاتی مصری، صنعت توریسم را مُتَوَجِّه سواحل نیل کند!

مبداء تاریخ!

استاد کاتوزیان مثل هر کس دیگر که قدری سعدی و حافظ خوانده باشد، یعنی مثل هزاران نفر دیگر، متوجه شده اند که سعدی هم چونان حافظ (و البته نه به تُند و تیزی او) از شماری از متصوفان که در پیرامون خویش می دیده است دل خوشی نداشته و گهگاه نقد صوفی را به

۷۰. کُتِبَاتِ سَعْدِي، ج ۱، ص ۲۰۵.

مَحَاكِي خُرْدَه گيرِي هَايِ مُنْكَرَانَه اَز مودِه اَسْت.

استاد کاتوزیان با اشارتی بدین معنی و شہرتی که حافظ به چنین خُرْدَه گيرِي هَا دَاَرَد، و مَفَاهِيْمِي اَز اَيْنِ دَسْت، فرموده اند:

«... اما تاکنون شناخته نبود که منبع و منشأ [/ مَنَشَأ] الهام او [= حافظ] غزل سعدی بوده است» (ص ۸۵)!

عَجَبَا! یعنی دقیقاً تا زمانی که استاد کاتوزیان این اِفاضات را سَرِ قَلَمِ رَفْتَه اَنْد، حتّی در دوره «بازگشتی» ها که اَدْبَايِ مَارِيْزُو دُرُشْتِ شَعْرِ حَافِظِ و سَعْدِي را سَرْمَشْتِي هُمَه خَلَاقِيْتَهَايِ خُود كَرْدَه بُوْدَنْد و به قولي عَزَلْهَاشَان نُسخه بَدَلِ عَزَلِ اَيْنِ دُو بُزُرْگُوَار بُوْدَه اَسْت، يَك نَفَر نُبُوْدَه كِه يَك دُور عَزَلِيَاتِ سَعْدِي و يَك دُور عَزَلِيَاتِ حَافِظِ را مِثْلِ اَدْمِيْزَادِ خُوَانْدَه بَاشَد و فَهْمِيْدَه بَاشَد اَيْنِ مَضْمُونِ اَشْنَا دَر سُروْدَه هَايِ هَر دُو شَاعِرِ هَسْت !!!

در واقع، پیدا است که استاد کاتوزیان نفسِ نفیس خویش را، نه فقط ادیبی تمام عیار، که «مبداء تاریخ» بعضی تحقیقات ادبی نیز توهم فرموده اند و خود را کاشف عبارات و اشاراتی می پندارند که همه کس پیش از این خواننده و فهمیده و ...!

لَحْنِ و اِيسْتَارِ كَاشِفَانَه حَضْرَتِ اُسْتَادِ و تَصَوُّرِي كِه اَز پيشگامِي خويش دَاَرَنْد، مَرَا بَه يَادِ حِكَايَتِ قَزوينِي عُبَيْدِ زَاكَانِي مِي اَنْدَاَرَد كِه بَه جِهَادِ رَفْتَه بُوْد.

عُبَيْدِ گُوِيْد: «جَمْعِي قَزوينِيَان بَه جَنْگِ مَلَاچِدَه رَفْتَه بُوْدَنْد؛ دَر بَازگِشْتَن، هَر يَك سَرِ مُلْجِدِي بَر چُوب كَرْدَه مِي اُورْدَنْد. يَكِي پَائِي بَر چُوب مِي اُورْد. پُرسيْدَنْد: اَيْنِ رَا كِه كُشْت؟ كُفْت: مَن! كُفْتَنْد: چَرَا سَرَش نِيَاوَرْدِي؟! كُفْت: تَا مَن بَرسيْدَم سَرَش بُرْدَه بُوْدَنْد!»^{۷۱}

استاد سعدی در نظامیه!

دکتر کاتوزیان بسیاری از حکایات سوانح و اسفار سعدی را قابل استناد و اعتماد تاریخی نمی داند، ولی بر بعضی حکایات مثل قصه تحصیل سعدی در نظامیه مُصْرَانَه اِعْتِمَاد مِي كُنْد و دَر عَمَلِ دُچارِ تَرْجِيحِ بِلَا مُرْجِحِ و «يَك بَام و دُو هَوَا» ي رُوشِي مِي شُود. ديگَرَانِي هَم هَسْتَنْد كِه دَر تَقْرِيرِ سُوَانِحِ اَحْوَالِ شَيْخِ شِيْرَازِ بَدِيْن «يَك بَام و دُو هَوَا» ي رُوشِي دُچارَنْد و مَن چُون يَكِي دُو جَايِ ديگَر دَر نَقْدِ اَيْنِ مَنظَرِ قَلَمِ فَرَسُوْدَه اَم،^{۷۲} دَر اَيْنِ بَابِ دَر دَسْرْتَانِ نَمِي دَهَم.

آقای کاتوزیان، تحصیل سعدی را در نظامیه - که جز حکایتی در

۷۱ - کُتِبَاتِ مَوْلَانَا نِظَامِ الدِّيْنِ عُبَيْدِ اللّٰه مَعْرُوفِ بَه عُبَيْدِ زَاكَانِي، تَصْحِيحِ پَرُوِيْرِ اَنَابَكِي، ج: ۶، ۱۳۹۳ هـ. ش.، ص ۴۳۸.

۷۲ - اَز جُمْلَه دَر - اَيْنَه پَرُوِهَش، س ۲۶، ش ۳، ش پَيَاپِي: ۱۵۳، مُرْدَادِ و شَهْرِيُوْر ۱۳۹۴ هـ. ش.، صص ۵ - ۱۱ / «حَقِيْقَتِ سُوَانِحِ و اَسْفَارِ شَيْخِ شِيْرَازِ» بَه قَلَمِ جُوْبَا جِهَانْبِيخَش).

پسان‌تر نیز با نظائر همین أدله تأکید و تصریح فرموده‌اند که «... سعدی هرگز به سرزمین‌های شرقی سفر نکرده بود». (ص ۲۵)

حاجت نیست تصریح کنیم که بنیاد مددعای حضرت استاد ی برباد است! ... «سعدی» قصه‌گوی مقامه‌پرداز ما، حتی اگر در حکایتی تصریح می‌کرد که مدتها در کرمان یا هرات به سر برده است نمی‌توانستیم اطمینان داشته باشیم این معلومات داستانی با واقع حیات شیخ تطبیق می‌کند یا نه؛ گما اینکه زفتن او را به کاشغریا سومنات یا صنعا، به صیرف حکایات مسطور در گیلستان و بوستان، نمی‌توان داده‌های تاریخی، آن هم داده‌های جزئی و قطعی، قلم داد. آن‌گاه استاد کاتوزیان لابد با همان روش پژوهش دقیق «کرون» پسنند که بناست ا بنای وطن از حضرتشان فرابگیرند، به صرف نیامدن نام کرمان و هرات و کجا و کجا در حکایات سعدی، استیقان فرموده‌اند که سعدی هرگز به سرزمین‌های شرقی سفر نکرده است! ... زاد فی الظنبر نعمة و زاد فی الشطنج بعله!

حجیت ظنون!

در زمره قصائد شیخ شیراز، قصیده‌ای کوتاه هست «در ستایش ابوبکر بن سعد» از این قرار:

وجودم به تنگ آمد از جور تنگی^{۷۳}
شدم در سفر روزگاری دزنگی

جهان زیر پی چون سنگندر بریدم
چو یاجوج بگذشتم از سد سنگی

برون جسمتم از تنگ ثرکان چو دیدم
جهان درهم افتاده چون موی زنگی

چو باز آمدم کیشور آسوده دیدم
ز گرگان بدر زفته آن تیزچنگی

خط ماهرویان چو مشک تناری
سر زلف خوبان چو درع فونگی

به نام ایزد آباد و پرناس و نعمت
پلنگان زها کرده خوی پلنگی

درون، مردمی چون ملک نیک مخضر
برون، لشکری چون هزبران^{۷۴} جنگی

بپرسیدم: این کیشور آسوده کی شد؟

۷۳. نسخه بدل: برانداخت شیرازم از جور تنگی.

۷۴. ضبط فروغی: «هزبران».

بوستان هیچ مستندی ندارد (و قرائنی هم آن را تضعیف تواند کرد) - مسلم می‌گیرد؛ بل از مسلم‌ترین مسلمات سرگذشت شیخ قلم می‌دهد (نگر: ص ۲۳ و ۲۴ و ۳۱ و ۱۰۳)؛ و این از نظر ما مردود است؛ لیک مستبدع مستبعد، بل مستتبشع مستکزه، آن است که در این کتاب، سعدی به مقام «شیخوخت و استادی مدرسه نظامیه» هم برکشیده شده است (نگر: ص ۳۲)؛ ... این یکی، حتی در قصه‌های قدیم نیز نیامده بود؛ راستی نمی‌دانم از حقه کدام عطار برآمده است!!! از منامات آکسفورد است یا گرامات پرينستون یا ...؟!

غزالی سازی بتکلف!

آقای کاتوزیان که مضرانه سعدی را از اهل نظامیه قلمداد می‌کند، گویا دریغش می‌آید از ماندن سازی او به مشهورترین شخصیت فرهنگی نظامیه، یعنی ابوحامد غزالی، ولو بتکلف، صرف نظر کند!

استاد کاتوزیان نخست فصلی به نام «فرار از مدرسه؟» می‌گشاید که تداعیگر کتاب فرار از مدرسه زنده یاد دکتر عبدالحسین زرین کوب است در باب احوال و افکار ابوحامد غزالی، و البته این یکی درباره سعدی است که می‌دانیم چنان تحوّل و احوالی را تجربه نکرده و چنان انقلابی، در او یا سابقه ندارد یا به ثبت رسیده است.

اینها برای آقای کاتوزیان چندان اهمیّت ندارد. او می‌کوشد به تکلف هرچه تمام‌تر، از حکایاتی چون وعظ سعدی در جامع بعلبک و ملائت وی از صحبت یاران دمشق - که در هیچیک تصریحی به مناسبات سعدی با نظام آموزشی رسمی نمی‌بینیم، نوعی دلزدگی غزالی وار از فضای نظامیه بغداد را بیرون بکشد و به ریش سعدی ببندد! (سنج: صص ۳۲ - ۳۴ و ۱۰۳)

همه این آسمان و ریسمان‌ها مستندی ندارد جز تمایلات و توهمات نویسنده که بدفهمی عبارات سعدی نیز چاشنی آن شده است؛ و نمونه نمایان آن، همان ترجمه واژه «جامع» تعبیر «جامع بعلبک» است به university در متن انگلیسی (p. ۱۷)!!!

قلمرو اسفار شیخ

دکتر کاتوزیان با آنکه بسیاری از حکایات سوانح و اسفار سعدی را قابل استناد و اعتماد تاریخی نمی‌داند، از باب همان «یک بام و دو هوا» ی سابق الذکر، با استنادی جزئی حتی به ناگفته‌های سعدی!!!، قلمرو سیر و سفر او را تعیین و تحدید فرموده‌اند!

در کتاب سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت، آمده است: «... ممکن نیست سعدی به نواحی شرقی جهان فارسی زبان هرگز سفر کرده باشد؛ در آثار او از شهرهای مهم شرقی چون کرمان، سیستان، نیشاپور، هرات و مرو اثری نیست...». (ص ۲۵)

کسی گفت: سَعْدِي! چه شـوریده زنگی!

چنان بود در عَهْدِ اَوَّلِ کـه دیدی
جَهَانِي پُر آشوب و تَشـویش و تَنگی

چُنين شُد در اَيامِ سُلْطَانِ عَادِلِ
اَتَابِكِ اَبُو بَکَرِ بِنِ سَعْدِ زَنگِي^{۷۵}

در بعض نسخه‌های گِلستانِ شَيْخِ هَمِ روايتی از هَمين چکامه در
ديباچه کتاب مُنَدَرَج - است. ۷۷.۷۶

سَعْدِي، در اين بِيْتها، به کُدامين بُرهه و بَهْرهُ حَيَاتِ خويش اِشَارَتِ
می‌دارد؟ ماجرای آن تَنگنا و اَشْفَتگی و عُسْرَتِ کـه سَرایندۀ را به دوری
از شيراز گرايانیده بوده است، چيست؟ اِشَارَتِ شَيْخِ به کِي و کُجايِ آن
تاریخ پُر آشوب و روزگارِ پُر تَشویشِ راجع می‌گردد؟

بُدُرستی نمی‌دانيم؛ و البته سَعْدِي پُر هوان در اين باره حدسهائی
زده‌اند.

بَرخی چون اوستادِ اَنوشه ياد دکتَر دَبِيحِ اَللهِ صَفَا - رَحْمَهُ اَللهِ تَعَالَى -
گفته‌اند که يا حَتَمًا اين سَفَرِ سَعْدِي، در حُدودِ سالهاي ۶۲۰ و ۶۲۱ هـ. ق.
رُخ داده است، و اِشَارَتِ او، عَلَي الظَّاهِرِ، مُنطَبِقِ است بر اَوْضَاعِ دُشَواری
که بر اَتَرِ تازشِ سُلْطَانِ غِيَاثِ الدِّينِ پيرشاهِ بَسْرِ سُلْطَانِ مُحَمَّدِ خوارزمشاه
به شيراز، در اَقْلِيمِ پارس پديد آمده بود. مُوافِقِ گزارشِ تاريخنگاران، اين
غياثِ الدِّينِ پيرشاه، پس از مرگِ پدر، شُماری از سپاهيانِ او را گِرَدِ اَوْرُد
و در عِرَاقِ و آذَرَبَايجان به فُتُو حاتِي نائِلِ آمد. در اَوَاخِرِ سالِ ۶۲۰ هـ. ق.،
عازِمِ فارس شُد و اَتَابِكِ سَعْدِ زَنگِي که ياراي اِستادگی در برابر او نداشت،
به قَلْعَهُ اِصْطَخِرِ پناه بُرد. غياثِ الدِّينِ پيرشاه در اَعْزَازِ سالِ ۶۲۱ هـ. ق. به
شيراز دَرآمد^{۷۸} - و بسياری از نواحِيِ فارس را تَحْتِ تَصَرُّفِ خويش در اَوْرُد.
وی سَرانجام به درخواسِ اَتَابِكِ سَعْدِ، فارس را با او قِسْمَتِ کرد، و به
وَساطَتِ التَّاصِرِ لِدِينِ اَللهِ، خَلِيفَةُ عَبَّاسِي، به عِرَاقِ بازگشت^{۷۹}.

يکي از مُعاصِرانِ با آنکه در تاريخِ آن عَصْرها قَلَمها فَرسوده، پاک دَرُوا
شُدۀ است و جايی^{۸۰} - نَظَرِ سَعْدِي را به حَمَلَهُ سُلْطَانِ غِيَاثِ الدِّينِ

۷۵ - کُنِيَاتِ سَعْدِي، ج. آميرکبير، ص ۷۵۵.

۷۶ - نمونه را، نگر - کتابِ گِلستانِ شَيْخِ مصلِحِ الدِّينِ سَعْدِي، چاپِ سنگي، به اِهتمامِ
مَحْمَدِ طَاهِرِ بِنِ مُحَمَّدِ صادِقِ تَبْرِيزِي، به خَطِّ ميرزا آقا المَتَخَلَصِ بـ صابِحِ قَلَمِ افشارِ رومِيه،
اسلامبول: مطبعه ايرانيه، ۱۲۹۱ هـ. ق.، ص ۷.

۷۷ - از هَمين روست که هانری ماسه نيز شِعْرِي ياد شُدۀ را از «ديباچه گِلستان» نقل می‌کند.

نگر: تحقيقِ دَر بارهٔ سَعْدِي، تَرْجَمَهُ دکتَر مَحْمَدِ حَسَنِ مَهْدَوِي اَرْدبِيلى - و - دکتَر غلامحَسَنِ
يوشعِي، ج: ۲، اِنْتِشَارَاتِ تَوس، ۱۳۶۹ هـ. ش.، ص ۴۲.

۷۸ - بعضي قَدَمًا، تاريخِ تَصَرُّفِ شيراز را بر دَسْتِ او، «۶۲۰» گفته‌اند که خَطاسِ است. سَنَح - تحقيق
دَر بارهٔ سَعْدِي، هانری ماسه، تَرْجَمَهُ دکتَر اَرْدبِيلى - و - دکتَر يوشعِي، ج: ۲، ص ۴۲.

۷۹ - نگر - تاريخِ اَدَبِيَاتِ در ايران، دَبِيحِ اَللهِ صَفَا، ج ۳، بَخشِ ۱، ج: ۷، تَهْران: اِنْتِشَارَاتِ فِرْدوسِ،
۱۳۶۹ هـ. ش.، ص ۵۹۲ و ۵۹۳.

۸۰ - نگر: سَعْدِي، خَاكِ شيراز و بويِ عِشْقِ، شيرينِ تَيَانِي (اِسْلامِي نَدوِشَن)، ج: ۱، يَزدا، ۱۳۸۹ هـ.
ش.، ص ۶۳.

دانسته و جايِ ديگر^{۸۱} - به «تَهاجِمِ هايِ اَوَّلِيه و نافرجامِ مَغولان».

ديگري از سَعْدِي پُر هوان، سالِ ۶۲۳ هـ. ق. و هُجُومِ مَغولان را به
فارس، مَدِّ نَظَرِ قَرار داده، ولي شُرودۀ شَيْخِ را ناظِر به خُرُوجِ او از بَعْداد و
باز نَگِشْتَنش به شيراز شمرده است^{۸۲} که اِستِنْباطِ عَرَبِيِ است. ۸۳

دکتَر کاتوزيان، در کتابِ سَعْدِي: شاعِرِ عِشْقِ و زَندگی، گفته‌اند که
اِشَارَتِ سَعْدِي به حُدودِ سالِ ۶۲۳ هـ. ق. است و حَمَلَهُ مَغولان به
فارس. ۸۴

در اين کتابِ سَعْدِي، شاعِرِ زَندگی، عِشْقِ و شَفَقَتِ (نگر: صص ۲۵ -
۲۷ و ۹۱) هَم - اَقايِ کاتوزيان، اين شُرودۀ را، با اِطْمِینانِ خَاطِرِ، ناظِر به
حَمَلَهُ مَغولان در سالِ ۶۲۲ هـ. ق. قَلَمِ داده و سَفَرِ ياد شُدۀ سَعْدِي را ناظِر
به حَوالِيِ هَمان سال^{۸۵} دانسته‌اند.

با صَرَفِ نَظَرِ از اينکه چُنين داوَرِيِ هايِ قاطِعِ دِيَمِي، پيشِ ديگر
اَسانگيرِ يهايِ زيانبارِ جَسارَتِ اَميرِ نويَسَنده و در قِياسِ با بَد فِهْمِيِ هايِ
صَرِيحِ فَضِيحِ او هيچ است، و گُذشتۀ از آنکه اين اِشَارَتِ سَعْدِي به
هَنگامۀ غياثِ الدِّينِ پيرشاهِ با شُد يا تازشِ مَغولان، نَفْسِ اِطْمِینانِ
و قاطِعِيَّتِ اُستادِ کاتوزيان در تَعيينِ تَکليفِ قَضِيه، نشان می‌دهد
حضرتشان چه التِزامِي به «حُجَبِيَّتِ ظُنُون» دارند!

به قولِ بَها: «دِريغِ از راهِ دور و رَنجِ بسيار!».

سَعْدِي و صوفي

دکتَر هَمايونِ کاتوزيان، اُستادِ بُلندپايۀ دانشگاهِ آکسفورد، شايد - و
البته: «شايد» - دَر بارهٔ بَعْضِ مَقولَاتِي که در آن دارِ اَلْعِلْمِ تَدريس و
اِفادَتِ می‌کُند، صابِحَتَظَرِ با شُد، ولي در مَقولَاتِي چون پيشينۀ تَصَوُّفِ
و ديگر دِيسِيِ هايِ سيمايِ اِجْتِماعِيِ آن تَخَصُّصِيِ نداشت. تَخَصُّصِيِ که
نَدارد، هيچ، آن اندازه راجِلِ است و از وُقُوفِ بر تاريخ و رَجال و مَنابِعِ
اين مُطالعاتِ مَحروم که در تَحْرِيرِ فارسيِ کتابش ميانِ «شِبلي» (صوفي
مُتَقَدِّم) و «شِبلي نَعمانِي» (اَديب و دانشمندِ هِندي مُتَأَخِّرِ) خَلَطِ
می‌کُند! با اين هَمه، و با اين بِيضاعَتِ مُزْجاءِ، اِضْرارِ دارد دَر بارهٔ نَسَبِ
«سَعْدِي» و «تَصَوُّفِ» اِظْهَارِ نَظَرِ کُند و دَر بارهٔ آنچه از آن سَر رِشتۀ نَدارد،
مقالهٔ مُفَرَدۀ بنويسد! ۸۷

۸۱ - نگر: هَمان، ص ۹۴.

۸۲ - نگر - تحقيقِ دَر بارهٔ سَعْدِي، هانری ماسه، تَرْجَمَهُ دکتَر اَرْدبِيلى - و - دکتَر يوشعِي، ج: ۲،
ص ۴۱ و ۴۲.

۸۳ - نيز: سَنَح: سَعْدِي: شاعِرِ عِشْقِ و زَندگی، دکتَر هَمايونِ کاتوزيان، ج: ۱، نَشْرِ مَرکُزِ، ص ۶۹ و ۷۰.

۸۴ - نگر: سَعْدِي: شاعِرِ عِشْقِ و زَندگی، ج: ۱، ص ۶۸ و ۶۹ و ۷۸ و ۷۹.

۸۵ - در ص ۲۷ صَرِيحًا «۶۶۲» آمده که يا حَتَمًا سَهوِ خُرُوفِ گاشْتِيِ است.

۸۶ - نگر: سَعْدِي: شاعِرِ عِشْقِ و زَندگی، کاتوزيان، ج: ۱، ص ۲۱۹ - مَتْنِ و هَامِش.

۸۷ - نگر: ميراثِ تَصَوُّفِ، و بَراسِ تَهٔ دکتَر لِنُوْنارِدِ لُوِيْزِن، تَرْجَمَهُ دکتَر مَجْدِ الدِّينِ کِيوانِي، ج: ۱، تَهْران:
نَشْرِ مَرکُزِ، ۱۳۸۴ هـ. ش.، ص ۲۰ / ۲۱۶ - ۲۳۰.

بِرْخلافِ اِصرارِ آقاي کاتوزيان که می‌پندارد از بیشترينهُ آثارِ سَعْدِي برمی‌آید که وی صوفی نبوده است (سنج: ص ۲۳)، عَلَي الظَّاهِرِ سَعْدِي صوفی است.

طُرفه آنکه آقاي کاتوزيان سَخاوَتَمِنْدانه حَافِظ را، با آن نیش و کنایه‌هاي اَبْدارش به خانقاهيان، شاعری صوفی قَلَم‌داد می‌کُند، ولی تَصَوُّفِ سَعْدِي را مُنْکِر است (سنج: ص ۱۳۳)؛ حال آنکه تَعَلُّقاتِ رُوشَنِ صوفیانه در اَقوال و اَفکارِ سَعْدِي، و حتّی گزارشهاي صَریحِ تاریخی در بابِ پیوندِ سَعْدِي با خانقاه و رِباط و دیگر فضاهي صوفیانه، بَسی بیش از شواهدِ نه چندان رُوشَن و دوپهلویی است که بر تَصَوُّفِ حَافِظ اِقامه تَوان کرد. گُمان می‌کُندم اگر کسی جُرأت کُند «حَافِظ» را به قَطْع و یقین صوفی بخواند، دیگر در تَصَوُّفِ «سَعْدِي» نباید شک کُند.

آقاي کاتوزيان، اِنتقاداتِ سَعْدِي را از برخی صوفیان و انحرافاتي که در میان مُدعیانِ تَصَوُّفِ دیده می‌شود، بر نوعی بدبینی شیخ به تَصَوُّفِ رَسْمِي زَمانه حَمَل می‌کُند (سنج: ص ۹۴ و ۱۰۴). از پیش از روزگارِ سَعْدِي و بخصوص در عَصْرِ وی، آثارِ بسیاری از صوفیانِ نامدار از چُنین نَقدها بر مُدعیانِ تَصَوُّفِ گرانبار بوده است؛ و پیداست صرف این‌گونه نَقدها و خُرده‌گیری‌ها، هرگز به مَعْنای اِنْفِکاکِ نَاقِد از اَصْلِ سُنَّتِ صوفیانه یا بدبینی وی به این سُنَّت، تَلَقّی نَتواند شُد.

اگر مُطالعهٔ صدها مَتِنِ صوفیانهٔ کهنِ فارسی و عَرَبِي که از نَقْدِ خانقاه و خانقاهیان سرشار است و نویسندگان آنها خود جُمْلگی مُتَصَوِّفِ بوده‌اند، بر مُرْتَبَقَهٔ کَتاتیبِ آکسفورد و ساکنانِ دورِ اَلْعِلْمِ پرينستون گران می‌آید، یک تَصَفُّحِ اِجمالی تَکنگاریهائی چون کتابِ نَقْدِ صوفی آقاي دکتَر مُحَمَّدکاظمِ یوسف پور که تاریخِ تَصَوُّفِ را با تکیه بر اَقوالِ صوفیان و انتقاداتِ خود ایشان از زشتکاریهائی مُتَسَبان به تَصَوُّفِ، وَرَق زده است، سَهَل است و بَسَنده می‌نماید تا آن پژوهشگرانِ البتّه دَقِیقِ مُسْتَنَدِ نویس و آن مُسْتَشْرِفانِ البتّه عَمِیقِ رُوشَمَند، اگر می‌لشان کَشید و مانعی نبود، آن‌دکی با گُسترهٔ سُنَّتِ نَقْدِ «درونِ سازمانی» نِظامِ تَصَوُّفِ اَشْناثَرِ شُونَد و بدانند اِنتقاداتِ اَمثالِ سَعْدِي، پیشِ بَعْضِ اَنجِه شَهِیرَتَرینِ صوفیانِ عَالَمِ اِسلامِ کُفْتَه - و گاه در بیانِ آن از تَعْبیرها و تمثیلهای فوقِ العاده «آبِ نَکَشیده» ای هَم مَدَد جُستَه - اند، نَمی‌است در بَرابَرِ یَمی!

در هَمان کتابِ نَقْدِ صوفی، نویسنده کارِ بسیار دُرُستی کرده است که سَعْدِي را هَم در زُمَرهٔ نَاقِدانِ مُتَصَوِّفِ تَصَوُّفِ جای داده است.^{۸۸}

پیوندهای اَمثالِ سَعْدِي با دَرَبار و دَرَباریان هَم، چُنان که خود آقاي کاتوزيان هَم «تا حُدودی» دریافته است و خَسْتُ شُدِه (سنج: ص ۱۳۳)، هیچ بر نَفیِ تَصَوُّفِ از اَنان دَلالَتِ نَتواند کرد.

ناآشنائی آقاي کاتوزيان با اَسناد و مَداریکِ حیاتِ صوفیانهٔ آن روزگار، به اندازه‌ای است که وی مولوی را به عنوانِ مِثالِ صوفیانِ «کاملاً بی‌ارتباط با دربارها و حامیان» قَلَم می‌دهد (نگر: ص ۳۹)؛ حال آنکه اگر سرگُذشتنامه‌ها و آثارِ مولوی - و بالأَخَص: نامه‌های او - را بَدُرُستی خوانده بود، از چُنین داوَرِي بی‌پروائی سَخْت حَذَر می‌کرد؛ بَل دُرُستی عَزِیمَتِ بَعْضِ تَحلیلِگَرانِ زَمان ما را درمی‌یافت که به جای چُنین اِنکارهای موهوم، از چون و چرای زَوابِطِ بسیار گُسترده و تَعامُلاتِ وَسِیعِ مولوی با قُدَر تَمَدارانِ زَمان می‌پُرسند.^{۸۹}

اعتراضِ آقاي کاتوزيان بدان دیدگاهِ سُنَّتِي شایع و بَدْفَهْمِي مَرسوم که در پَسِ ظاهِرِ هَر مَتِنِ اَدَبِي، باطنی صوفیانه و عِرْفانی سُراغ می‌کُند (سنج: ص ۵۲ و ۵۴)، بجاست؛ لیک تردید نباید کرد که اَمثالِ آقاي کاتوزيان، خود، در بَرابَرِ اِن اِطْرَافِ نابهنجار، به تَفْرِیطی زیانبار دُچار آمده‌اند.

حاجت نیست تصریح کنیم که بنیاد مدّعی حضرت اُستادی بر باد است! ... «سَعْدِي» قِضه گوی مقامه‌پرداز ما، حتّی اگر در حکایتی تصریح می‌کرد که مدّت‌ها در کرمان یا هرات به سر برده است نمی‌توانستیم اطمینان داشته باشیم این معلومات داستانی با واقع حیاتِ شیخ تطبیق می‌کُند یا نه؛

۸۸. نگر: - نَقْدِ صوفی (تَرْسِي اِنتقادی تاریخِ تَصَوُّفِ با تکیه بر اَقوالِ صوفیان تا قَرَنِ هفتمِ هجری)، دکتَر مُحَمَّدکاظمِ یوسف پور، ج: ۱، تهران: اِنشِيارَتِ روزنه، ۱۳۸۰ هـ. ش. صص ۷۶ - ۷۸.

۸۹. نمونهٔ کُنْجکاویهائی اَخیرالذِّکْرانِ نَگَرِدن: مَقالَهٔ آقاي دکتَر مُحَمَّد فُتوحي رُود مَعجَنی زَیرِ نَامِ تَعامُلِ مَوْلانا جَلالِ الدِّینِ بَلْخِي با نِهادهاي قُدْرَت و سِیاسَتِ در قَوینه (چاپِ شُدِه در: فِصلنامهٔ درِیچِه، تابستانِ ۱۳۹۴ هـ. ش.، ش ۳۷، صص ۲۰ - ۲۲).

آقای کاتوزیان، بی آنکه شواهدی کافی ارائه دهد و بی آنکه - از بُن - نشانی از آشنائی دُرُست با چُنین شواهد و مقولات فراماید، از عَدَمِ اِسْتِغْرَاقِ شَخْصِي سَعْدِي در تَجَارِبِ صُوفِيَانِه جَانِبِداری می کُند. از قضا، نمونه هائی از عَزَلِ سَعْدِي و مولوی که او چُونان گُوَاهِي بَرْدِيدِگَاهِ خُود بَه مُقَايِسَه می گيرد (سَنج: ص ۵۶ و ۵۷)، گُويَا بَرِآن مُدَّعِي دَلَالَتِي تَام نَدَارَنَد؛ بَل شَايِد عُمُوقِ عَرْفَانِي مَعَانِي در خُصُوصِ آنچِه از عَزَلِهَاي سَعْدِي بَه گُوَاهِي آورده اند، از آن عَزَلِ پُرشُور و اِحْساسِي کِه از مولوي بَه شَهَادَتِ گِرْفْتِه اَنَد، نِه کَمْتَر، کِه بيشتر باشَد.

عَجَب است که اُستادِ عَالِي قَدْرِ آکسفُورْد، هَم در اِين کِتَاب و هَم در کِتَابِ فَارسِي و هَم در مَقَالَه مَفْرُودِه اِي کِه در بَارَه سَعْدِي و تَصَوُّفِ پَرْدَاخْتِه اسْت، هَزَار و يَك چِيزِ مَرْبُوط و نَا مَرْبُوط رَا بَر مُدَّعَايِ خُود گُوَاهِ مِي سَازَد، و لِي يَك نُکِ پَا بَه اَسْنَادِ شَرْحِ حَالِ سَعْدِي و آنچِه هَم رُوزگَارَان و پَسِينِيَانِ قَرِيبِ اَلْهَدِي شَيْخِ تَنْظِيم و تَحْرِيرِ کَرْدِه اَنَد، نَزْدِيکِ نَمِي شُود و نَمِي نَگَرَد کِه از مَاجِرَايِ اَن «رِبَاط» کِه سَعْدِي در زِيَرِ قَلْعَه فَهَنْدَرِ سَاخْتِه،^{۹۰} و تَصْرِيحِ کَسَانِي کِه گُفْتِه اَنَد وِي اَبْتَدَا در بُقْعَه شَيْخِ کَبِيرِ اَبُو عَبْدِاللهِ حَفِيْفِ مُجَاوِرِ بُوْدِه،^{۹۱} و تَبْيِينِي کِه پَسِينِيَانِي چُون صَاحِبِ شَدِّ الْاِزَارِ از شَخْصِيَّتِ شَيْخِ بَه دَسْت مِي دَهْنَد و اَوْرَا «صُوفِي» و اَهْلِ رِيَاضَتِ مِي خُوانَد^{۹۲} و گُزارشِهَايِ حَاکِي از اِين کِه سَعْدِي «خَانقَاه» يِ دَاشْتِه و در اَن فَقِيرَان و مَسَاكِينِ رَا اِطْعَام مِي کَرْدِه و در صُفْعَه هَمَانِ خَانقَاه بَه خَاکِ سِيَاْرَدِه شُدِه،^{۹۳} و گُزارشِ اَنَان کِه مِي گُويَنَد اَحْوَالِ اِينِ خَانقَاه و «زَاوِيَه» در اَن رُوزگَارَان و پَسِ از اَن چِه سَان بُوْدِه،^{۹۴} و ... و ... در ذَهْنِ خُوانَدَه تِي زُويِر، جُز چِهْرَه مَرْدِي مُتَصَوِّفِ تَرَسِيمِ نَمِي گَرَدَد؛ مُتَصَوِّفِي کِه بَه گُوَاهِي اَثَارِش، در عَالَمِ تَصَوُّفِ، بَه مَشِي و مَشْرَبِ اِعْتِدَالِ گِرَايِ اَمْثَالِ صَاحِبِ عَوَارِفِ اَلْمَعَارِفِ بَسِيَارِ نَزْدِيکِ تَرَا سَت تَا جِهَانِ خَيَالِ اَگَنْدِ اِبْنِ عَرَبِي مَبَانِ لَفَازِ، يَا هِيَا بَانِگِهَايِ مَوْلُويِ وَا ر و شِيدِ اَگُونِه.

از بُنِ بَايَدِ گُفْت: صُوفِي نَبُودِن يَكِ مُسْلِمَانِ در زَمَانِه و اِقْلِيمِي کِه سَعْدِي در اَن مِي زَيْسْت، چَنْدَانِ هَم اِخْتِيَارِي نَبُود! بَدِينِ مَعْنِي کِه مُسْلِمَانِي بَا چُنَانِ خُوانِشِي صُوفِيَانِه قَرِيبِ و عَجِينِ شُدِه بُوْد کِه هَر پَرِوَرْدَه اَن جَامِعَه، خُواِه نَاخُواِه، حَامِلِ اَنْدِوِخْتِه اِي عَظِيمِ از مَوَارِيثِ فِكْرِي و عَمَلِي تَصَوُّفِ مِي گَرْدِيد.

آقای کاتوزیان خوشبختانه بدین معنی تَوْجُّه یافته است که تَصَوُّفِ، شیوه عُمُومِي و صِبْغَه غَالِبِ حَيَاتِ اِنْدِيشْگِي و اِعْتِقَادِي مَرْدُمَانِ اِينِ اَقَالِيمِ در سَدَه هَفْتِمِ هَجْرِي بُوْدِه اسْت (سَنج: ص ۹۱)؛ لِيکِ در بَا ز شِنَاسِي مَعَالِمِ و عَوَالِمِ رُوشِ و مَيَشِ صُوفِيَانَه سَعْدِي، چَنْدَانِ کَا مَگَارِ نَگَرْدِيدِه.

شَايِنْدِه تَرَا نَسْت دَا سْتَانِ تَصَوُّفِ سَعْدِي و بَد فَهْمِي هَايِ مُدَّعِيَانِ، در مَجَالِي فِرَاخ تَرَبِي گِرْفْتِه شُود. هَمِين

آقای کاتوزیان، انتقادات سَعْدِي را از برخی صوفیان و انحرافات که در میان مدعیان تَصَوُّفِ دیده می شود، بر نوعی بدبینی شیخ به تَصَوُّفِ رَسْمِي زَمَانِه حَمَلِ مِي کُند (سَنج: ص ۹۴ و ۱۰۴). از پيش از روزگارِ سَعْدِي و بَخْصُوصِ در عَصْرِ وِي، اَثَارِ بَسِيَارِي از صُوفِيَانِ نَا مَدَارِ از چُنِين نَقْدِهَا بَر مُدَّعِيَانِ تَصَوُّفِ گِرَانْبَارِ بُوْدِه اسْت؛ و پِيدَا سْتِ صَرَفِ اِينِ گُونِه نَقْدِهَا و خُرْدِه گِيرِي هَا، هَر گَز بَه مَعْنَايِ اِنْفِکَاکِ نَا قِدِ از اَصْلِ سُنَّتِ صُوفِيَانِه يَا بَدْبِينِي وِي بَه اِينِ سُنَّتِ، تَلْقَى نَتَوَانَدِ شُد.

۹۰. نگر: کُلِّيَاتِ سَعْدِي، ج ۱، آميرکبير، ص ۹۱۹.

از برای تصحيح «فهندز» به «فهندر»، نگر: مرزبان فرهنگ (جشن نامه دانشور فرهنگيار حجة الإسلام و المسلمین دکتر سيد محمود مرعشي نجفی)، به اهتمام مؤسسه خانه کتاب و کانون نویسندگان قم، ج ۲، ص ۱، قم: نور مَطاف، ۱۳۹۳ هـ. ش. / ۱۴۳۵ ق. / ۱۰ / ۳۱۶ - ۳۲۴ (از مقاله نگارنده، زیر نام «تصحیحاتی در کُلِّيَاتِ شَيْخِ سَعْدِي»).

۹۱. نگر: سَدِّ الْاِزَارِ فِي حِطِّ الْاُوزَارِ عَن رُؤَا الْاَمْرَارِ، مَعِينِ الدِّينِ اَبُو الْقَاسِمِ جُنَيْدِ شِيرَازِي، بَه تَصْحِيحِ وَ تَحْشِيئَه: عَلَامَه مُحَمَّدِ قَرَوِينِي - و - عَبَّاسِ اِقْبَالَ، ج: ۱، طَهْرَان، ۱۳۲۸ هـ. ش.، ص ۴۶۱؛ و تَذْكِرَةُ هَزَارِ مَرَارِ، عَيْسِي بِنِ جُنَيْدِ شِيرَازِي، بَه تَصْحِيحِ وَ تَحْشِيئَه دَكْتَرِ نُوْرَانِي وِصَالِ، ج: ۱، شِيرَاز: كِتَابْخَانَه اَحْمَدِي، ۱۳۶۴ هـ. ش.، ص ۴۷۷؛ و نَفْحَاتِ الْاَلْسِ مِنْ حَضْرَاتِ الْاَقْدَسِ، نُوْرَالدِّينِ اَبُو الْعَزْمَنِ جَامِي، مَقْدَمَه، تَصْحِيحِ وَ تَعْلِيْقَاتِ: دَكْتَرِ مُحَمَّدِ عَابِدِي، ج: ۱، تَهْرَان: اِنْتِشَارَاتِ اِطْلَاعَاتِ، ۱۳۷۰ هـ. ش.، ص ۵۹۸.

۹۲. نگر: سَدِّ الْاِزَارِ فِي حِطِّ الْاُوزَارِ عَن رُؤَا الْاَمْرَارِ، مَعِينِ الدِّينِ اَبُو الْقَاسِمِ جُنَيْدِ شِيرَازِي، ط. قَرَوِينِي - اِقْبَالَ، ص ۴۶۱؛ و تَذْكِرَةُ هَزَارِ مَرَارِ، عَيْسِي بِنِ جُنَيْدِ شِيرَازِي، ج نُوْرَانِي وِصَالِ، ص ۴۷۷.

۹۳. نگر: سَدِّ الْاِزَارِ فِي حِطِّ الْاُوزَارِ عَن رُؤَا الْاَمْرَارِ، مَعِينِ الدِّينِ اَبُو الْقَاسِمِ جُنَيْدِ شِيرَازِي، ط. قَرَوِينِي - اِقْبَالَ، ص ۴۶۱؛ و تَذْكِرَةُ هَزَارِ مَرَارِ، عَيْسِي بِنِ جُنَيْدِ شِيرَازِي، ج نُوْرَانِي وِصَالِ، ص ۴۷۷.

۹۴. مانند گُزارشِ بَسِيَارِ نَهَادَارِ اِينِ نَظُوطَه مَغْرَبِي (۷۰۳ - ۷۷۹ هـ. ق.) در سَفَرِ نَامَه اش کِه «زَاوِيَه» «شَيْخِ صَالِحِ» سَعْدِي شِيرَازِي رَا در سَفَرِش بَه اِقْلِيمِ پارِسِ زِيَا زَت و تَوْصِيْفِ كَرْدِه اسْت.

نگر: رَحْلَه اِينِ نَظُوطَه الْمُسْتَعْمَاةِ تَحْتَه اَلْاَثْقَارِ فِي غُرَابِ الْأَمْصَارِ وَعَجَائِبِ الْأَسْفَارِ، سَمْسِ الدِّينِ اَبُو عَبْدِاللهِ مُحَمَّدِ بِنِ عَبْدِاللهِ الْاَلْوَانِي الطَّنْجِي، قَدَمٌ لَه وَ حَقَّقَه وَ وَضَعَ خَرَائِظَه وَ فِهَارِشَه: عَبْدِالْهَادِي الْغَازِي، الرِّبَاط: مَطْبُوعَاتِ اَكَادِيمِيَةِ الْمَمْلَكَةِ الْمَغْرِبِيَّةِ، ۱۴۱۷ هـ. ق. / ۲۰ / ۵۰.

بِه يَادِ دَا شْتَه بَا شِيمِ کِه اِينِ تَعْبِيرِ «شَيْخِ صَالِحِ» در لِسَانِ اِينِ نَظُوطَه مَغْرَبِي، در اِينِ مَقَامِ، تَوْصِيْفِي اسْت صُوفِيَانِه؛ کِه بِلَا فَاصلِه در هَمَانِ کِتَابِ (۲ / ۵۲) در حَقِّ شَيْخِ اَبُو اِسْحَاقِ كَا زَرُونِي هَم تَكَرَّرِ مِي گَرْدَد.

اندازه بگویم و بگذریم که: تَصَوُّف، در چهره تاریخی اش، و به ویژه در سده هفتم هجری - و در غوغای آن عجائب احوال و غرائب اطوار که از بام و در زمانه فرومی ریخت، بر طیفهای گونه‌گونی اشتغال داشته است که گاه به هیچ روی برهم منطبق نمی افتاده‌اند. نادیده گرفتن این گوناگونی‌ها، و آن‌گاه کسانی چون ابن عربی یا مولوی را سنجیده تصوف زمان قرار دادن - انسان که بسیاری از خامان عصر ما کرده‌اند و می‌کنند، پیامدی جز دورافتادن از داوریهایی تاریخی سخسته ندارد.

آری؛ کسانی چون عبدالرحمن جامی که در سرگذشتنامه‌های صوفیان، به شرح حال سعدی هم پرداختند، در تشخیص و کار خویش مُصِیَب بودند.

هُنَر نَزْد «کاتوزیان» است و بس!

بهره جویی حوصله‌مندانه از منابع و مآخذ و زیر و رو کردن بهترین و کارآمدترین سندها و منابع‌ها و گزارش آیینانه این استفادت و ارجاع دقیق و راهگشا به مراجع بحث و تحقیق، از لوازم هر پژوهش دقیق و مستند است؛ که البته در شاهکار استاد کاتوزیان چندان مراعات نشده است.^{۹۵}

نویسنده کتاب سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت، اولاً، گویی به مصداق «هُنَر نَزْد «کاتوزیان» است و بس!»، به آثار پژوهشی پُرشمار که ایرانیان و ایرانیان درباره شیخ شیراز و اندیشه و هنر او انتشار داده و رساله‌ها و کتابها که در شرح افکار و آثار او قلمی کرده‌اند، جز شماری اندک، بی‌اعتناست؛ نه از آنها بهره‌ای درخور می‌جوید و نه به آنها ارجاعی روشنگر می‌کنند. ارجاعات اندک‌شمار و نه چندان راهگشای کتاب، به مجموعه بسیار محدود و معدودی از منابع راجع است، و نه لزوماً منابع باینده و دست‌آورد. حتی در سیاهه‌ای که در پایان کتاب به دست داده‌اند، غیبت اکثر قریب به اتفاق منابع سعدی شناختی چشمگیر است. در مقابل، در آنچه به عنوان «پژوهش‌های انتقادی» برشمرده‌اند (ص ۱۶۷)، و نیز در ارجاعات سعدی شناختی (نمونه‌ها، نگر: ص ۱۶۲، ش ۲۱)، سهم اوفر و حظ اکثر، بل اکثریت قاطع و مسلم، از آن مکتوبات و مقالات خود استاد کاتوزیان است. در واقع ایشان در سعدی‌شناسی نیز (چنان‌که در غیر سعدی‌شناسی)،^{۹۶} با همان «اعتماد به نفس» مشهود معهود خویش، عمده‌به خود متکی و «خودکفا» هستند و با ولعی نمایان به بازخوانی و بازخوانی آثار خویش مشغول‌اند.^{۹۷} ... همین است که عرض می‌کنم: هُنَر نَزْد «کاتوزیان» است و بس!

وانگهی، در همان قلیل آثار دیگران - که أحياناً «بناچار» دیده و نام برده‌اند!، نه بهره‌ای که جسته‌اند درخور بوده است و نه - گویا - حتی در نام بردن این منابع دقت و حوصله‌ای در کار کرده‌اند.

نمونه را نوشته‌اند:

«محمد علی فروغی، کلیات سعدی (ویرایش بهاء الدین خرم‌شاهی)، تهران، نشر آروین، ۱۳۷۴». (ص ۱۶۵).

راقم این سطور همین اندازه می‌دانست که استاد بهاء الدین خرم‌شاهی، دوبار - کلیات سعدی ویراسته زنده یاد محمد علی فروغی (۱۲۵۴ - ۱۳۲۱ ه. ش.) را بازویرایی کرده‌اند: بار اول، در سلسله منشورات مؤسسه انتشارات امیرکبیر؛^{۹۸} بار دوم - با مقابله با بعضی دیگر و ویراستهای آثار سعدی و افزایش بعضی فواید

۹۵. شگفت آنکه در متن انگلیسی کتاب، نشانی یکایک نصوص کلیات سعدی را که نویسنده به آن زبان نقل کرده و در تضاعیف تألیف خویش گنج‌انیده است، ذیل هر فرقه به دست داده‌اند؛ ولی در ترجمه فارسی این نشانی‌ها نیز حذف شده است! ... شاید خیال کرده‌اند خواننده فارسی زبان اهل این «سوسول بازی»ها نیست!!!

۹۶. نمونه‌وار، بنگرید بدین که در مقوله فراغ‌دامنه‌ای چون خصال فرمانروایان و فرمانروایی در تاریخ ایران (سنج: ص ۱۲۷) و «بحث و تحلیل مشروح درباره جامعه‌شناسی تاریخ ایران» (ص ۱۶۳)، تنها نمونه‌ای که سراغ می‌دهند، همانا تألیف خودشان در باب تاریخ و سیاست ایرانیان است.

۹۷. نمونه‌ای از این ولع نمایان و نگذاشتن از باز نمودن خرد و کلان افاضات خود و اصرار و ابرام در این باب، آن است که در کتابی که مقدمه‌اش تاریخ ۲۰۰۵ م. (ص ۱۱) دازد به آثار چاپ‌شده خویش در ۲۰۰۶ م. (ص ۱۶۲ و ۱۶۷) هم ارجاع می‌دهند. ... پیدا است چه قدر تا واپسین دم و آخرین بازبینی‌ها، مصر بوده‌اند چیزی از قلم نیفتد و فایده‌ای از خواننده فوت نشود!

۹۸. چاپ پانزدهم این ویراست، به سال ۱۳۸۹ ه. ش. صورت گرفته است.

عَجَب است که استاد عالی‌قدر آکسفورد، هم در این کتاب و هم در مقاله مفزده‌ای که درباره سعدی و تصوف پرداخته است، هزار و یک چیز مربوط و نامربوط را بر مددعای خود گواه می‌سازد، ولی یک تک پا به آسناد شرح حال سعدی و آنچه هم‌روزگاران و پسینیان قریب العهد شیخ تنظیم و تحریر کرده‌اند، نزدیک نمی‌شود

و توضیحات - در چاپی که «انتشاراتِ دوستان» منتشر کرده است.^{۹۹} با این همه، قول آقای کاتوزیان را مُنکر نتوانستم شد و دربارهٔ این ویراست (مَزْعوم الطَّبع!) «نشر آروین»، از خود اُستاد خُرْمشاهی پُرسان شُدم. ایشان نه تنها وجود چُنین ویراستی را نَفی کردند، تصریح نمودند که ناشی به نام «آروین» نمی شناسند!!! نمونهٔ دیگر، در کتاب آقای کاتوزیان، این گونه شناسانیده شده است:

«میرزا ابراهیم و میرزا کریم مظفری، کلیات سعدی، بمبئی، مظفری، ۱۲۹۶ ش.» (ص ۱۶۵).

آیا کَلِیَاتِ سَعْدِي مُصَحَّحَانِي به نام «میرزا ابراهیم و میرزا کریم مظفری» داشته است؟! ... عَلَي الظَّاهِر، خیر! ... گویا آقای کاتوزیان نامهای «آقامیرزا ابراهیم» و «آقامیرزا مُحَمَّد کریم» دو پَسَرِ صَاحِبِ «مطبع مظفری» بمبئی را که در آنجمله کَلِیَاتِ سَعْدِي چاپِ سَنَگِي مُصَحَّح «فَصِيح المُلک شوریده شیرازی» به عنوان مُبَاشِرَانِ طَبِعِ کتاب آمده بوده است،^{۱۰۰} بدین ریخت و به عنوان مُصَحَّحَانِ کتاب آورده اند؛ حال آنکه مُصَحَّحِ اصْلِي کتاب، همان شوریده شیرازی (۱۲۷۴ - ۱۳۴۵ هـ. ق.) است که چاپِ مذکور نیز به نام او اشتها یافته و دَسْتِيارِوی در این کار، محمود بنِ عَلِي نَقِي شيرازی (ف: ۱۳۱۴ هـ. ش.) بوده است که متن را نیز وی کَتَابَت کرده.^{۱۰۱}

مهم‌ترین فائدهٔ اِرجاع و اِستناد - انسان که بر همه کس معلوم است - این است که خوانندهٔ مسکینی چون من، دریابد فُلان دُرْفَشَانِي نویسندهٔ مَفْضَالِي چون اُستاد کاتوزیان، بر چه سَنَدِي اِبتِنَا دَازَد و خَاسْتِگَاهِ بَهِمَانِ اِفَاضَتِ اِيشَانِ کُجَاسْت. افسوس که اُستاد کاتوزیان در این - به اِصْطِلَاح - «پژوهش ... مستند و دقیق» خود، اَغْلَبِ ما را در چُنين عَوَالِمِ هَنْبَازِ نَمِي فَرْمَايَنْد!!!

مهم‌ترین فائدهٔ اِرجاع و اِستناد - انسان که بر همه کس معلوم است - این است که خوانندهٔ مسکینی چون من، دریابد فُلان دُرْفَشَانِي نویسندهٔ مَفْضَالِي چون اُستاد کاتوزیان، بر چه سَنَدِي اِبتِنَا دَازَد و خَاسْتِگَاهِ بَهِمَانِ اِفَاضَتِ اِيشَانِ کُجَاسْت. افسوس که اُستاد کاتوزیان در این - به اِصْطِلَاح - «پژوهش ... مستند و دقیق» خود، اَغْلَبِ ما را در چُنين عَوَالِمِ هَنْبَازِ نَمِي فَرْمَايَنْد!!! شاید هم در قَد و قَوَارِه خوانندگانِ فَلَکِ زده‌ای مِثْلِ ما نَمِي بِيَنْد که حَسَّ و حَالِ تَتَبُّعَاتِ فِرَاحِ دَامَنِه‌ای چون آن اِيشَانِ را داشته باشیم و چهار تا کتاب و مَقَالِهٔ وَرَقِي بَرَنِيم!

نمونه را، حضرتشان در بابِ اِشْتِهَارِ کُستَرده دَامَانِ سَعْدِي در زَمَانِ حَيَاتِش بَحْثِي کرده و سپس فرموده اند: «مثلاً، نامه‌ای از آن روزگار، نوشته شده در آناتولی (که محمد قزوینی کشف کرد)، با قطعه‌ای کوتاه از سعدی آغاز می‌شود که حاکی است آن شعر خاص، و آثار او به طور کلی، در آن نقطه از جهان شهرت داشته است.» (ص ۳۷) ... در بابِ این‌که آن نامه در کدام مجموعه مُنْدَرَج است یا مُحَمَّدِ قَزْوِينِي دَقِيقًا کُجَا اِین مَعْنِي را اِظْهَار کرده است، لَب نَمِي جُنْبَانْد؛^{۱۰۲} و شاید - از بِن - به این لُوشِ بَازِي‌ها، خَاصَه در چُنين «پژوهش» های «مستند و دقیق»، عَقِيدِه‌ای نَدَارَنْد! حَالَا يَكِ بِيچاره‌ای اگر خَواست بدانند این نامه کُجَا بَوْدِه و عَلامَهٔ قَزْوِينِي درباره‌اش چه گُفْتِه است، - به اِصْطِلَاح ما اِصْفَهَانِيها - خِيَلِي «آقاوار» چِنْد ذَه جُزءِ مَقَالَات و يادداشتها و تَصْحيحات و حَتّٰی مُرَاسَلَاتِ چاپ شده از عَلامَهٔ مُحَمَّدِ قَزْوِينِي را تَصْفُح مي‌کُنْد؛ اگر به مَقْصود دَسْت يافت، فَبَها، وگرنه، سُراغِ حَطْطِي‌ها و چاپ نَشُدِه‌ها مي‌رُود. اگر باز هَم نِيافت، اِحْتِمَال مي‌دِهْد اِین فائدهٔ عِلْمِي به طَور شِفاهِي و از طَرِيقِ عَنَعْنَهٔ مَرْسُومِ عِلْمَا به گوش اُستاد کاتوزيان رَسِيدِه است و اِيشَانِ به هَر دَلِيلِي مِيلِشَانِ نَکَشِيدِه است در ضَمْنِ «پژوهش ... مستند و دقیق» خَويش، نِه مَثَلًا شُخْرَانِي يا ...، به مَآخِذِ خُود اِشَارَتِي بفرمایند! ... تازه بَايَد مَضايِقِ کارِ اُستاد را نيز در نَظَر داشت. آخِر تَا پايِ مَبَاحِثِ مَهِم تَرِي، مَانَنْد اِبتِلَايِ شَيْخِ سَعْدِي به نَوعِي «اِفسردگي پَس از زَايمان»، يا شَبِيه سَازِي خَيَالِي زَنْدگِي سَعْدِي به حَيَاتِ اَبُو حَامِدِ عَزَالِي، در مِيان باشَد، آيا بَايَد از اُستادِي چون هُمَايُونِ کاتوزيان اِنْتِظَار

۹۹. چاپ پنجم ویراستِ اَخيرالذِّکَر، به سال ۱۳۸۶ هـ. ش. صورت گرفته است.

۱۰۰. سَنَج: - کَلِیَاتِ سَعْدِي، به تَصْحِيحِ فَصِيحِ المُلکِ شوریده، به حَظِّ مِيرزا مُحَمَّدِ اَدِيبِ مُصْطَفَوِي، ج: ۱، شيراز: اِنْتِشَارَاتِ اَدِيبِ مُصْطَفَوِي، ۱۳۸۸ هـ. ش.، ص ۴۳۲.

۱۰۱. دربارهٔ این ویراستِ فَجْرِي کَلِیَاتِ سَعْدِي، نَگَر - کَدَرِ عَارِف (جشن نامهٔ دکتَر عَارِفِ نَوشاهِي)، به خَواستاري: سَعِيدِ شَفِيعِيون - و - پَهروز اِيْمَانِي، ج: ۱، تهران: کَتَابخانَه، موزه و مَرکَزِ اَسنادِ مَجْلِسِ شُورايِ اِسلامِي، ۱۳۹۱ هـ. ش.، صص ۱۰۷ - ۱۱۲) (مَقَالَهٔ وَرَاقَتِ فَصِيحِ المُلکِ از اَتَا اَفْضَحِ المُنْتَكَلِمِينَ به قَلَمِ نَگازنده).

۱۰۲. نيز سَنَج: مَتْنِ اِنگِلِيسِي، ۲۲. p.

تا ببینند و بچشند خواندنِ مِحْنَتِ بار و آنگاه مُطابَقَتِ دادنِ این تَرْجَمَه ناهمواری بی‌بندوبار با متنِ اصلی چه مَرَاتَبی دارد! ... باری، در مواضعی چند که شاهکار ایشان را با اصلِ سنجیدم، برآستی از کار و بارِ این مَترجمِ پُرکارِ ذوفنون خیره‌ماندم و «لاحول» ها گفتم.

یک رَسَم از یادرفته شیرازی!

أستاذ فیروزمَند یک جا (ص ۲۴) مرقوم داشته‌اند:

«... سعدی ... تاریخ مرسوم وفاتش بین ۶۹۱ و ۶۹۴ ... است.»

راستش با این کوره سوادى که مُخْلِصِ دارد، بعید است بروشنی دَرْتَوَانَد یافت که «تاریخ مرسوم وفات» چگونه چیزی است؟! ... آیا این تاریخی است که «عَلَى الرَّسَمِ» شَخْصِ در آن می‌مُرده است؟! ... یعنی مثلاً در شیراز رَسَمِ بوده است که سعدی بین سالهای ۶۹۱ و ۶۹۴ بمیرد؟! ... خوبست مَرْدُمِ شناسان همین جا دَست به قَلَمِ شَوْنَد و «آیینِ مَرْدُمِ مرگِ شیخ سعدی» را در عداد آنچه از «فولکلور» و فرهنگ عامهٔ اقلیم فارس باید استدراک شَوْد، محسوب دارند! ... راستی که این شیرازیها چه رُسومِ عجیبی داشته‌اند!!! ... که می‌داند؟! شاید از بَخْتِ بَلَنَدِ ما، کتاب «حافظ» هم در مجموعهٔ «سازندگان جهان ایرانی - اسلامی» به قَلَمِ توانایِ همین مَترجمِ به فارسی (!؟) تَرْجَمه گردید و از رهگذرِ آن، «تاریخ مرسوم وفات» حافظِ شیرازی هم دستگیرمان شد!

ابتدائاً که به زرفایِ تعبیرِ مَترجمِ پی‌نُبرده بودم، به متنِ انگلیسی کتاب سَرک کشیدم و آنجا (p. ۱۰) دیدم نوشته‌اند: «the traditional date of his death» و با آن سَرسوزنِ انگلیسیِ آکابری که بَلدم، خیالِ کَرَمِ مقصود تاریخی است که به عنوان تاریخِ وفاتِ سعدی منقول و مأثور است و جا افتاده و زبانزد شده. ... خوب شد تَرْجَمهٔ أستاذ فیروزمَند به فریادم رسید و بابی نوازِ ابوابِ معارفِ مفتوح گردید!

نگارش در گردش!

در وَصْفِ نَصِيحَةِ المُلُوكِ عَزَالِي می‌خوانیم: «نوشته شده در گردش قرن ششم» (ص ۲۴).

«گردش قرن ششم» دیگر چیست؟! ... آیا این هم یک رَسَمِ از یادرفته است؟! ... آیا مَراسِمی مثلِ سیزده بدر نبوده؟! ...

در متنِ انگلیسی کتاب (p. ۲۷) آمده است:

«written at the turn of the twelfth century»

«turn» را شاید خاَمَدَسْتی چون مَن، بی‌دَرَنگ و تَأَمُّل، به معنای مشهور آکابریِ آن، یعنی همان «گردش» و چرخش و پیچیدن، برگرداند؛ اَمَّا مَترجمِ جَسابی، لابد به واژهٔ نامه‌ها رُجوع می‌کند و آنجا می‌بیند که در معنایِ «the turn of the century» نوشته‌اند: «شروع / آغاز / آستانهٔ قرن جدید».^{۱۰۶}

داشت به کارهای بیهوده‌ای چون ذِکْرِ مَأْخَذِ و مَنَبَعِ و گُزارشِ مَشْخَصَاتِ مُسْتَدَاتِ خود بَپَرَدَازَد؟! ...

ما که راضی به زَحَمَتِ ایشان نیستیم! وانگهی، در دورانِ ما نیز کم نیستند عزیزگردگانی که مُعْتَقِدند چُنین چون و چراهایِ ما، قِشْقِرِ قِ بَهانه‌گیران و هِیاهویِ بیکارگان و نِقِ نِقِ اَلْکِیِ مُشْتیِ میرزا قَلَمْدانِ است،^{۱۰۳} و هَمین کارها را کرده‌ایم که بعضیها خیال می‌کنند ایرانیِ جَماعتِ «بی‌جنبه» است و لیاقَتِ چُنین «پژوهش» های «مستند و دقیق» «کرون» پَسَنَد نَدَازَد! ... باری، کسانِی هَم هَسْتند که مُعْتَقِدند وَظیفهٔ نویسنده در چُنین کتابی آنست که مَأْخَذِ چُنانِ قولی را بروشنی مُبَيِّنِ دارد. اگر شُما نیز از این شُمارید، بدانید آن مَأْخَذِ و نشانی که آقای کاتوزیان در کارِ دَرَجِ آن اِهْمال فرموده‌اند، این است: یادداشت‌هایِ قَرونی، به کوششِ ایرجِ افشار، ج: ۳، تهران: انتشاراتِ علمی، ۱۳۶۳ هـ. ش، ۵ / ۱۰۴ / ۱۰۵ -

اِنْهَزَامِ مُضَاعَف!

مُردَمِ ز مردمانِ مَن و مُردنَدِ مَرْدَمَانِ

از مَن، تَسو باز ناز کُسن و باز ناز کُسن^{۱۰۴} [!]

(همایون کاتوزیان)

در لشکر شکست خوردهٔ عبارات و فصولِ کتابِ پریشانِ سعدی، شاعرِ زندگی، عشق و شفقت، که در برابر دیدگان خوانندهٔ مُتَحَوِّلِ ناگُریزِ رُزِه می‌رُود، تَرْجَمهٔ آقای کاظمِ فیروزمَند، پیرایه‌ای علی‌جده را می‌ماند که برنگاریِ دَلَبَرِ و دَلَبِنْدِ بَسْتِه باشند!^{۱۰۵} این خَصِیصَه تَرْجَمهٔ فیروزمَندانهٔ کتاب، عَلَی اَلْخُصُوصِ بَر کُسی هُویدا می‌گردد که پیش از این به مُطالعهٔ غَالِبِ هَمین مَطالِبِ در کتابِ تَألیفیِ آقای کاتوزیان (یعنی: «سعدی: شاعرِ عشق و زندگی، تهران: نشرِ مرکز») مُفْتَخِر شده باشد!، و اینک آن لُقْمَهٔ گُلُوگِیَر را بخواهد دیگر باره از رهگذرِ تَرْجَمه‌ای نازسا و مَخدوش دور سَر بگرداند و دیگر باره بَلَعِ کُند!

مَن سَرابِ پایِ تَرْجَمهٔ آقای فیروزمَند را با متنِ اصلیِ آن بَرابَر نکرده‌ام و گُمان می‌کنم جَنابِ ایشان خود به چُنین «کِیْفَر»یِ اَحَقِّ اند و اولی ...؛

۱۰۳. حَتَّى ای بسا بگویند: چه فَرْقِ دارد که کَی گفته و کُجا گفته! ... گِیَم قَرونی کَشْفِ نَکَرده باشد، خوب مِثْوِی که کرده!! ... بَرِوید مقالهٔ سَوْدَمَنِدِ ذِکْرِ جَمیلِ سَعْدِی را در کتابِ نَقْدِ حَالِ أستاذِ انوشه یاد مِجْتَبِی مِثْوِی بَخوانید و ببینید که آن پُوهنْدَه قَعید می‌گوید که در کُتُبخانه‌هایِ تَرْکیه نَسْخَهٔ حَظِی مَنَسَّاتِ یک نَفَر طَبِیبِ قَونِیوی را دیده است که مُعاصِرِ سَعْدِی بوده و یکی از نامه‌هایِ خویش را با قِطْعَه‌ای از مَنظُومَاتِ گُلسْتانِ شیخِ آغازیده، و در ضَمْنِ نامه‌ای دیگر هم آبیاتی چند از سَعْدِی آورده، و در یکی از سَرُودِه‌هایِش نیز شَعْرِی را از سَعْدِی اِسْتِیْقَالَ کرده، و از جَمْعِ قَرائینِ هُویدا می‌گردد که سالها پیش از وفاتِ سَعْدِی شَعْرِ سَعْدِی در قَونیهٔ اَشْنايِ اَهْلِ فَضْلِ بوده است و موردِ تَمَثُّلِ واقع می‌شده (شرح و گُزارشِ عالِمانهٔ مِثْوِی وارِ این مَعْنایِ را، خود بخوانید در نَقْدِ حَالِ، مُجْتَبِی مِثْوِی، ج: ۱، تهران: شرکتِ سِهامِیِ اِنْتِشاراتِ خَوارزمی، ۱۳۵۱ هـ. ش، صص ۳۳۸-۳۴۱).

۱۰۴. مَجَلَهٔ کَلک، خُرداد ۱۳۷۲ هـ. ش، ص ۳۹، ص ۱۲۲.

۱۰۵. «خریفِ مَجْلِسِ ما خود همیشه دِل می‌بُرد / عَلَی اَلْخُصُوصِ که پیرایه‌ای بَرِو بَسْتَنَد» (سعدی).

چه شد؟! ... چنين قرائتی آن هم قبل از «نَهَضَتِ سَوَادِآموزی»؟!

در متن انگلیسی (p. ۲۲) از واژهٔ recite استفاده شده است؛ یعنی: از بر خواندن، از حفظ خواندن.

ابلیس جوان!

در بازگفتِ داستانِ کسی که ابلیس را در خواب دید «به بالا صنوبر، به دیدن چو حور...» (که در بوستانِ شیخ آمده است)، آقای کاتوزیان، و صَفِ ابلیس را از دید آن بیننده، «tall and handsome» نوشته‌اند (p. ۱۱۳). مترجم مرقوم داشته‌اند: «جوانی بلندبالا و زیبا» (ص ۱۲۹).

باید شاکر بود که اگر ترجمهٔ ایشان خواننده را «پیر» می‌کند، دست کم ابلیس هزاران ساله را «جوان» می‌گرداند! هرچند نه سعدی گفته باشد و نه نویسندهٔ کتاب!!

الغَاءِ رُجُولِيَّت!

باز در همین کتاب می‌خوانیم: «تعداد شعرهایش خطاب به بزرگان (و دوزن، ترکان خاتون و دخترش ابش خاتون سلغری)، در مقایسه با دیگر آثار او ناچیز است». (ص ۳۹)

از عبارت «بزرگان - و دوزن» چه در می‌یابید؟ ... آیا زنان هیچگاه جزو بزرگان نیستند؟ ... آیا چون برخی از بزرگان مردان نامحرم‌اند، باید حساب زنان را از آنها جدا می‌کرده‌اند؟ ... آیا ...؟ ... خیر! مسأله، کم لطفی مترجم است و بس! ... آنجا که ایشان «بزرگان» نوشته‌اند، در متن انگلیسی (p. ۲۳)، «great men» نوشته شده است و حضرتشان بی سبب از این ممدوحان که جُمْلگی کبارِ رجال بوده‌اند، **الغَاءِ رُجُولِيَّت** فرموده‌اند!

حرف اضافه و تَوْقُفِ بِيجا!

در نشر استاد فیروزمند، «حرف اضافه» برای خودش داستانی دارد.

مثلاً یک جا (ص ۲۵) مرقوم فرموده‌اند: «... برگذرا بودن جهان و لزوم توبه پی نبرده‌ای!» ... در فارسی مُتَعَارَفِ اِمروزین می‌گوییم: «... به گذرا بودن جهان و لزوم توبه پی نبرده‌ای».

جای دیگر (ص ۳۹) می‌فرمایند: «... تبحرشان بر اشکال و قوالب شعری ...!» ... آن قدیمها می‌گفتیم: فلان کس در بهمان چیز تَبخَر دارد.

استاد فیروزمند، - برخلاف کسبهٔ بازار که می‌نوشتند و بردیوار دکان می‌زدند: «تَوْقُفِ بِيجا مانع کسب است!» - به «تَوْقُفِ بِيجا» هم علاقهٔ خاصی دارند؛ و این، شاید از اختصاصاتِ نثرِ کم عیار این مترجم پرکار باشد.

نمونهٔ تَوْقُفِ بِيجا (و نشانه‌گذاریِ غریبِ ناشی از آن) را در نثر ایشان ببینید:

پس کتابِ نَصِيحَةِ الْمُلُوكِ «در گردش» فلان قرن نوشته نشده است، بلکه در آستانهٔ فلان قرن نوشته شده. ... به همین سادگی!

نمونه‌های پُرشماري از این خامدستیها را که مزالِ اَفْدامِ مُتْرَجِمَانِ تازه کارِ سر به هواست، در این «کتابِ عالمانهٔ ویراسته» می‌توان نشان داد.

در همان صفحه وقتی می‌خوانیم که سعدی «در بوستان ... سعی کرده، اما نتوانسته شعر حماسی معقولی عرضه کند»، به جای دست‌ویازدن برای فهمِ چیستی «شعر حماسی معقول»، کافی است بدانیم واژهٔ «reasonable» که در متن اصلی آمده است، علاوه بر معقول و منطقی و ...، به معنای «مناسب و متناسب و درخور و مقبول و مَوْجَه» نیز هست.

وقتی مترجم با ناشیگری می‌گوید: «... فتحعلی خان صبا در نصیحت نامه از ... [بوستانِ سعدی] تقلید و رونویسی کرده ...» (ص ۴۳)، هر ترجمان میان‌مایه‌ای می‌داند مقصود نویسنده این نبوده است که از روی بوستان «استینساخ» کرده‌اند. مترجم اَهْلِيَّتَمَنْد، در چنین مقامی، از برای ترجمهٔ «copy» که در متن اصلی مورد استفاده قرار گرفته، از تعبیری چون گرده‌برداری کردن و سرمشق گرفتن و مانند آن بهره می‌برد، نه «رونویسی کردن»!!!

دربارهٔ بایزید بسطامی که سعدی می‌گوید:

شنیدم که وقتی سحرگاه عید
ز گرمابه آمد برون بایزید ...

مرقوم فرموده‌اند: «هنگام بیرون آمدن از گرمابه در شب عید ...» (ص ۹۶)؛ در حالی که در متن انگلیسی (p. ۷۹) آمده است: «as he was leaving a public bath on the Festival of Id».

پیدا است گُزاندگان یا پردازندگانِ حِکَايَت، با تَوْجُهٔ به ارتکاز و آگاهیِ عمومیِ مسلمانان بدین که کسی چون بایزید در سحرگاه عید به گرمابه می‌رفته و غسلی برمی آورده و مَهْتَايِ نماز می‌شده است، حِکَايَتِ را واگویه کرده‌اند. استاد فیروزمند واقعهٔ سحرگاهی را به شبِ پیش منتقل فرموده‌اند. ... خود دانند با بایزید!

در جای دیگر در ترجمهٔ (p. ۸۶) «according to the great Sufis»، مرقوم فرموده‌اند: «بنا بر مشایخ صوفی» (ص ۱۰۲)!!! ... در فارسی می‌گوییم: «بنا بر قول / به قول / به گفتهٔ فلان کس»، نه «بنا بر فلان کس»!! در اصل عبارتِ سعدی هم آمده است: «نقلست از مشایخ معتبر ...».^{۱۰۷}

قبل از نَهَضَتِ سَوَادِآموزی!

در این کتاب، دربارهٔ سعدی می‌خوانیم: «آثارش را حتاً^{۱۰۸} فارسی زبانان بی‌سواد در طول اعصار می‌خواندند» (ص ۳۷).

^{۱۰۷} . کُنایاتِ سعدی، ج امیرکبیر، ص ۸۸۹.
^{۱۰۸} . کذا فی الأصل!

«وصف بسیار زنده و شورانگیز، هرچند هنوز ایده آلیستی، شبی در کنار یار است». (ص ۷۵)

تَعَجُّبَ نَفْرَمَائِد! اِشْتِبَاهِ چَپِي نِيسْت. ايشان پس از کسرهٔ اضافه نشانِ فَاصلِ (ویرگول) می‌گذرانند. ...
ظاهرًا می‌خواهند به نحو زبانِ مَبْدَأِ اِعْلَامِ وفاداری کنند؛ ولو به قِيَمَتِ کَلَه پاشدنِ خوانندهٔ فارسی زبان و
دَرزَفْتِنِ زَهْوَارِ جُمْلَه خودشان!

به نمونه‌های دیگر بنگرید:

«تقریباً همهٔ این باب از بوستان را می‌توان به عنوان شاهد آشنایی سعدی با مفاهیم و مراتب
صوفیانه و همدلی، اگر نه وابستگی، عظیمش با آن مفاهیم ذکر کرد». (ص ۹۷)

«نکتهٔ بسیار نامعمول، رواداری، اگر نه نسبیّت، مذهبی او است!» (ص ۱۰۹)

خاک بر مَلِکِ الشُّعْرَاءِ بهار خوش باد که می‌گفت: «... که پارسی شناسد و بهای او!»

«ب. ت. ت.»

یکی از مشهورترین آفات و عُیُوبِ «تَرْجَمَه» ها، آن است که ریختهٔ خامهٔ تَرْجُمَان، با قَوَالِبِ زَبَانِ مَقْصَدِ
سازگاری نداشته باشد و تداعیگرِ ساختهای صرفی و نحوی و بلاغی زبانِ مَبْدَأِ باشد که در زبانِ مَقْصَدِ
غریب می‌نماید. به آن کِنِیفَتِ ناخوشی که از این ناسازواری حاصل می‌گردد و بر اثر آن، غرابتی نکوهیده بر
ذهنِ مُخَاطَبِ سنگینی می‌کند، در اصطلاح، «بویِ تَرْجَمَه» گفته می‌شود.

تَرْجَمَهٔ آقايِ فیروزمَنْد، از این چشم‌انداز، برآستی از بویناک‌ترین تَرْجَمَه‌هائی است که این سالها دیده و
خوانده‌ام. در نمونه‌های پیشین دیدید و پس از این بسی بیشتر خواهید دید که بویِ تُنِدِ تَرْجَمَهٔ ایشان، گاه از
بویِ «د. د. ت.» هم آزارنده‌تر و تَعَجُّبِ برانگیزتر است، و از حیثِ عَدَمِ وفاداریِ تَرْجُمَانِ به دَسْتور و بِلَاغَتِ
فارسی مثال‌زدنی است.

نمونه‌هائی از «بویِ تُنِدِ تَرْجَمَه» را در کار ایشان که به اِخْتِصَارِ و قِیَاس، «ب. ت. ت.» می‌توان نامید! از
نَظَرِ بَکْدَرانید:

● «آخوند زاده ... انتشار دیوان سروش اصفهانی - شاعر مشهور آن زمان، اما نه به هیچ روی شاعری بزرگ - را
دستاویزی برای حملهٔ کلیّ اش به شعر فارسی قرار داد». (ص ۱۶)

● «... کسروی - که با وجود احترامی نسبی که برای فردوسی قائل بود به شدت مخالف کنفرانسی بود که به
افتخاروی برگزار شد - اعتقاد داشت، هرچند چندان منطقی نمی‌نمود، که قرار بود کنفرانس بزرگ بین‌المللی
مشابهی به افتخار سعدی برپا شود، اما به سبب مخالفت وی به کنفرانسی داخلی بسنده شده بود.

کنفرانس نشان داد که کیش سنتی ستایش سعدی چون همیشه بسیار شدید است. ...» (ص ۱۷)

● «... این نظر، چنان که دیدیم، در سال‌های پنجاه و شصت و به خصوص در سال‌های هفتاد که دورهٔ
اوج خردگریزی در ایران، همچنان که در دیگر کشورها، بود تغییر یافت تا آنجا که آموزگاران جوان، تقریباً
همه سرسپردهٔ نوعی ایدئولوژی چپ، در کتابهای درسی وقتی به قطعه‌ای از سعدی می‌رسیدند معمولاً آن
را نادیده می‌گرفتند و رد می‌شدند». (ص ۱۹ و ۲۰)

● «به‌کارگرفتن ارزش‌های معاصر در محیط و شرایط اجتماعی و فرهنگی بسیار متفاوت، مستلزم نوعی
نابهنگامی اندک اما بیهوده است». ^{۱۰۹} (ص ۳۹)

۱۰۹. برخی از این تعابیر جان می‌دهد برای گنده‌گویی‌های ذَهَنِ پُرکَنِ و البتّه بی‌تَمَرِ تَعَضُّیِ گَرْدَنَفَرَاانِ زَمَانِ ما. فرض کنید در فلان مَجَلَه می‌خوانید:
«بهمان کس گفت: جهان غرب، در استلزام نوعی نابهنگامی اندک آفا بیهوده دست و پا می‌زند!» یا: «سناد مبارزه با استلزام نوعی نابهنگامی
اندک آفا بیهوده، به ریاستِ فُلانِی تشکیل گردید!» ... خودمانیم؛ چه لَحْنِ آشنایی دازد!!!

● «عاشق چنان بر سرشوق است که سعادت خود را باور نمی‌کند و مکرر در حیرت است که یا ماجرایش واقعی است یا توهم محض؟ و لحظه‌ای که به حقیقت آن پی می‌برد بدین گمان می‌افتد که ...». (ص ۷۶)

● «... او معتقد است نسبت دادن هر مقدار تصوف به سعدی و آثارش اشتباه است، که تا حدودی ناشی از مصاحبت سعدی با یکی دو صوفی شرعی مسلک است و تا حدودی به سبب وجود چند شعر صوفیانه در میان غزلیات اوست. اما او نمی‌تواند مقدار قابل توجهی مطالب و منابع در باب صوفیگری و صوفیان و درباره آنها در گلستان و به ویژه بوستان ذکر کند». (ص ۹۰)

● «... اتفاقاً، سعدی به ندرت اصطلاح صوفی را به کار می‌برد. چنان‌که در فصل پیشین گفته شد، آن را گاهی در غزلیات او می‌بینیم و اغلب چندان جنبه تکمیلی ندارد که گویی پیشدستی بر نظر کاملاً منفی حافظ درباره صوفیان است در زمانی که صوفیگری اگر نه سنتی تثبیت شده، طریقتی کاملاً جاافتاده شده و نگرش‌ها و رویکردهای صوفیانه آزاداندیش تری در این فاصله ظهور کرده بود». (ص ۹۲)

● «باب دوم گلستان همتای تجربی تری در برابر رویکرد نظری باب سوم بوستان به مضامین صوفیانه است». (ص ۹۳)

● «این رسائل همان نگرش دوگانه را دارند که اخلاص عارفانه و تقوای دینی را رویکردی جایگزین، و هم چنین مکمل، به شناخت و رستگاری می‌دانند». (ص ۱۰۱)

● «اگر اشاره‌های معمول به «خرد عملی» سعدی را از برخی صفحات گلستان بتوان توجیه کرد، در بوستان اندک نشانه‌ای هست، اگر اصلاً باشد، که چنین توصیفی را توجیه کند». (ص ۱۵۹)

● «این شاعر... در اواخر عمر زندگی عاشقانه غنی نه اما همیشه خشنود را با ریاست کاتدرال سن پل درآمیخت». (ص ۱۶۰)

● «سعدی شاعرو نویسنده قرن هفتم هجری و یکی از بزرگ‌ترین شعرای کلاسیک زبان فارسی است. جایگاه او به عنوان یکی از چهره‌های کلاسیک، بنا بر این، جهانی است». (ص ۱۶۰)

و اینک نمونه‌های دیگری از مُنشآت این مُترجم قابل در کتابی که در باب أَفْصَحِ الْمُتَكَلِّمِينَ است!:

● «... تا قرن چهارده هجری شاعران دیگری وجود نداشت». (ص ۱۹)

● «تأثیر کلی گلستان این است که سعدی در عین ارج دادن به میراث صوفیان بزرگ گذشته، نسبت به تصوف رسمی زمانه اش تا حدودی بدبین و مشکوک است». (ص ۹۴)

● «بوستان که اثری تأملی تراست، در باب سوم نظرات عمیق تر سعدی در باب زندگی و عشق صوفیانه، طالب و مطلوب را در بردارد». (ص ۹۶)

● «مولوی و عراقی هردو از جمله شاعران ایرانی قرن هفتم معاصر سعدی بودند، اما شیوع تصوف حتا^{۱۱} در میان نخبگان از شاعران و ادیبان بسی فراتر رفت». (ص ۹۲)

(مُشْفِقَانَه پِشِنَهَادِ مِی‌کُنَمِ هَرکَسِ رَبِطِ مُفَادِ جُمْلَه پاشان و بی‌سرو سامانِ آخیرا فَهَمِ کَرَد، از آویختنِ نَظَرُ قُرْبَانِی و تَعَاوِذِ گونَه‌گونِ بِر خویشتنِ غافل نَشُود!)

بَعْضِ دِیْگَرِ جُمْلَه‌هَایِ تَرْجُمَانِ اُسْتَادِ رَا بَا هَمِ بَخَوَانِیْم:

یکی از مشهورترین آفات و عُیُوبِ «تَرْجَمَه»ها، آن است که ریخته خامه تَرْجُمَان، با قَوَالِبِ زَبَانِ مَقْصَدِ سَازگاری نداشته باشد و تَدَاعِیْگَرِ ساخته‌هایِ صَرْفِی و نَحْوِی و بَلَاغِیِ زَبَانِ مَبْدَأاً باشد که در زَبَانِ مَقْصَدِ غَرِیْبِ مِی‌نَمَایَد. به آن کِیْفِیَّتِ نَاقُوشِی که از این نَاسَازواری حَاصِلِ مِی‌گَرَدَد و بِر اَثَرِ آن، غَرَابَتِیِ نَکُوهِیْدِه بِر ذَهْنِ مُخَاطَبِ سَنَگِیْنِی مِی‌کُنَد، در اِصْطِلَاحِ، «بُویِ تَرْجَمَه» گفته می‌شود.

یا برتری یا اصلاً چه رابطه‌ای را از این «خَم شُدن» برداشت و افادت فرموده‌اند... تا أصلِ شعرِ فَرْخِي - عَفَا اللهُ عَنْهُ! - دیده نشود نیز پرونده این رفتارِ نامتعارفِ همچنان مفتوح خواهد ماند!!... لیک اگر مقصودشان چیزی از قبیلِ تعظیم کردن و گزینش نمودن و نماز بُردن باشد - چنان که واژه bow که در متن انگلیسی (p. ۳۷) به کار رفته است، بدین معانی هم به کار می‌رود، در زبانِ شکرین فارسی تعبیر بسیار گویائی برای بیان این معنی هست که شاید این «خَم شُدن»، نادر خورترین آنها باشد!

در همین ترجمه به یاد ماندنی، مرقوم فرموده‌اند: «... قصیده‌ای نه چندان مشهور که در سالهای ۶۵۰ سروده شد...» (ص ۲۵) باز مرقوم فرموده‌اند: «... هر دو در اوایل سالهای ۶۸۰... درگذشتند...» (ص ۲۶) باز مرقوم فرموده‌اند: «... وی شیراز را در سالهای ۶۱۵ ترک کرده بود...» (ص ۲۶)

می‌گویند: بنده خدائی گفته بود که من قبل از انقلاب با دو نفر دعوایم شد و دو نفر آن موقع خیلی بود؛ ده نفر امروز بود!... حالا حکایت این سنوآت است. پیدا است از بركتِ قدومِ پرمیمنتِ اتباعِ چنگیزخان، سعه سنوآت فزونی گرفته و هر سال آن قرن برای خودش سالیان بوده است!

یک جای دیگر (ص ۱۵۷) می‌خوانیم: سعدی «صوفیان بزرگ افسانه‌ای را سخت می‌ستود».

«صوفیان بزرگ افسانه‌ای» دیگر کیستند؟! آیا کسانی چون بازید بسطامی و ذوالنون مصری و...، شخصیت‌هایی افسانه‌ای بوده‌اند و -مثلاً- وجود خارجی نداشته‌اند؟!

در متن اصلی (p. ۱۴۳)، سخن از «legendary grand sufis» است. واژه legendary به معنای افسانه‌ای و اساطیری هست، ولی معنای «مشهور» و «سرشناس» و «نامور» هم می‌دهد؛ فلا حظ!

با این ترجمه شش‌شع شاهکار استاد کاتوزیان، و ارزشهای افزوده ترجمان بر آن تألیف منیف!، دیگر باید در حق این ثحفه فزنگ و لغبت فزنگی ساز گفت:

هیچ پیرایه زیادات نکند حُسنِ تو را!

هیچ مَسَّاطه نیاراید ازین خوبترت!'''

من خواننده هرگز انتظار ندارم نثر آقای مترجم به درخشانی و شیوایی و رسائی نوشته‌های پیشروان نثر معاصر فارسی چونان محتبیبی میثوی و پرویز ناتل خانلری باشد. نیز نمی‌خواهم بمانند بعضی ناصحان مشفق یادآور شوم که: «زیبائی گفتار و شیوایی کلام شما معرف شخصیت شما می‌باشد»،^{۱۱۱} یا «زبان دانی شما معرف میزان دانائی شما است»؛^{۱۱۲}

۱۱۱. سعدی.

۱۱۲. شالوده نحر زبان فارسی، مَحْمَدِ پزوه، تهران، ۱۳۴۶ هـ ش، ص ۳.

۱۱۳. همان، ص ۴.

● «... خصلتِ ایجاز همراه با فصاحت و زیبایی کلام... سعدی در استفاده نزدیک به کمال از این هنر، هم در نظم و هم در نثر، تقریباً بی‌همتا است. ایرج میرزا، شاعر اوایل قرن چهاردهم هجری، در اثر خود بدان نزدیک می‌شود». (ص ۴۶)

«در اثر خود»؟! ... دقیقاً یعنی چه؟ -

● «مقدمه گلستان... در آن از چگونگی پیدایش اثر سخن می‌رود. با نکته‌هایی همراه که تاکنون نادیده مانده است». (ص ۴۷)

«با نکته‌هایی همراه...» دیگر چه صیغه‌ای است؟!

جای دیگر در کتاب سعدی، شاعر زندگی، عشق و شفقت، - می‌خوانیم:

«شعر صوفیانه مولوی در قرن هفتم درست در همان شکل و محتوای اشعار سنایی و عطار در قرن دوازدهم نبود». (ص ۵۳)

مدلول بسیار صریح جمله، این است که «سنایی و عطار» چهار صد پانصد سالی پس از مولوی می‌زیسته‌اند؛ حال آنکه همه کس می‌دانند این دو بر مولوی تقدم زمانی دارند!... دسته گلی که مترجم - سامحه الله! - به آب داده، اینست که به هنگام ترجمه متن انگلیسی (p. ۳۷)، سده حیات مولوی را به تاریخ اسلامی (هجری) بدل کرده، لیک سده حیات سنایی و عطار را با همان تاریخ ترسائی (میلادی) مذکور در متن ایفا کرده و در نتیجه مولوی چند قرنی بر سنایی و عطار مقدم شده است!!!

در ادامه همین شلخته نگاری‌ها، در همان صفحه ترجمه (ص ۵۳) می‌بینیم که مترجم، سده یازدهم تاریخ ترسائی (میلادی) را بدل کرده است به - سده هفتم - از تاریخ اسلامی (هجری)، و در نتیجه، فزخی از شعرای قرن هفتم شده است!

اینکه مترجم، در همان صفحه، رنج یافتن اصل اشعار و عبارات فزخی را بر خود هموار نکند، و به ترجمه شعر فزخی از زبان انگلیسی اکتفا نماید، آنسان که استاد فیروزمند کرده‌اند، البته جای گله‌مندی است؛ ولی اجازه دهید اصل رَشحاتِ قلم ایشان را بیاورم تا معلوم شود گیر و گله اصلی کجاست:

«... در تغزل عاشقانه شاعران قرن هفتم [کذا!]، معشوق اگر معمولاً فروتر از عاشق و شاعر نباشد با او برابر است. فرخی در مطلع شعری عاشقانه می‌گوید: [پس از نزاعی طولانی با محبوبم آشتی کردم]. در شعر دیگری می‌گوید: [محبوب در برابرش خم شد، در حالی که در دوره‌های بعد شاعر و عاشق در روابطش با معشوق کاملاً سرسپرده اوست حتا [کذا!] اگر جایگاه اجتماعی اش بالاتر از او باشد...». (ص ۵۳ و ۵۴)

این که محبوب کسی در برابر او خم شده باشد، البته معانی و مدالیل گوناگونی را احتمال می‌کند؛ و من نمی‌دانم مترجم چه نوع فروتری

فارسی اش حول سَعْدِي مُرْتَكِب شده است؛ و ما در مقاله سَعْدِي خوانی در آکسفورد بدان پرداخته ایم؛ فَلْيُرَاجِعْ.

مَزِيدَ فَضَاحَتِ!

برخی از مُتَرَجِمَان، عادت دارند بر کتابی که ترجمه می کنند حواشی ایضاحی و توضیحات تکمیلی بیفزایند، و برخی، نه. پاره ای از این گونه حواشی و توضیحات، گاه ضرور به نظر می رسد، و برخی، بیهوده و لا طائِل. مُتَرَجِمِ پُرکارِ کتابِ آقايِ کاتوزیان، عادت به تَحْشِيَه و توضیح ندارد. با این همه یک جا در این کتاب، حاشیه ای توضیحی مرقوم فرموده است که البته متن را ایضاح نمی کند، بلکه بوضوح فرا می نماید که مُتَرَجِم حقیقه در ادراکِ متنی که ترجمه می کرده ناتوان بوده است.

در متن، بابهای گِلستانِ سَعْدِي مَعْرِفِي می شود و سپس می خوانیم: «این باب ها، همچون باب های بوستان که یک سال پیش نشر عمومی یافت، شامل حکایات و امثال و لطائفی است که گاهی در اول شخص مفرد روایت می شود.» (ص ۴۵).

مُرَادِ مَاتِنِ از عبارت «بوستان که یک سال پیش نشر عمومی یافت»، عَلِي زَعْمِ تَرْجِمَه ناخوش و ناهموارش، روشن است. چنان که در دوران مدرسه نیز بارها خوانده ایم، سرایش بوستان در ۶۵۵ ه. ق. پایان یافت و تصنیف گِلستان در ۶۵۶ ه. ق.؛ و اشاره مَاتِنِ به همین است که فَرَاغِ سَعْدِي از نَظْمِ بوستان یک سال قَبْلِ از تصنیف گِلستان بوده، و بوستان سالی پیش از نگارش گِلستان در اختیار خوانندگان قرار گرفته است. مُتَرَجِمِ که مُرَادِ روشن مَاتِنِ را در نیافته، در اینجا، در حاشیه نوشته است: «ظاهراً منظور نویسنده انتشار در خارج از ایران است. م.» (ص ۴۵، هامش!!!)

پیدا است آقايِ مُتَرَجِمِ خيال کرده اند نویسنده به چاپی ارجاع می دهد که یک سال قبل از تألیف کتاب خودشان، مثلاً به سال ۲۰۰۴ م. در فَرَنگِستان انتشار یافته است! ... آیا ایشان از خود نپرسیده اند: مگر بوستان چاپ ۲۰۰۴ میلادی فَرَنگِستان چه خصوصیتی داشته است که فقط و فقط ابواب این بوستان - و نه سایر نسخ بوستان - با گِلستان مُشَابَهَتِهای دارد؟! ...

فَقَطِ مَعْنِي در میان ناَمِها! ۱۱۶

بعد از هزار سال نشین با خیال من
وز این کتاب باز تو آنگاه راز کن ۱۱۷

(همایون کاتوزیان)

۱۱۶. «... راه هموارست زیرش دامها / فِطْرَتِ مَعْنِي در میان ناَمِها / لفظها و نامها چون دامهاست / لفظ شیرین ریگی آب غمر ماست / آن یکی ریگی که جوشد آب از او / سخت کمیابست؛ رو آن را بجو...» (مثنوی معنوی).
۱۱۷. مَجْلَه کَلک، خُرْداد ۱۳۷۲ ه. ش.، ص ۳۹، ص ۱۲۲.

لیک، نیز نمی توانم هر نثر شلخته و سبکسرانه و هرگونه کثافتکاری قلمی را که به خورد ذهمن داده می شود، تَحْمُلِ کُنْم و دَمِ بَرِيَاوَرَم! ۱۱۴

بعضی راینندان گفته اند: «... به مرحله ای رسیده ایم که کیفیت نثر مُتَرَجِمِ به اندازه دِقَّت و وسواسِ او اَهْمِيَّتِ پیدا کرده است.» ۱۱۵

ما البته آسوده ایم و فارغ البال؛ چه، در کتاب سَعْدِي، شاعر زندگی، عشق و شفقت، با مُتَرَجِمِ اُستادِ سَرُوکارِ یافته ایم که آرج و آرز نثر او کمتر از دِقَّتِی که در کار کرده نیست!!!

کَشْفِي بُزُرْگِ دَرِبَارَهٗ مَثْنَوِي مَعْنَوِي!

اُستادِ کَاطِمِ فَيروزمَنَدِ که در باب تاریخ و فرهنگ و ادب ترجمه های پُرشمار مُرْتَكِبِ گردیده اند!، فَرُوتَنانِه و بی هیچ هیابانگ، کَشْفِي بُزُرْگِ را در بارهٔ مَثْنَوِي مَعْنَوِي در ضمن سَطْرِي مُنْدَرَجِ ساخته اند؛ و آن، اینکه مَثْنَوِي مَعْنَوِي که ما عمری خیال می کرده ایم «مَثْنَوِي» است، «عَزَل» است! آری، «عَزَل» است!!

تَرْجِمَهٗ اُستادِ فَيروزمَنَدِ را خود بخوانید و در این کَشْفِ بُزُرْگِ هَنَبازِ گردید:

«آخرین بیت شگفتا که یادآور بیتی از مولوی است ... در عَزَلِ مَشْهُورِي که از زبان نی سخن می گوید:

سَرِّ مَنِ از نالَهٗ مَنِ دور نیست
لیک گوش و چشم را آن نور نیست» (ص ۹۸)!

صَعْفَ الظَّالِبِ و المَطْلُوبِ!

برخی از ندانمکاری های مُتَرَجِمِ کتابِ سَعْدِي، شاعر زندگی، عشق و شفقت، گویا به واسطهٔ تَبَعِيَّتِ او از ندانمکاری های خود اُستادِ کاتوزیان است در تألیف فارسی اش موسوم به سَعْدِي: شاعر عشق و زندگی که زین پیش نشر مرکز به چاپ و بازچاپ سرفرازی یافته است.

به عنوان مثال، «پیرامنت» را در جایی که در کنار «تَنَّت» و «رَفْتَنَّت» و «رُوزَنَّت» و «دَامَنَّت» و «مَسْکَنَّت» و ... کلمهٔ قافیه واقع شده است، «پیرامُنْت» - به صَمِي مِم - ضبط کرده (ص ۷۳)، و تَوَجُّهٔ نداشته اند که واژهٔ «پیرامن» به تصریح اهل لُغَتِ هم به پیش مِم «پیرامن» تواند بود و هم به زَبَرِ «پیرامن». بدین سان، انسجامِ آوایی و خوانشِ صَحِيحِ و اَصِيْلِ قَافِيَهٗ شَعْرِ سَعْدِي را - به نحوی که از میان مایه ترین آشنایان ادب مدرسی مُسْتَبَعِدِ است، تَبَاهِ کرده اند (وگرچه اصل قافیه برقرار باشد).

عین این ندانمکاری و خوانش ناخوش را خود دکتر کاتوزیان در تألیف

۱۱۴. دربارهٔ تَرْجِمَهٗ و ساختارهای غیرفارسی و عبارات ناهموار و ناستواری ترجمه این مُتَرَجِمِ پُرکار، نیزنگر: مَجْلَهٗ جِهَانِ کتاب، مُرَادِ و شَهْرِيوَر ۱۳۹۵ ه. ش.، ص ۳۲۷ و ۳۲۸، صص ۴۵ - ۴۷ (مقالهٔ خانم آرزو رسولی).

۱۱۵. از پَسْت و بُنْدِ تَرْجِمَهٗ (هفت مقاله)، کریم امامی، ج: ۳، تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۸۵ ه. ش.، ص ۲۳۵.

بیش از ده و آند سال پیش و در بَحوهٔ آن «شکوفایی مطبوعاتی و تحوُّل اجتماعی» که پیش از «وقوع» مُصیبتِ بار دولت «مُعجزهٔ هزارهٔ سوْم»! رُخ داد - و «راستی» آن شکوفایی و گشایش نیز بمانند «خاتمِ فیروزهٔ بوِ اسحاقی»، «خوش درخشید ولی دولتِ مُستعجل بود!»^{۱۱۸}، به طور اِثاقی در سَفَری با یکی از جوانان پُرشور روزنامه‌نگاران سالها که از رسیدگان این سالها بشمارست، هَمَنشین و هَم‌مَقَدَم بودم. نیک در یاد دارم که با شوری فزاینده و نازشی بالنده می‌گفت که: ما خودمان در روزنامهٔ فُلان و مجلهٔ بهمان چُنین و چُنان کرده‌ایم و «فُلان کتاب را توری» بوق کردیم!

از آن روز تا همین امروز، هرگاه دیده‌ام کتابهایی را - و کتابنویسانی را - با تبلیغ و تعریف و توصیف‌های روزنامه‌نگارستی و کارهای صوری دیگر، بر سر زبانها انداخته و مهم جلوه داده‌اند، یادم به تعبیر صادقانه و جوانانهٔ آن روزنامه‌نگار می‌افتد و این که می‌توان چه چیزها را «توری» بوق کرد!

نویسندگان پُرشمار و کتابهای نِسبَةً زیادی را می‌شناسم که در این دو دهه، به مددِ همان «بوق»، صَد رنشینِ مَحافل و مَجالس و طاقچه‌ها و قفسه‌ها شده‌اند.

در جامعه‌ای که طالعِ کتاب و قلم زبون گشته است و نگون، و فرهنگ و فرهنگمندی را رونقی نیست، از ترویج و تبلیغ نوشته‌ها و نویسنده‌ها باید استیصال کرد؛ اَمّا نه هر نوشته‌ای، و نه هر نویسنده‌ای.

به گواهی همین کتابِ سَعْدی، شاعرِ زندگی، عشق و شفقت، و اَمثالِ آن، مقام و نام کَسانی چون «پاتریشیا کرون» و «مُحَمَّد عَلی هُمایون کاتوزیان»، در عرصهٔ مطبوعات و تبلیغات فرهنگی ما، بیش از آنچه طاقت و لیاقت داشته‌اند، بزرگنمایی شده است، و سلسله‌هائی چون «سازندگان جهان ایرانی - اسلامی»، افزون بر قیَمَتِ راستینشان، توصیف و تبلیغ گردیده‌اند. نتیجهٔ همین تبلیغاتِ نه چندان واقع‌نمایانه، آن می‌شود که همین کتابِ سَعْدی، شاعرِ زندگی، عشق و شفقت، با این حُسنِ روزافزون که مَذکور اُفتاد! و مَزایا و سَجایای عاشقِ کُشی که مَلحوظ گشت!، شهر آشوب شود و در بعضی کتابفروشیهای بزرگ تهران به یکی از دَه کتاب پُرفروشِ هفته بدل گردد!^{۱۱۹} «چشم بد از روزگارش دور باد!».

با نمونه‌هائی که تاکنون از این کتاب در همین مقاله آوردم، و با شرحی که زین پیش در مقالهٔ سَعْدی خوانی در آکسفورد نوشته‌ام، بعید می‌دانم اُحدی از اولوالألباب، چُنین اِقبالها را پیمایِ طَبِعیِ ژرفای اُنظار و آرای سَعْدی شناختی مؤلّفِ نَامتَبَعِ کتاب، یا گیرائی و خوشخوانی و صَحّت و دِقّتِ ترجمه‌های مُترجمِ پُراک و ولی خاُمَدستِ آن، قَلَم دَهد.

در این کار فیروزمندی که راست؟!^{۱۲۰}

راست آنست که نویسنده و ترجمان و ویراستار و ناشرِ کتابِ سَعْدی، شاعرِ زندگی، عشق و شفقت، هریک به سهم و نوبهٔ خویش، دادِ کمِ لُطْفی داده‌اند!

در نُسخه‌ای از کتاب که در اختیارِ منست، صَفحاتِ ۹۶ - ۱۱۳ درهم ریختگی دارد؛ یعنی: ترتیبِ صَفحات از این قرار است: ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۰۵، [۱۰۶]، [۱۰۷]، ۱۰۸، ۱۱۳. گویا این مُشکِل، نه مُختَصّ و مُختَصَّهٔ نُسخهٔ داعی، که عیبی است فراگیر که به لَعزِش در ترتیباتِ فِتّی تَشربازمی گردد.

ناشر در بابِ اِصلاحِ نمونه‌های خُروفنِگاشتی هم سهل‌انگاری کرده است و از این حیث نیز کتاب را -

۱۱۸. حافظ.

۱۱۹. چنان که زین پیش نیز یابشازتی گفتم، بر بنیادِ جدولی که هفته‌نامهٔ صدلا(ش ۹۰، شنبه ۲ مرداد ۱۳۹۵ [ه.ش.])، ص ۸۲) از «پرفروش‌های هفته [ی] چهارم تیرماه» به چاپ رسانیده است - وَالْغُهدَةُ عَلَی الْمُخیرِ، کتابِ سَعْدی، شاعرِ زندگی، عشق و شفقت، دهمین کتاب پُرفروش «شهرکتاب»های «ابن سینا» و «نیوران» و «مرکزی» قَلَم‌داد گردیده است.

۱۲۰. «بینیم کز ما بُلندی که راست / در این کار فیروزمندی که راست» (نظامی گنج‌ای)

به گواهی همین کتابِ سَعْدی، شاعرِ زندگی، عشق و شفقت، و اَمثالِ آن، مقام و نام کَسانی چون «پاتریشیا کرون» و «مُحَمَّد عَلی هُمایون کاتوزیان»، در عرصهٔ مطبوعات و تبلیغات فرهنگی ما، بیش از آنچه طاقت و لیاقت داشته‌اند، بزرگنمایی شده است، و سلسله‌هائی چون «سازندگان جهان ایرانی - اسلامی»، افزون بر قیَمَتِ راستینشان، توصیف و تبلیغ گردیده‌اند.

سهل انگاری در پردازش کتاب، بیش از اینهاست. بر ظهیر صَفْحَه عنوان، جایی که مثلاً مُشَخَّصَاتِ مَتَنِ أَصْلِي / مَاخَذَ تَرْجَمَهُ حَاضِرًا آورده‌اند، مرقوم داشته‌اند:

Sa'di

Homa Katouzian

Oneworld Publications, ©2006

Translated into Persian

by Kazem Firouzmand

Naamak Publications

Tehran 2016.

لائِد تَوَجُّهُ دَارِدِ كِه اِسْتِمَالِ مُخْتَصَّاتِ كِتَابِشَنَاحْتِي نُسْخَهٗ أَصْلِي چاپِ فَرَنگِ بَرِ مُشَخَّصَاتِ نَشْرِ تَرْجَمَهٗ كُنُونِي، بَه مَقُولَهٗ «تَقَدُّمِ شَيْءٍ بَر ذَاتِ خَوِيشِ» مِي اِنجَامَد! ... البتَّهٗ دَر بَعْضِ مَمَالِكِ عَالَمِ، وَا ز جُمْلَهٗ هَمِينِ مَرزِ پُرْكَهَرِ مَا، گَاهِ اَز اَيْنِ چيزِهَارِ مَخِ مِي دَهْد! !!!^{۱۲۴}

تنها چاره‌ای که مانده است!

شاید در «کالج سنت آنتونی و انستیتوی مطالعات شرقی» دانشگاه آکسفورد که آقای کاتوزیان به ذکر نام آن در محلّ اِمضای پیشگفتارهای آثارشان (نمونه را: ص ۱۱۲۵) دِلْبَسْتِگی پیوسته و عِنَايَتِ نمایانی دارند، آن قدرها فُرْصَتِ بَه دَسْتِ نیاید، یا دِمَاغِ آن نَبَاشَدِ کِه اَوْقَاتِ عَزِيْزَا بَه اَمُوخْتِنِ نِيَا مُوخْتَهَا و تَلْقِيْنِ و تَكَرَّرِ اَبْجَدِ و هَوُزِ عُلُومِ اَدَبِ مَصْرُوفِ دَارِنْد. اِگَرِ يَكِ تَكِ پَا قَدَمِ رَنجِه مِي فَرْمُودِنْد و چِنْدِي دَر ايرَانِ و دَر مِيَانِ مَا «ايرانيان» کِه بَه فَرْمُودَهٗ ايشَانِ «اصولاً دَر اظهَارِ نظَرِهَا و اَرزِيَابِي هَايِ خُودِ دَر بَارَهٗ هَر مَوْضُوعِي اَعْمِ اَز اَدَبِي، سِيَاسِي و اِجْتِمَاعِي، بَه نَگَرِشِ مَعْتَدَلِ، سَنَجِيْدَهٗ و اِنْتِقَادِي شَهْرَتِ نَدَارِ» يَمِ (نَگَر: ص ۱۸) بَدِ مِي گُذَرَانْدِنْد، دَر بَعْضِ دِهْ كُورَه هَايِ هَمِينِ سَر رَمِيْنِ قَنَاتِ و قُنُوتِ و قَنَاعَتِ، هَنُوزِ هَمِ مَرْدُمَانِي صَاحِبِ دِلِ و بِي اِدْعَا و پَاكِ طَيِّبَتِ مِي يَافْتِنْدِ كِه خُوانْدِنِ و مَعْنِي كَرْدِنِ شِعْرِ سَعْدِي رَا بَلَدِ بَاشِنْدِ و بَتَوَانِنْدِ بَه اُسْتَاذِ پُرْمُودَّ عَائِي چُونِ

۱۲۴. البتَّهٗ بَعْضِي بَا اَيْنِ تَقَدُّمِ و تَأَخُّرِهَا مُشْكَلِي نَدَارِنْد! ... دَر غِيَابِ نِظَامَاتِ مَنطَقِي و سَنَجِيْدَهٗ دَر فِكْرِ و عَمَلِ و فِقْدَانِ دَقَّتِ دَر اَنجِه مِي گُويِيْمِ مِي كُنِيْمِ (يعْنِي: هَمَانِ چيزِي كِه اُسْتَاذِ كَاتُوزِيَانِ هَمِ دَر اَتَارِ و كُفْتَارِهَا شَانِ خِيَلِي اَز اُن كِلَه مَنْدِنْد!)، چُنِينِ تَهَا فُنُهِنَا سِيَكَهٗ رَا بِيچِي اِسْت.

بَه قَوْلِ يَكِ لَطِيْفَهٗ قَدِيْمِي: طَرَفِ بَه بَرادَرِشِ نَامِه نُوِشْتَهٗ و كُفْتَهٗ بُوَدِ كِه «چِنْدِ سَالِ اِسْتِ بَه وِلَايَتِ سَر رَنْدَهٗ اِي، دِلْمَانِ بَرَايَتِ تَنگِ شُدِهٗ؛ اَيْنِ چِنْدِ وَقْتِ كِه نَبُودِي بَرَايَتِ زَنِ گَرَفْتِيْمِ، خُدا يَكِ پَسَرِ كَاكُلِ زَرِي هَمِ بَهْتِ دَاَدِهٗ؛ لَاقُلِ يَكِ سَرِي بَه وِلَايَتِ يَزَنِ، رَنَتِ رَا بِييِنِ، اِسْمِ پَسَرَتِ رَا هَمِ خُودَتِ اِنْتِخَابِ كُن!»

۱۲۵ - نيز سَنج: سَعْدِي: شَاعِرِ عَشْقِ و زَنْدَگِي، ج: ۱، ص ۱؛ و: گُلچِيْنِ سَعْدِي: گُرِيْدَهٗ يِ گُلِسْتَانِ، عَزَلِ هَا، بُوَسْتَانِ، قَصِيْدَهٗ هَا، گُرِيْنِشِ و وِيْرَايِشِ: مُخَمَّدِ عَلِي هَمَايُونِ كَاتُوزِيَانِ، ج: ۱، تِهْرَانِ: نَشْرِ مَرَكَزِ، ۱۳۸۸ هـ. ش.، ص ۹؛ و: ...

خاصه در نقل عبارات و اشعار خود سعدی (که در چنین متنها اهميت بسيار دارد) - بي غلط يا كم غلط از چاپ برنياورده.

بدین مثالهاي نادرستی و افتادگی و پریشانی - که ای بسا برخی نیز بد خوانی و بد فهمی باشد، نه سهو حروفنگاشتی، بنگرید:

ص ۳۷: يهود گفت به توريه مي خورم سوگند ← يهود گفت به توريه (/ توريه) مي خورم سوگند / اگر از بسيط زمين ... ← گراز بسيط زمين ... / ص ۴۰: وينچه مي بيني هم نماند برقرار ← وينچه بيني هم ... / ص ۵۳: جزييات ← جزئيات / ص ۵۶: ديدهٔ شير ← ديدهٔ سير / ص ۷۶: وان تشنه ← روان تشنه / همي ساعتش ← همين ساعتش / بوالعجب ← بوالعجب (يا: بلعجب) / ص ۷۸: نفحات انس داني ز چه روي ... ← نفحات صبح داني ز چه روي ... / ص ۸۱: جو ← چو / ص ۹۵: دوگفتيم ← دو گفتيم / سود ← سو / بخواهد ← بخواند / ص ۹۹: سماع ← سماعست / ص ۱۰۹: اختر ← اخير / ص ۱۱۳: مُردند حسرت بردند ← مُردند و حسرت بردند / ص ۱۱۴: مؤيد^{۱۲۳} ← موبد / ص ۱۱۵: در اين بوم حاتم شناسي مگر ← درين بوم حاتم شناسي مگر / اگر گُلي ← اگر گُلي / ص ۱۲۳: گدا را کند ← گدا را کند / ص ۱۲۵: بحمدالله ← بحمدالله / ص ۱۲۴: بگردد ← بگرد / ص ۱۲۵: شير خورد ← سير خورد / ماند و ← ماند و پوست / - ص ۱۲۷: بر آنکو برد نام مردم به غار ← هر آن کو برد نام مردم به عار / ص ۱۳۴: دومين نوبهٔ خانه و بند است ← دومين نوبه خانه و بند است / ص ۱۴۵: خرد له ← خردله / ص ۱۴۶: انگشتر بي نگين ← انگشتری بي نگين / ص ۱۵۳: مزيبت ← مزيت.

وانگهی، چون در این کتاب می خوانم: «شنیدم که درویش^{۱۲۳} را با حدثی بر خُبثی گرفتند» (ص ۳۶) و می بینم «خُبث» را «خُبث» خوانده‌اند، یا می خوانم: «با خمر خمار است» (ص ۳۶) و می بینم که «خمار» را «خمار» خوانده‌اند یا می خوانم: «درویش از آنجا که فراغ ملک قناعت است، سر بر نیارود» (ص ۱۴۷) و می بینم که اضافه را در «فراغ ملک قناعت» تشخیص نکرده‌اند،^{۱۲۳} حق دارم مُحْتَمَلِ بَدَارَمِ پَرْدَا زَنْدِگَانِ و طَابَعَانِي كِه گُويَا رُوخَوَانِي گُلِسْتَانِ رَا نَمِي دَانِنْد، بَسِيَارِي جَائِهَائِي دِيگَرِ نيز لَغْزِيْدَهٗ بَاشِنْد؛ و خُلاصَهٗ هَر كَثَا فْتَكَارِي سَبْكَسَرَانَهٗ رَا دَر كِتَابِ بِي دَر تَنگِ نَبَايَدِ «عَلَطِ چَاپِي» و «سَهْوِ حُرُوفِنگَا شَتِي» قَلَمِ دَا! ... آري، بيهوده سياهه گناهان کرده و ناکرده حروفنگاران را دراز نکنيم!!

۱۲۱. نويسش «موبد» بَه رِيخْتِ مَهْمُوزِ «مُويِد»، گُويَا اَز اِيْتِلَاثَاتِ مُتْرَجِمِ كِتَابِ اِسْتِ و دَر دِيگَرِ تَرَاوِشِ هَايِ قَلَمِ كُنيرالزَمِ ايشَانِ نيز مَشْهُود.

سَنج: مَجَلَهٗ جِهَانِ كِتَابِ، مُرَادِ و شَهْرِيُوزِ ۱۳۹۵ هـ. ش.، ص ۳۲۷ و ۳۲۸، ص ۴۶ (از مَقَالَهٗ خانِمِ اَرزُوزِ رَسُولِي دَر تَقْدِي تَرْجَمَهٗ اِي اَز هَمِينِ مُتْرَجِمِ).

۱۲۲. كَذَا.

۱۲۳. كَافِي بُوَدِ عِبَارَتِ سَبْسِيْنِ سَعْدِي رَا - كِه مِي گُويَد: «سَلْطَانِ اَز اَنجَا كِه سَطُوتِ سَلْطَنَتِ اِسْتِ، بَر نَجِيْد.» بَتَأَمَّلِ بَخُوانِنْدِ و بَا اَيْنِ بَسَنجِنْد.

کاتوزیان هم بیاموزند و برخلاف او با خوارداشت این خاکِ کم آب ولی آبرومند، نَزْدِ امثالِ پاتریشیا کرون، آبروی مَثَلًا کادمیک دَسْت و پا نَکُنند.

اندراج این تالیفِ سَطْحِي دکتَر کاتوزیان در مَجْموعه «سازندگان جهانِ اسلام»، بی هیچ گُفت و گوئی، آرج و آرزِ خودِ سلسله را زیرِ سُؤال می بَرَد و ما را با این پُرسشِ جَدِي رویاروی می گرداند که وقتی در چُنین مَجْموعه ای، در مَعْرِفِي سَعْدِي شيرازی که از اَشْهَرِ مَشاهیر است و جهانی کتاب و مقاله و رساله در بابِ او و آثارش قَلَمی شده و به چاپ رَسیده، اینگونه کاهلی و کوتاهی شده باشد، در شناختن و شناسانیدن بسیاری از دیگران که درباره شان به چُنین پُشتوانه هائی از منابع و مَطالعات نَتوانِ اِسْتِطْهَار و اِسْتِخْضار داشت، چه کرده اند؟! ... باز گُلی به جَمالِ بَعْضِ هَمانِ مُسْتَشْرِقانِ خاچِ پَرَسْتِ قَدِيم و اَسلافِ اِسْتِشْراقِ پارْدُمِ سايیده عَصْرِ وِیکتوریا!

این کتابِ ناپخته و نابسامانیهای آن، گواهی است روشن بر عَدَمِ اَهْلِيَّتِ «پاتریشیا کرون» در گزارِ دِ وَظِيْفَه حَطِيرِي که بر عهده داشته است، و نشان می دهد این خاورشناسِ آوازه مند، چه اندازه در ساماندهی مَجْموعه تَحْتِ اِشْرافِ خویش ناکامیاب بوده است.

نگرانی خواننده ایرانی وقتی مُضاعَف می شَوَد که فَرَا ياد آرد نَمَكِ این آش را مَتْرَجِم چه سان مَزید کرده است! ... اینک می توانیم از خود پُرسیم: وقتی در این سلسله، شناختنامه «سعدی» ایرانی و آشنای ایرانیان، با یک نویسنده ایرانی و یک مَتْرَجِمِ ایرانی، اینگونه غَرِيب و مُسْتَعْرَب می تَوَاند شُد!، بَر اَمثالِ ابنِ عَرَبِي و ابنِ رُشد و ... و ... که لَأبَدِ خودِ غَرِيبِ تَر و غَرِيبه تراند، چه ها تَوَاند رَفْت؟!

عِجَالَةً، کتابِ سَعْدِي، شاعرِ زندگی، عشق و شَفَقَت، براستی کتابی است ناخوشگوار و بی سامان. مَعايِبِ فراوانی دارد که در این نوشتار مَذکور نَشُدِه است؛ بویژه از آن روی که طاقَتِ خودِ مَن به سَر آمد، و بِاحْتِمَال، طاقَتِ خوانندگانِ این سَطْرها نیز!

به قولِ عَبِيد:

بَدِ او گرچه گُفْتِه ام بسیار،
چون که واینبی، آنذکی باشد!

حَقِ آنست پردازندگان و عَرَضه دارندگان چُنین مَتاعِ ناموزون و دَفْتَرِ بی اندام، به جای اِعْتِزاز به کاری که کرده و حَطِ زشتی که نوشته و رَقَمِ ناخوشی که بردفتر «سعدی شناسی» کشیده اند، اِنْصاف به حَرَجِ دَهْنَد و لَأقْلِ شَرْمَنْدِه باشند!! ... در این میانه شاید کَمِ تَقْصِيرِ تَر از همه، هَمانِ غَرِيبگانِ غَرِيبی باشند که خواسته اند چیزی در شناخت و شناسانیدن سَعْدِي شيرازی اِنْتِشَارِ دَهْنَد ولی نَتوانسته اند و در این اِقدام، دُچارِ اِهْمالِ و تَساهُلِ و فُرُوگْداری شده اند؛ و آنگاه قَرِيبانِ خودمانی، از نویسنده و سپس مَتْرَجِمِ و ویراستار و ناشرِ ایرانی، هَریک به نوبه خود، برای اِهْمالِ کاری و فُرُوگْداری مَزید فرموده و در اَدایِ حَقِّ فَرهنگِ ایران و خواننده دُستدارِ سَعْدِي شُورِ بَخْتانه کوتاهی و جَفَا کرده اند. به قولِ خودِ شَيْخ: «فَضْلُ از غَرِيبِ هَسْت و وَفا در قَرِيبِ نِيسْت!»؛ وَالسَّلَام!

